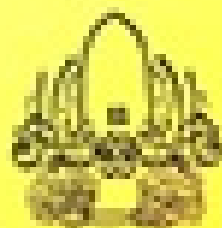


مجموعه آثار کنگره بزرگداشت
حضرت فاطمه معصومه
و مکانت فرهنگی قم
۴۰

ستایشگران کوثر قم

منوچهر حقگو

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایشگران کوثر قم: اشعار و مدایح در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

نویسنده:

منوچهر حقگو

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ستایشگران کوثر قم: اشعار و مدایح در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حقگو، منوچهر، ۱۳۰۸ - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : ستایشگران کوثر قم: اشعار و مدایح در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام/ گردآورنده منوچهر حقگو.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۲۱۶ ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره و بزرگداشت حضرت فاطمه معصوم علیه السلام و مکانت فرهنگی قم؛ مجموعه آثار شماره ۴۰.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال:۹۶۴-۸۰۶۷-۱۸-۲

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : معصومه(س)،بنت موسی کاظم (ع)، ۱۸۳؟ - ۲۰۱؟ق. -- شعر -- مجموعه ها.

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها.

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها.

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم (۱۳۸۳: قم)

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم

رده بندی کنگره : PIR۴۱۹۱/۶۲ح۷

رده بندی دیویی : ۸فا۱/۶۲۰۸۳۵۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۴۳۳۷

ص: ۱

اشاره

ستایشگران کوثر قم

اشعار و مدایح در

منقبت حضرت معصومه علیها السلام

گردآورنده: منوچهر حقگو

ص: ۳

حقگو، منوچهر، ۱۳۰۸_ ، گردآورنده.

ستایشگران کوثر قم: اشعار و مدایح در منقبت حضرت معصومه علیها السلام/ گردآورنده منوچهر حقگو. _ قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۳.

۲۳۲ ص.ISBN: ۹۶۴-۸۵۶۷-۱۸-۲

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

این کتاب به مناسبت «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» منتشر شده است.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. معصومه (س)، بنت موسی کاظم (ع)، ۱۸۳؟_ ۲۰۱؟ ق ._ _ شعر _ _ مجموعه ها. ۲. شعر مذهبی _ _ قرن ۱۴ _ _ مجموعه ها. ۳. شعر فارسی _ _ قرن ۱۴ _ _ مجموعه ها. الف. کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم (۱۳۸۳: قم). ب. آستانه مقدسه قم. ج. عنوان.

۷ ح ۶۲ م / ۱ / PIR۶۲۰۸۳۵۱ ۴۱۹۱ فا ۸

کتابخانه ملی ایران ۸۳۳۴۳۳۷- م

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره: ۴۰

ستایشگران کوثر قم

گردآورنده: منوچهر حقگو

صفحه آرا: محمدعلی محمدی

ناشر: زائر _ آستانه مقدّسه قم

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت چاپ: اوّل/ زمستان ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بهاء: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۲ - ۱۸ - ۸۵۶۷ - ۹۶۴

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهار راه بیمارستان)

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹ ص.پ. ۳۷۱۸۵-۳۵۹۷

ص: ۴

اهداء کتاب :

این کتاب را به امام مبین و برحقی تقدیم می کنم

که : سالهای درازی از عمر پربرکت آن امام والا در زندانهای بصره و بغداد سپری شده است.

که : تجسم تحمل رنجها و مصائب غیرقابل توصیف، بر آن امام معصوم علیه السلام دل را به سختی می گدازد و اشک دیدگان را جاری می سازد.

که : استقامت و پایمردی آن امام همام علیه السلام، سرمشقی است برای تمامی آزادمردان جهان.

که : طواف مرقد مطهر آن امام معصوم علیه السلام، یکی از آرزوهای هر شیعه مؤمن و معتقد به اصول حقه مذهب جعفری است.

او که هفتمین پیشوای شیعیان جهان

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

پدر بزرگوار حضرت معصومه علیها السلام است.

ص: ۵

فهرست

ص: ۸

«تقدیم به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام »··· ۷۶

ص: ۹

«مطلع نور حق»... ۹۱

سیّدکریم علیپور _ تهران:

«حرم عشق»... ۹۲

ص: ۱۰

حسن رجبیان ــ قم:

«بانوی پرده نشین»[1] ۱۰۹

هما قدرتی ــ سمنان:

ص: ۱۱

عباسعلی ارمکی (نسیم) _ کاشان:

«ای فاطمه بانوی کرامت»… ۱۲۵

خاتمه موحدزاده _ قم:

ص: ۱۲

سعید محمّدی ــ کرج:

«از تبار نور»... ۱۴۶

محمّدتقی اکبری:

ص: ۱۳

محمدحسین صادقی (غلام):

«منظومه کندوی مزامیر»… ۱۷۹

محمدحسین بیگدلی:

ص: ۱۵

ص: ۰

مقدمه کنگره

مقدمه کنگره

حضرت امام صادق علیه السلام :

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام ، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که او را زیارت کند، واجب می گردد».(۱)

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام » مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسنِ عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند،(۲) و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفا به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد

۱. «سفینه البحار» ج ۲، ص ۴۴۶.

۲. «مستدرک الوسائل» ج ۱۰، ص ۲۰۶.

اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدّثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیهاالسلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر».(۱)

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند.(۲)

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیهاالسلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحوّلات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نوّاب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود.(۳) وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

۱. «دیوان امام خمینی» ص ۲۵۷.

۲. «بحار الانوار» ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳. «کتاب الغیبه» شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

از آنجا که سال ۱۳۸۳ ه .ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر _ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است _ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیّع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیهاالسلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیّع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریّت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته، تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

یکی از آثار کنگره کتاب «ستایشگران کوثر قم» است که مجموعه ای از اشعار در مدح حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام است. در اینجا تشکر وافر و قدردانی خود را از

جناب آقای منوچهر حقگو که از چهره های فرهنگی کشور بوده و آثار ارزشمندی تاکنون تألیف و تدوین نموده و این اثر را گردآوری و تنظیم کرده است، ابراز می نماییم. ضمنا برخی از اشعار این مجموعه مربوط به «همایش بانوی کرامت» است که به این مجموعه ملحق شده است. در اینجا جا دارد از جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای عبدی که تلاش فراوانی در مقابله و نیز اضافه کردن برخی اشعار در این مجموعه داشته و نیز همه آثار کنگره را با نظر دقیق خود بررسی کرده و اعلام داشته است، تقدیر و تشکر نماییم.

همچنین از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، معاون محترم اداری مالی آستانه، جناب آقای فقیه میرزایی و مدیریت فرهنگی آستانه حجه الاسلام والمسلمین عباسی که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

دیباچه

دیباچه

«این نامه به نام آن خداوند

کز عشق بنای عالم افکند

دارنده چرخ پیچ در پیچ

سازنده هر دو عالم از هیچ

آن زنده که ذات او عظیم است

او باقی و ملک او قدیم است»

به نام خالق بی نیاز جهان که باران رحمت و کرم او حیات بخش کاینات و کارساز همه موجودات است. اوست که برپاکننده فراز و نشیبها و ایجادکننده همه هستی هاست، وزش نسیم در دامن گُل از قدرت بالغه او و پرورش دُر در دل صدف به امر آن یگانه بی همتا صورت تحقق می پذیرد.

اوست که خورشید حیات بخش را بر بلندای بام فلک قرار داده و کوکبهای فروزان را در دل شب و اوج آسمان آبی لاجوردی به وجود آورده و ماه شب افروز را خلق کرده است و بدون وقفه روزی

ص: ۵

موجودات را از هر طریق به آنان می رساند. باغ و بوستان به اراده و مشیّت او سرسبزی و خرّمی کسب می کنند. نطق و بیان، گیرایی سخن خوش خلقی و زیباییها همه و همه از سرچشمه فیاض او به موجودات رسیده است.

دل آدمیان را مخزن رازهای کلانی قرار داده و عقل بشر را حافظ، حارس و نگهبان آن اسرار معیّن فرموده است.

بارقه هدایت او به وجود هرکس رسد و راه رهایی و سعادت را دریابد، چه کسی را جرأت و جسارت آن باشد که آن راه بر آن بنده مقبول سدّ کند و درِ سعادت و نیکبختی را بر روی او ببندد.

هرکس را از روشنی و آگاهی دور کرد و عقل و درایت او را از او ستاند، هیچ کس قادر نیست که آن محروم از لطف حق را یاری کند و روشنی و صفای دل به او بازگرداند.

دامنه سخن در این زمینه وسیع و میدان تحقیق و تتبع بسیار فراخ و گسترده است. جا دارد به شکرانه این موهبتهای عظیم که نصیب ما گردیده، با این دوبیتی این دیباچه را به پایان رسانم.

«من بی تو دمی قرار نتوانم کرد احسان تو را شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد»

* * *

در زمستان سال ۱۳۲۷ ه . ش. به هزینه دوستی مشفق که سالهاست از میان ما رفته توفیق زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام را نصیب نگارنده این سطور کرد. آن روزها من نوزده بهار را پشت سر گذاشته بودم، ولی در آن برهه از زمان در چاه ژرف و عمیق بدبختی،

فلاکت، بیماری، بی کسی و از همه بالاتر فقر و تنگدستی فرو رفته بودم و در تاریکی آن چاه ظلمانی، هیچ روشنایی و روزنه رهایی برای من ممکن و میسر نبود.

آن روز با قلبی صاف و ضمیری روشن و نیتی به زلالی چشمه های کوهساران ضریح مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام را چسبیده و در مقام ملکوتی او با اشک و آه و ندبه از خداوند خواستم که مرا از قعر این چاه ادبار و سرگردانی بیرون آورده، به زندگی بی سر و سامان من سر و سامانی مرحمت فرماید.

پنجاه و پنج سال از آن تاریخ می گذرد و من به خیلی بیش از آنچه که آن روزها در تصور من می گنجید و آرزو داشتم دست یافته و از برکت و موهبت این بارگاه ملکوتی به موفقیتهای چشمگیری نایل آمده ام و خیلی از محالها برای من ممکن گردیده است، مخصوصا در عرصه مطبوعات عضو کوچکی از این جامعه فرهنگی هستم.

چندی قبل برای ادای قسمتی از دینی که در مقابل حضرت معصومه علیهاالسلام به عهده داشتم، کتاب قصیده معجزیه را که از آثار میرزا صادق شاعر توانمند عصر قاجار است، چاپ و یک نسخه از آن را به جناب حجه الاسلام والمسلمین حاج غلامعلی عباسی که مدیریت فرهنگی آستانه مبارکه حضرت معصومه علیهاالسلام هستند، تقدیم کردم. خدمت فرهنگی ناچیز نگارنده موردپسند و اقبال دیگر متولیان آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام قرار گرفت و جناب حجه الاسلام والمسلمین دکتر احمد عابدی نیز مهر تأیید و قبول بر این کار فرهنگی گذارده و مخلص را رهین منّت خویش قرار دادند.

چون قرار است مقارن با طلاکاری مجدد گنبد مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام برای تجلیل از مقام والای آن حضرت و بزرگداشت مقام منیع آن بانوی مکرم کنگره ای در شهر مقدس قم برپا شود که در این کنگره عده ای از عالمان دین، بزرگان سخن، فرهنگیان و فرهیختگان از کشورهای مختلف جهان شرکت خواهند کرد، این بود که از نگارنده خواستند که بپاخاسته و در تهیه کتابی به مناسبت برگزاری این کنگره اقدام کنم. در امتثال امر دست اندرکاران این مجموعه فرهنگی، پیگیری از طریق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی آغاز و با کمک و معاضدت کارمندان محترم آن وزارتخانه آمار انجمنهای ادبی ایران به دست آمد و از انجمنها کتبا خواستم آثار خودشان را که در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام سروده اند، برای چاپ در این مجموعه به آدرس ما ارسال کنند تا در آن جُنگ چاپ و منتشر شود.(۱)

۱. ریاست محترم انجمن ادبی امیرکبیر فراهانی

جناب آقای محمّدباقر صدرا

ضمن تقدیم عرض سلام و ادای عالی ترین احترامات فائقه، به طوری که خاطر شریف مستحضر است، سال آینده کنگره بزرگداشت مقام حضرت معصومه علیهاالسلام در قم برگزار می شود و برگزاری این کنگره مقارن است با تذهیب گنبد مطهر آن حضرت بعد از دویست و اندی سال. در سال ۱۲۱۸ ه . ق. در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار تذهیب گنبد صورت گرفته، و شاعر توانا و قدرتمند زمان به نام میرزا صادق ناطق قصیده ای به همین مناسبت سروده که نسخه ای از آن به پیوست تقدیم حضور جنابعالی می شود.

چون در نظر است آثار شعرای متقدّم و متأخّر آنچه درباره مقام و منزلت این بانوی بزرگوار در دست رس است، به صورت جُنگی از طرف این مؤسّسه چاپ و منتشر شود، به اعضای محترم آن انجمن اطّلاع دهید اشعار خودشان یا دیگران را که از حیث مضامین بکر و درخور شأن و مقام والای حضرت معصومه علیهاالسلام است، به آدرس این مؤسّسه ارسال نمایند تا به نام خودشان در آن مجموعه چاپ و منتشر شود. در پایان از اقدامی که در این مورد مبذول خواهید فرمود نهایت تشکّر و امتنان حاصل است.

* * *

اکثرا به نامه هایی که برای انجمنها فرستاده شد پاسخی نرسید، ولی برخی از رؤسای فرهیخته انجمنها مخصوصا استاد احمد نیکوهمت رئیس انجمن ادبی و هنری سخنوران ایران در این راه سعی و کوشش زیاد مبذول فرموده و بدین وسیله از جناب ایشان تشکر و قدردانی می شود.

کتاب حاضر نتیجه تلاش و کوشش همه عاشقان و دوستداران این بانوی بزرگوار است. امید است که این خدمت ناچیز فرهنگی مورد توجه حضرتش قرار گیرد و تولیت محترم آستان مقدس و متولّیان و دست اندرکاران بارگاه ملکوتی این سیده غریب مهر تأیید بر آن رقم فرمایند.

منوچهر حقگو

ص: ۹

اشعار

شوریده شیرازی (فصیح الملک)

اشعار

ص: ۱۱

شوریده شیرازی (فصیح الملک)

تبارک الله ازین بقعه بهشت طراز که بر گذشته نشیبش سپهر را زفراز

فضای او چو فضای ارم نشاط افزای هوای او چو هوای بهشت غم پرداز

به خاک اوست نهان طرفه گوهری کز قدر ز هفت گوهر این نه صدف بود ممتاز

به نام فاطمه معصومه آفتاب حیا که اخت خسرو طوس است و دخت شاه حجاز

به دورباش حیا آفتاب گردون را ز پیش رانده همی تا به چرخ چارم باز

گل حدیقه عصمت که از نهیب عفاف نسیم را به سراپرده اش نبود جواز

اگر مطیع نیاکان او نبد داوود نبد بساز خلافت چنین بلندآواز

بر آستانش که محراب ز آستان حق است سپهر پشت به خم کرده از برای نماز

چو گشت ماه تموز از هزار و سیصد و ده به عهد ناصر دین پادشاه بنده نواز

نظام سلطنه آن میر سرفراز، دری ز نقره کرد در این کاخ دلفروز فراز

ص: ۱۳

یگان برادر دریادلش چو سعدالملک که در سعادت بر مشتری فروشد ناز

دو گوهر از یک درج و دو اختر از یک برج به کارسازی دولت به هم شده دمساز

سه خواهران که برین هفت باب گردونند وجود این دو برادر کنند کسب جهاز

از این دری که به قم باز شد ازین دو امیر گذشت فره قم از دیار روم و طراز

پی سرودن تاریخ این در سیمین صلا زدند به «شوریده» شاعر شیراز

سرود منطق «شوریده» سال تاریخش «در این رواق همایون در جنان شد باز»

(۱۳۱۰ ه . ق.)

فتحعلی خان صبا

تبارک الله ازین بارگاه عرش آهنگ نه، بلکه عرش چو فرش است آبگینه و سنگ

ز شرم قبه زرینت عرش را کوبید که شد به پرده این نه رواق سیمین رنگ

همان خجسته گهر هست موسی جعفر که آمد از گهر آرا چنین به فروبه هنگ

ز نُه رواق فلک هفت بانوی عذرا به دامن شرفش افتخار را زده چنگ

به آستانش هماره خسروان زمین به سجده خاصه شهنشاه آسمان اورنگ

فشاند زر و گهر خوارتر ز خار و ز خاک به خاک کردش رشک نگارخانه تنگ

به سنگ مرمر آراست آن حرم پایان که ماند آینه چین ز شرم او در رنگ

نوشت کلک «صبا» از برای تاریخش: «به بزم این حرم از شاه آسمان فرسنگ»

(۱۲۴۰ ه . ق.)

مرحوم اشراقی

مرحوم اشراقی

تا کند در بزم گردون گردش این زرینه جام دور گردون باد یارب شاه عالم را بکام

آنکه آمد در حریم احترامش مهر و ماه این یکی رومی کنیز و آن یکی زنگی غلام

حضرت معصومه بنت موسی جعفر که هست آفتاب آسمان حضرت خیرالانام

در جوار مرقد پاکش همایون مسجدی ست کاهل طاعت راست روز و شب در این مسجد مقام

ص: ۱۵

الغرض چون شد به قم این کعبه اهل صفا در جوار این همایون مرقد عرش احترام

کلک گوهرزای «اشراق» از پی تاریخ او زد رقم کامد «مقیم این حرم بیت الحرام»

(۱۲۳۴ ه . ق.)

فتح الله شیبانی کاشانی

فتح الله شیبانی کاشانی

زمین شد از دو بنا رشک آسمان برین یکی بنای خلیل و یکی بنای امین

خلیل رحمان گشت بدان بنای قدیم امین السلطان گشت این بدین بنای متین

یکی به مکه و آن کعبه خدای بزرگ یکی دگر به قم و جایِ بضعه یاسین

بدان نماز برد هر که راست دین درست بدین نیاز برد هرکه راست رأی رزین

به روزگار بناها بسی نهادستند ولی نه چونین محکم نهاد و خوب آیین

رواق طاقش بر آسمان نهاد اساس زمین و خاکش بر فرق فرقد و پروین

چنین اثر نه به «خلخ» درست و نی به «طراز» چنین اثر نه به چین آمد و نه در ماچین

ص: ۱۶

گر این بنا نگرد سخت شرمسار شود کسی که کرد ایاصوفیه به قسطنطین

بدین بنا که ز آب و گل این وزیر نهاد به باد رفت همه نام آذرِ برزین

در آن بنا سخن از آفتاب و آذر بود درین بنا همه شب ذکر مالک الارضین

کجا به بانی او این بنا که ماند بجای فلک درود فرستند ملک کند تحسین

به ما مگو که عروس است کاسمان بلند بهشت طرفه نگاری ست می کند کابین

دو صف فرشته شب و روز اندر او پیداست صفی به سوی یسار و صفی به سوی یمین

بنایِ او چو به آخر رسید و گشت تمام خدای حافظ آن کرد جبرئیل امین

بدین دلیل همی تا جهان بجای بود بپایِ خواهد بود این بنای نغز گزین

در این کتیبه هم از بهر طبع «شیبانی» کشد به رشته سر کلکش این لئال ثمین

که نه بنایی به زین کسی تواند کرد نه هم توانی از این گونه محکم و شیرین

ص: ۱۷

سید احمد هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف اصفهانی

حبّذا شهری که سالارست در وی سروری عدل پرور شهریاری، دادگستر داوری

شهری آبش جانفزا، ملکی هوایش دلگشا شهریارش دلنوازی والیش جان پروری

شهری از قصر جنان و باغ جنت نسخه ای شهریاری لطف و انعام خدا را مظهری

روضه خاکش عبیر و روح پرور روضه ای سروری در وی امیری، عدل پرور سروری

چیست دانی نام آن شهر و کدام آن شهریار کاین دو را در زیب و فر ثانی نباشد دیگری

نام آن شهرست قم فخرالبلاد ام القری کش به خاک آسوده از آل پیمبر دختری

دختری کش دایه دوران نباشد همسری دختری کش مادر گیتی نزاید خواهری

دختری کاباء و اجداد کرامش یک به یک تا به آدم یا امامی بوده یا پیغمبری

بنت شاه اولیا، موسی بن جعفر فاطمه کش بود روح القدس بیرون درگه چاکری

ماه بطحا، زهره یثرب چراغ قم که دوخت دست حق بر دامن پاکش ز عصمت چادری

ص: ۱۸

شهریار آن ولایت والی آن مملکت زیبد الحق کسری آئینی، تهمتن گوهری

جان دارا شان جم فرمان کی دربان چنین آن که فرزندی به فرّ او نزاد از مادری

آن که اوج قدر را رویش فروزان کوکبی ست آستان مجد را رویش فروزان اختری

آن که را بر تارک و بالای او پرداخته ست چرخ سیمین جوشنی، خورشید زرین منظری

بر عروس دولتش مشاطه بخت بلند هر دم از فتح و ظفر بندد دگرگون زیوری

دایه گردون پیر آمد شد بسیار کرد داد تا دوشیزه دولت به چون او شوهری

اینکه نامش چرخ ازرق کرده اندر مطبخش قیرگون دودیست بالا رفته یا خاکستری

تا زند بر دیده اعدای او هر صبح مُهر چون برون آید به هر انگشت گیرد مهتری

از کمالاتش که عنوان شد چو چشم شعله ای از ادیب عقل طوماری گشود و دفتری

خود نه تنها بشکند هر لشکری را گرچه هست همرهش ز اقبال بخت و فتح و نصرت لشکری

شهر قم کز تندی بادِ حوادث دیده بود آنچه بیند خشت خاکی از بلور سرسری

ص: ۱۹

در همه این شهر دیدم بارها برپا نمود کهنه دیواری که بر وی جغد افشاند پری

از قدوم او در دولت به رویش باز شد گویی از فردوس بگشودند بر رویش دری

شد به سعی او چنین آباد کاهل آن دیار مصر را ده می شمارند و ده مستحقری

پیش از این گر هر ده ویران به حالش می گریست خندد اکنون بر هر اقلیمی و بر هر کشوری

کرد برپا بس اساس نو در آن شهر کهن دادش اوّل از حصاری تازه زیبی و فری

لوحش الله چون حصار آسمان، ذات البروج فرق هر برجی بلند از فرقدان با منظری

شوخ چشمان فلک شبها پی نظاره اش از بروج آسمان هریک برون آرد سری

باره ای چون سدّ اسکندر به گرد قم کشید لطف حقش باور و الحق چه نیکو یاوری

عدل چون دید از پی تاریخ این حصن حصین گفت: سدّی نیک گرد قم کشید اسکندری

ای بر خورشید رأیت مهر گردون در امان آسمان در حکم انگشت تو چون انگشتری

با کف دریا نوالت هست دریا قطره ای پیش خرگاه جلالت هفت گردون چنبری

ص: ۲۰

حال زار من چه پرسی این نه بس کز روی تو دور ماندستم چو دور از روی خور نیلوفری

بوی دود عنبرین بین گواه من که چرخ بی تو افکندست چون عودم به سوزان مجمری

روزها بیدار و شبها غمزه از بس دیده ام ز اختران هر یک جدا می سوزدم چون اخگری

گر ستودم حسن اخلاق تو را دانی که نیست از حطام دنیوی چشمم به خشکی یا تری

قمری و بلبل که مدح سرو و وصف گُل کنند روز و شب زآن سرو و گل سیمی نخواهند و زری

خُلق نیکو هر کجا است آن درخت خرّم است کو بجز مدح و ثنای خلق برنارد بری

طبع من بحری است پهناور که ریزد بر کنار گه دُری و گاه مرجان و گاهی عنبری

گو رهین کس شود دریا گر گیرد ز ابر قطره آبی دهد واپس درخشان گوهری

شاد باش و شاد زی کین بزم این آرامگاه مانده از سلطان ملک شاهی و سلطان سنجری

من به نیروی تو در میدان نظم آویختم هیچ دانی با که، با چون انوری کندآوری

هم به امداد نسیم لطف آمد بر کنار در چنین بحری سلامت کشتی بی لنگری

راستی نندیشم از تیغ زبان کس که هست در نیام کام همچون ذوالفقارم خنجری

من که نظمم معجز فصل الخطاب احمدی است نشمرم جز باد سرد افسون هر افسونگری

ریسمانی چند اگر جنبد به افسون ناورد تاب چون گردد، عصای دست موسی اژدری

هان و هان «هاتف» چه گویی چیستی و کیستی لاف بیش از پیش چند ای که از هر کمتری

لب فروبند و زبان درکش ره ایجاز گیر تا نگردیدستی از اطناب بار خاطری

تا کند از گردش ایّام بیزد دور چشم تاج عزّت بر سری خاک مذلّت بر سری

دوستانت را کلاهی بر سر از عزّ و شرف دشمنانت را به فرق از ذلّ و خواری معجری

* * *

سپهر مجد و خورشید سماحت اختر عزت نظام عالم و دستور گیتی آصف دوران

جناب صاحب اعظم خدیو افخم و اکرم ربیع گُلشن عالم، بهار عالم امکان

ص: ۲۲

جهان گیر و جهان بخش و جهان داور که گردونش نپیچد گردن از حکم و سر از فرمان

جوان مرد و جوان بخت و جوان طبع و جوان دُولت که در ایّام او نو شد جهان و تازه شد کیهان

به دست و کِلِک او نازند ملک و دین بود آری قوام دین و ملت این نظام ملک و دولت آن

گرش خلق جهان جان جهان گویند می شاید که آمد عالم فرسوده را بر تن ز عدلش جان

کهن گلدسته قم را که ویران بود بنیادش مجدد شد به حکم او اساس و تازه شد بنیان

تعالی الله زین گلدسته زیبا که پنداری به هم بربسته از گلدسته دهقان این بستان

بود قمری بر اوجش با سروش چرخ هم نغمه مؤذن بر فرازش با خروش عرش همدستان

به گلبانگ بلندآوازه انصاف وجود او به شرق و غرب از این گلدسته خواهد رفت جاویدان

غرض چون نو شد این گلدسته زیبا و رفت از وی سوی عرش برین بانگ مؤذن های خوش الحان

دبیر خامه «هاتف» پی تاریخ اتمامش رقم زد شد «ز حکم آصف این گلدسته آبادان»

ص: ۲۳

ملک الشعراء

ملك الشعراء

يارب اين چرخ است يا عرش برين يا همايون قصر داراى زمين

گشته از نقش در و ديوار آن نقش بر ديوار نقاشان چين

دادگر فتحعلى شه آن كه او آفرين بر جانش از جان آفرين

شهر قم، فخرالبلاد، امّ القرى كاسمانش كرد يكسان بر زمين

شد چنان ويران كه نه يابى از آن تا به كى بومى شود منزل گزين

گشت چون از حادثات روزگار آن چنان شهرى دلارا اين چنين

جود شاهنشه پى آباديش دست همت بركشيد از آستين

يك دو فرسنگ اولش درراه سيل چون سكندر بست سدّى بس متين

روضه معصومه كامد منهدم كردش اينك غيرت خلد برين

گنبدى افراختش از زر ناب كاسمان از حيرتش باشد حزين

این همایون قصر دلکش شد بنا کاسمان بر آستان سودش جبین

الغرض چون امر آن صاحبقران با زمین این آسمان آمد قرین

زد صبا از بهر تاریخش رقم «آسمان دیگران این سرزمین»

(۱۲۱۷ ه . ق)

ظهیر لاهیجی

ظهیر لاهیجی

داد از دست سیل حادثه داد که از او شد گِل بلا سیراب

وه چه سیل آسمان سیالی برده از عمرها چو روز شتاب

بسته بر دوش کوه های گران کرده سیراب موج های سراب

دیر از سر به در روی چو خمار زود از پا درافکنی چو شراب

چرخ میدان فراخ آغوشش بر سرش چرخ زن چو قصر حباب

فتنه اش چنگ برزده به عنان اجلش دست برزده به رکاب

ص: ۲۵

این جهان درشت از او هموار فلک بی حساب از او به حساب

شهر قم کآبروی عالم بود شد از او خشک لب چو موج سراب

در روانی و بی ثباتی زد در و دروازه تخته بر سر آب

مدرسه غسل ارتماسی کرد رفت در سجده مسجد و محراب

حرف دیوار سست در همه جا سخن درشکسته در هر باب

کشتی عمر را ز موج بلا جای امنی نبود جز گرداب

شهر قم را که رشک عالم بود کرد سیلاب همچو نقش بر آب

اشک عشاق بود شورانگیز بردمیده ز کوره سیماب

یا که دست قضا به آتش قهر از گل این زمین گرفت گلاب

من چه گویم چه کرد با قم سیل؟! قم کتان بود و سیل چون مهتاب

بر لب بام اگر زنی انگشت با تو گوید حکایت سیلاب

ص: ۲۶

بهر تاریخ فکر می کردم نزد جمعی ز حلقه احباب

دوستی آه آتشین زد و گفت: «خاک قم را بباد داد این آب»

(۱۰۴۵ ه . ق.)

سروش اصفهانی

سروش اصفهانی

ای حرم کبریا حریم تو در قم چرخ نگفته است با مقیم درت قم!

شیعت تو چون سلام تو گوید جدّ توشان گوید السّلام علیکم

قبله زرین بارگاه تو هر روز نور فشاند بدین فراشته طارم

روی نشوید خضر به چشمه حیوان تا که زدی تربت تو بهر تیمم

پیش تو مسئول بانوان بهشتی معرفت کردگار را به تعلم

چون تو به نزهتگه بهشت خرامی حوا جبین نیارد از تو تقدم

شب تو ز بهر خدای گرسنه خفتی خود را حوا نگه نداشت ز گندم

یزدان از بهر چون تو پاک نژادی بر سر آدم نهاد تاج تکرم

راحمه بر دامن ورای تو زد چنگ کرد بر ایوب کردگار ترحم

عیسی در مهد بهر پاکی مریم کرد گر از قدرت خدای تکلم

آنکه تو را چون بتول عذرا داند هست به ظلمات وهم جان و دلش گم

معنی هر دو یکی است صورتشان دو باده سوری چه در قتیبه چه در خم

عین بتولی تو و بتول تو را عین و آن مثل خم باده بهر تفهم

منقبت تو فزون بود ز تخیل مدحمت تو برون بود ز توهم

مدح ترا بس بود تو را نسب تو ای که محمّد اب است و فاطمه ات اُم

مهر تو و آبای تو سفینه نوح است گیتی دریای پر ز جوش و تلاطم

نامه سیه کرده از گنه به سوی تو آمده ام با هزارگونه تقدم

گر تو نشویی به آب رحمت او را شسته نگردد به آب دجله و قلزم

سیصد قصیده خواهم گفت به مدحت وین به مدیحت مرا قصیده سیّم

طبع تو باشد «سروش» بلبل خشگوی منقبت اهل بیت را به ترنم

حیدر آقا تهرانی (معجزه)

حیدر آقا تهرانی (معجزه)

بهشت چون ز حریم تو هشت در دارد چگونه دل ز حریم تو چشم بردارد

اگر که عرش برین را هزار کنگره است هزار کنگره قدر تو بیشتر دارد

به پایگاه مقامت نمی رسد آن کس که همچو شهپر جبریل بال و پر دارد

به پای دوست تواند سرافکند شب ها به دست هرکه چو ما دامن سحر دارد

میان سینه کسی راست کعبه مقصود که روز و شب پی دیدار چشم تر دارد

هزار مرحله را طی کند به وادی عشق اگر کسی ز سر صدق پای بردارد

به سر هوای نشستن به پای سَرْوِش نیست کسی که چشم به پای تو تا به سر دارد

نگاه معجزه آسای تو نمی دانم برای بردن دل ها چه در نظر دارد

محمّدصادق ناطق (بهادری)

محمّدصادق ناطق (بهادری)

تازه کند روان من عرصه دلربای قم عقده گشایدم ز دل تربت دلگشای قم

مظهر علم و معرفت، صاحب فضل و دانش است چشم چو باز می کند مردم باوفای قم

طایر دل گشود پر تا که شنید گوش جان بوی بهشت می دهد خاك فرح فزای قم

ای که همیشه می کنی آرزوی بهشت را خیز و بیا که بنگری ساحت مشکسای قم

من کیم آن که دم زنم دمبدم از ثنای قم حضرت ثامن الحجج کرده بسی ثنای قم

فاطمه بنت مصطفی، خواهر حضرت رضا فخر به شخص او کند خاك فرح فزای قم

روضه روح پرورش همچو مسیح جان دهد جان جهان فدای آن روضه باصفای قم

دست نیاز از آن برم جانب او که دانمی هست شفیعه جزا بانوی نیك رأی قم

ص: ۳۰

در غم مرگ خواهرِ حضرت ثامن الحجج می شنوم به گوش جان ناله جانگزای قم

دست طلب «بهادری» هان مکشی ز دامنش کان سخاست بی گمان بانوی باسخای قم

دکتر قاسم رسا ملک الشعرای آستان قدس رضوی

دکتر قاسم رسا ملک الشعرای آستان قدس رضوی

شبی گشتم مقیم گلشن قم سحر چون گل شکفتم با تبسم

بلی چون گل شود با گل مقابل در او لطف و صفا یابد تجسم

چه گلزاری که می روبد نسیمش غبار محنت و رنج و تألم

چه بانوئی که در اوصاف ذاتش زبان را نیست یارای تکلم

یگانه دختر باب الحوائج گرامی خواهر سلطان هشتم

مپوش از آستان فاطمه چشم اگر داری از او چشم ترحم

بر این در هرکه ساید روی اخلاص به فردوسش بود حق تقدم

زهی معصومه کاندر زهد و عصمت کند مریم درین مکتب تعلم

نگهبانند کشور را دو گوهر فروزان تر ز مهر و ماه و انجم

از آن مردم ز قم جویند حاجت که قم شد کعبه حاجات مردم

«رسا» در وصف گل های نبوت کند طبع خدادادش ترنّم

به خاک آستانش دادخواهان نهاده رخ پی عرض تظلّم

یکی تابان چو خورشید خراسان دگر رخشان چو ماه از وادی قم

افتخار قم احمد نیکو همّت

اشاره

افتخار قم

احمد نیکو همّت

ای به شوکت از مه و خورشید برتر آمده وی به رفعت بر همه افلاک سرور آمده

قره العین محمّد صلی الله علیه و آله وسلم پیشوای عالمی حضرتت نور دو چشم پاک حیدر آمده

مصطفی را برترین فرزند شایان خلف مرتضی علیه السلام را آیت عظمای انور آمده

ص: ۳۲

خاندانت رهنمای خلق عالم بوده اند ای وجودت بر همه آفاق رهبر آمده

خاک قم از مرقدت چون روضه رضوان بود بلکه با عرش برین همدوش و همبر آمده

آستانت را همی روبد ملک هر صبح و شام همچو دربانی، ملایک خاص آن در آمده

یادگار عترت پاک پیمبر چون تویی ساطع از مهر رخت نور پیمبر آمده

خواهر فرزانه سلطان دین موسی الرضا دودمان مصطفی را پاک گوهر آمده

دختر والای کاظم خواهر شاه رضا برترین ذریه موسای جعفر آمده

زهره زهرای رضوان نبی معصومه است آسمان دین احمد را چو اختر آمده

کرده روشن خاک قم را روی او چون آفتاب مردم قم را وجودش ذره پرور آمده

زندگی می بخشد آن آب زلال پرصفا آب آن بیت الشرف چون ماء کوثر آمده

جانب آن صحن روی آور به چشم دل ببین اهل معنی در صف محراب و منبر آمده

در صف ایوان او مشتاق بینی اهل دل با نیاز از صدق و اخلاصی به محضر آمده

نغمه داوودی مردان راه حق ببین گوش دل ها را رسا الله اکبر آمده

خاکروب آستان او بسی اهل وفا در طواف او بسا عمّار و بوذر آمده

از نوای دلکش الله اکبر صبح و شام اجتماعی پُرجلال فرّ چو محشر آمده

سید و سالار دنیا بوده اند اجداد تو از همه فرمانروایان نیز سرور آمده

روشن از مهر ولایت آسمان دین ما مهر تو اندر ضمیر خلق مُضمر آمده

پایه آل نبی از عرش بالاتر بود خاندان پاکشان بر خلق مهتر آمده

ای وجود تو خجسته آیت دین خدا یادگار مصطفی و دخت صفدر آمده

رتبه جاه تو از افلاک بالاتر بود پایه قدر تو از گردون فراتر آمده

افتخاری داده ای قم را تو ای فخر نبی ای عجین با خاک پاکت مشک اذفر آمده

فر تو باشد فراتر ز آسمان پرشکوه رتبه ات از طارم افلاک برتر آمده

از وجودت قم بود چون گلشن از لطف و صفا عالمی از نُکهت گل ها معطر آمده

مکتب دین محمّد را بنازم کاندر آن ای بسا شاگرد دانا را میسر آمده

پاک یزدان را ستا «همّت» ازین طبع بلند از نتاج طبع بس گوهر به دفتر آمده

* * *

در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

این آستان کیست که با چرخ همسرست؟ ایوان بارگاه وی از عرش برترست

کاخ رفیع کیست که باشد بدین شکوه؟ این آستان کیست که پر زیب و زیورست؟

قصر رفیع کیست؟ که باشد چنین بلند پرسطوت و جلال چنان قصر قیصرست

قیصر بر آستان جلالش چو برده ای ست خاقان به بارگاه کمالش چو چاکرست

آمد سروش عالم غیبم درین خیال کاین بارگاه دختر موسی بن جعفرست

قصری بدیع باشد و کاخی بود رفیع وان گنبدش بلندتر از چرخ اخضرست

هر صبح و شام بر سر گلدسته های آن صوت رسا و دلکش الله اکبرست

اینجاست روضه مطهّر فرزند مصطفی آرامگاه دختر والای حیدرست

این روضه منوّره با چرخ همنواست وین مرقد مطهره با عرش همبرست

زهرا عفاف فاطمه آن دختری که او در عصمت و شرف به همه بانوان سرست

خاکش به مشک سوده، تو گویی بود عجین آبش ز روی لطف و صفا همچو کوثرست

بگشوده بال فوج فرشته فراز صحن نازم فرشته را که چو دربان برین درست

قم را چه فخر برتر از این است در جهان زیرا که سایه تواش ای ماه بر سرست

در عصمت و شرف نبود هیچ کس چو تو در آسمان شرع چو تابنده اخترست

در پیشگاه فرّ و جلال و مقام او اندیشه هست ابتر و پندار قاصرست

ساطع ز آفتاب جلال تو ملک دین روشن ز مهر طلعت تو شرع انورست

معصومه کیست؟ گوهر والاتبار دین معصومه ای مفخمه و پاک گوهرست

فرزانه خواهر مکرمه شاه دین رضاست فرزندِ مصطفی بود و دخت صفدرست

معصومه کیست؟ اختر تابان ملک دین معصومه یادگار ز شرع پیمبرست

فرخنده یادگار رسول خداست او او دیگرست و هرکه بجز اوست دیگرست

معصومه کیست؟ دختر والای اهل بیت معصومه کیست؟ شافعه روز محشرست

اولاد مرتضی همه بر خلق رهبرند معصومه نیز بر همه خلق رهبرست

بودند خاندان جلیل تو فخر دین مِهر تو در ضمیر همه خلق مُضمرست

تابان بود جمال جمیلش چو آفتاب از ذرّه کمترم من و او ذرّه پرورست

از بارگاه حشمت او مجد و افتخار چون آفتاب طالع و چون مهر انورست

انگشت می گزی چو ببینی جمال او رخشنده تر ز قرص مه و مهر خاورست

او را سزاست حشمت و فرّ و شکوه و جاه در تارک جلالتش از فخر افسرست

ای بضعه رسول خدا؛ ای که خاک تو در پیش عاکفان درت مشک اذفرست

قم را شرف ز تربت پاک تو هست و بس خاک رهش ز فرّ تو چون عود و عنبرست

ص: ۳۷

بر پایه مقام تو اندیشه پی نبرد شهباز فکر پیش تو بشکسته شهپرست

از حیطه تصورات بشر آنهمه جلال برتر بود چو حشمت و جاهت مقدّرست

هرکس که مهر آل علی در دلش نبود در پیشگاه ایزد دادار کافرست

گویم مدیح و منقبت آل مصطفی کاندر صف شمار مرا رو بدان درست

در حدّ من مدیح و ثنایش کجا بود؟ تا رایتش ز طارم اعلی فراترست

عزّ و جلال خاص تو و دودمان توست فرّ و شکوه در دو جهانت میسّرست

تنها نه قم ز تربت تو گشته مشکسای از تربتت جهان تشیع معطرست

خورشید آسمان جلالست فاطمه «همت» بر آستان وی از ذرّه کمترست

فخیمی (مرآت) خواهر سلطان خوبان

فخیمی (مرآت)

دختر موسی بن جعفر السلام از کرم بخشا مرا حُسن کلام

ص: ۳۸

خواهر معصومی و دخت امام لطف یزدانی تو در شهر قیام

تو بحق معصومه ای، ای فاطمه همچو زهرا دین حق را قائمه

دست محتاجان به سویت با نیاز ای کریمه! ای رئوف چاره ساز

صاحب روح بلندی چون امام عاشقان گردان به دورت صبح و شام

مرقدت دارالشفای معتبر حل مشگلها کنی با یک نظر

عمه ساداتی ای صاحب کرم کی کنی مأیوس کس را از حرم

غیر سادات از تو حاجت یافته است با امیدی سوی تو بشتافته است

می کنی حاجت روا اغیار را جای صحبت نیست نزدت یار را

هر کسی زد بوسه بر خاک درت گیرد از عطر تو بوی مادرت

همچو زینب از بلا رنجیده ای داغ جانسوز برادر دیده ای

آرزو بر دل، ز دیدار رضا جان سپردی ای فدایت جان ما

خاک قم را تو بحق دادی شرف آبرومندش نمودی چون نجف

تو در اینجا و رضا در شهر طوس همچو خورشیدی و او شمس الشموس

کشور ما بیمه از بود شماست بهره مند از نعمت جود شماست

مایه آرامش دلهای پاک ای به احسان شما روحی فداک

آستانت خلوت انس دل است کندن دل از حریمت مشکل است

بهترینی تو ز نسل بوتراب «عطر گل را از چه جوئیم از گلاب»

مشکل خود با تو گویم برملا هدیه کن بر من برات کربلا

خواهر سلطان خوبان السّلام بر شما امیدوارم والسّلام

بهمن صیامی پور (لاله گیلانی) نور پیمبر صلی الله علیه و آله وسلم

بهمن صیامی پور (لاله گیلانی)

این گنبد طلا که به یک خط مدوّر است چون آفتاب ملک فلک را مسخر است

ص: ۴۰

این گنبد طلا که چو کشتی زرنگار در بحر نقره فام، به هر سو شناور است

این گنبد طلاست که با رفعت و جلال سر بر سپهر ساید و دایم منوّر است

این صحن باشکوه که بنا گشته در کویر آبش ز جویبار گوارایِ کوثر است

این صحن پُرفروغ که دمیده ست تابناک در کهکشان عاطفه رخشنده اختر است

این بارگه که فخر فروشد بر آسمان دارالشفای دختر موسی بن جعفر است

معصومه ای که بر در ایوان او به صدق پرواز دل ز سینه بسان کبوتر است

در سجده اند بر قدمش قدسیان عرش معصومه ای که وارث نور پیمبر است

ایران به یمن مقدم او گشته لاله زار معصومه ای که دختر زهرای اطهر است

از عطر بوی او شده مشعوف کائنات معصومه ای که صحن و رواقش معطر است

جدّش رسول حق بود و جدّه اش بتول معصومه ای که وارث میراث اخضر است

یک جد او علیست که در عزت و شرف بر محور زمین و زمان سایه گستر است

موسی کاظمی که بود باب او به حق در عدل و داد وجود و سخی بحر بیمر است

جدّش علی است که در علم و معرفت تابنده بر سپهر چو خورشید خاور است

جد دگر حسین که در انقلاب سرخ رزم آوران خاص خدا را رهبر است

از بهر این قصیده کنون روی دفترم ذرات آفتاب به کلکم چو جوهر است

هر واژه ای به خاتم منقوش شعر من (لاله) بسان لؤلؤ و مرجان و گوهر است

محمّد صابری در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

محمّد صابری

در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

ما را به جهان جز در فیض تو دری نیست آن را که رهی نیست، درین در بصری نیست

ما بی سر و پاییم و پناهنده درین در جز او در احسان تو ما را خبری نیست

بر خاک درت روی تضرع بنهادیم بپذیر ز رحمت که بجز چشم تری نیست

آنانکه به این در سر تعظیم نهادند زان بعد بر جانانه دگر هیچ سری نیست

تو مظهر تقوایی و منظومه عصمت در پاکی و عفت برحق پاک تری نیست

شاهان همگی چشم شفاعت به تو دارند بر ما نظری کن که پناه دگری نیست

ای فاطمه طاهره، ای گوهر ایمان «صابر» کندت مدح و جز اینش هنری نیست

مصطفی قاضی نظام (قاضی)

در وصف خورشید جهانتاب عالم

مصطفی قاضی نظام (قاضی)

در وصف خورشید جهانتاب عالم وجود و مدح ومنقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

ای مِهر پُرفروغ که خورشید خاوری خوش جلوه گر به حجلگهِ چرخ اخضری

ای مِهر زرنگار که فرخنده طلعتی وی دل فروز چهر که خورشید اَنوری

خندان و مهربان و فروزان و باکرام گُلفام و گلعذار و دل آرا و دلبری

گه با هزار عِقد جواهر به بوستان پیرایه بسته ای و مُزین به زیوری

در مهد خاکِ تیره بناتِ نَبات را از مام روزگار بسی مهربانتری

این نکته روشن است که در هر شب سیاه بر سالکانِ گمشده رَه، خضر و رهبری

خوانند شاهِ خاور از آنت که با جلال دارای تختِ چرخ و درخشنده افسری

با آنکه از رخ تو کند ماه کسبِ نور با آنکه دل فروزتر از کُلّ اختری

از آستانه بوسی سلطان ملک طوس هر صبح تا غروب بدین سان مُنوَّری

ای مهر پُرفروغ شگفت آیدم که گاه می بینمت بر آتش غم چون سمندری

با این چنین جلال و جمال از چه رو بود گه شادمان و گاه ملول و مکدری

گه طوق همچو هاله ماهی بگردنت گه زردچهره همچو اسیران مضطری

گه منکسف جبینی و گاهی پریده رنگ گه سر برهنه گهی تیره معجری

سرگشته ای گهی چو غریبان به هر طرف گه غرق خون چو کُشته به تیر و به خنجری

گه پیکر تو را نگرم همچو طشتِ خون گه بینمت چو ماهیِ در خون شناوری

ای مهرِ پُرفروغ گمانم بدین صفات در محنت دو عصمتِ خَلّاقِ اکبری

ص: ۴۴

یعنی ز دخترانِ دل افگار فاطمه خونین جگر بحال دو غمدیده خواهری

یا از شهادت دو برادر بخاطرت آزرده ای همچو من آزرده خاطری

محزون ز بهر حضرتِ معصومه ای و یا بر زینب ستم زده دردپروری

بر شاه دین رضا شده ای همچو طشت خون پا بر حسین کُشته صد چاک پیکری

گویا گهی که می گذری سوی شهر قم دلخون به پاره تنِ پاکِ پیمبری

وَر استماع مرگِ برادر که ناگهان افتاده جان سپرده به حزنش تو اندری

هردم ز ناامیدی آن شمع بزم قرب در تاب و تب ز آتش غم همچو مَجمری

ای مهرِ زرنگار چو از حجله گاه چرخ بر آستانه بوسی آن ماه بگذری

از ما پس از سلام بگو با زبانِ حال با آن حزینه ای که ز حالش چو مُخبری

ای مظهری که خواهر مولای هشتمی وی اختری که دختر موسی بن جعفری

ای بانوی مُخدره کاندر مقام و جاه با اُمهات اربعه همسنگ و همسری

مدح و ثنا و فخر تو این بس که در نسب پا یا گَلی ز گلشنِ ساقیّ کوثری

هرچند همچو زینب کبرای کربلا اندوهگین ز کینه اعدایِ کافری

هرچند همچو زینب غمدیده داغدار در ماتم برادر با جان برابری

او بی حسین شد بلی از تیغ ظلم خصم تو بی رضا ز کینه مأمون ابتری

او داغ شش برادرش آتش بجان فکند تو داغدار از غم این یک برادری

او دید منخسف رخِ عبّاس را بخاک تو دل غمین ز حسرت آن ماه منظری

او دید عیش قاسم داماد را عزا تو دل فسرده زین غم سوزان چو اخگری

او دید فرق علی اکبرش بخون خضاب تو خسته دل زان گُل گلزار حیدری

او دید تیر حرمله سنگ دل چه کرد گریان تو زان حَنجَر بی شیر اصغری

او دید رأس پاکِ برادر به نوک نی تو در فغان، ز انده زهرای اطهری

او ناله کرد چون جرس از ظلم ساربان گویم کجا تو از شنیدنِ آن طاقت آوری

او شد اسیر و آل نبی را اسیر دید تو دل پریش ز حالتِ ایشان سراسری

ظلمی که آن مخدره از اهل شام دید مشکل که بر کسی بتوانی تو بنگری

او جان سپرد گرچه غریبان براهِ شام تو جان سپرده لیک در این شهر و کشوری

او دفن شد بخاک چو زر با هزار داغ تو اندرین زمین شده مدفون چو گوهری

«قاضی» بدرگه تو ز دل التجا کند ای بانویی که از همه بانوان سری

چون با تو دردهای دل خود بیان کند از آنکه تو بهر دل غمدیده یاوری

دانم که ناامید ز کویت نمی رود چون بحرِ جود و مهری و خاتونِ محشری

* * *

در مدح حضرت معصومه علیها السلام

ای حرمت قبلگاهِ کهتر و مِهتر وی کرمت چاره ساز مردمِ مضطر

در، دلِ افلاک عیان چو بَدرِ دُجایی مکتبِ دین از تو یافت زینت و زیور

نورِ هُدایی ز نسلِ پاکِ مُحمّد صلی الله علیه و آله وسلم روح بتولی و هم سلیله حیدر

اُختِ علی الرضا و زاده نجمه فاطمه فرخنده دُختِ موسی جعفر

ماتِ صفاتت شده است قوه عقلم زان همه شأن تو ای مظهر داور

شمس و قمر را فروغ بخشد و باشد خَلقِ جهان را شفیعه در صفِ محشر

آینه کاری نگر طاق و رواقش نورِ خدا را شده است آینه مظهر

موسی عمران کجاست تا که ببیند خاکِ درت را ز طور اَرفع و انور

مرکبِ او با کلیم هر دو بمقصد این سوی حق می شتافت آن پی آذر

ای که تویی در جهان ز جمله خلایق در نسب و فرّ و جاه اَفضل و برتر

دختر و هم خواهر و ائمه عُظما بر سه وَلیّ خدا وَصیّ پیمبر

نسبت تو با امام ثامن و ضامن همچو حسین شهید باشد و خواهر

بابِ کرام تو هست موسی کاظم آنکه بُوَد نجمه از برای تو مادر

دختر باب الحوائجی و برآرد بر دَرِ کاخت خدای حاجت مضطر

جَدّ بزرگ تو هست احمد مختار ختمِ رُسل، عقل کُل، پیمبر اطهر

مقصد و منظور ز آفرینش عالم بر همه کائنات اشرف و سرور

جدّ دگر مرتضاست دستِ خداوند روح محمّد صلی الله علیه و آله وسلم رئوف و راعی و رهبر

مظهرِ نور و صفاتِ ذات الهی است مجمع اضداد و هم عجائب و صفدر

جَدّه تو نور حُبِ ایزد یکتاست مظهر مهر و معین و ملجأ و مادر

زاده تو نور حُبِ ایزد یکتاست موجب ایجاد ممکنات سراسر

در تو بُوَد آن سه نورِ واحد و غفار نورِ رسول و بتول و ساقی کوثر

هم تو روانِ جهان و عالم جانی بلکه دو گیتی است در وجود تو مُضمَر

فاطمه ات نام و همچو جَدّه کبری از تو بگیرد فروغ زُهره ازهر

گرچه تویی از نتاج و دوده حَوّا نورِ تو بر فرق اوست جقه و افسر

اَفضل نسوانِ پاک در اُمم پیش آسیه و مریم است و ساره و هاجر

جمله بدریایِ تابناکِ الهی همچو صدف بوده اند و ذاتِ تو گوهر

ای که تویی شیر دُختِ مظهر لولاک بی تو جهان را نبود زینت و زیور

گر که عفافت کشیده پرده به هستی نقشه هستی نشد بدیده مُصَوّر

بر جَبلِ جودی از وقارِ تو دریافت کشتی نوح نبی سکینه و لنگر

مدح و ثنای تو هست از عدد افزون گرچه رثای تو هست بی حد و بی مر

داغِ تو جانسوزتر ز هرچه توان گفت بر جگر شیعیان چو تافته اخگر

سوی خراسان شتافتی که ببینی چهرِ وَلیّ خدا و نَیّرِ اکبر

روح امین در تمام راه بگسترد زیرِ پیِ مرکبِ تو فرش ز شهپر

لیک میان تو با خدیو دو عالم لشکر مأمون کشید سَدِّ سکندر

واقعه کربلا دوباره عیان کرد پورِ رشید آن پلید و پست و مُزَوَر

مظهر حق را شهید کرد به غربت تا که نبینی دگر تو روی برادر

نی بهمین کرد اکتفا که روا داشت کُشتنِ سادات در تمامی کشور

روی جهان شد سیاه چون رخِ مأمون زان همه ظلم عظیم غاصبِ مُنکَر

خواست خداوند تا وجودِ شریفت وا رَهد از جَورِ آن بلای مُقَدر

بُرد تو را سوی خویش ایزد بیچون نزد رسول و بتول و فاتح خیبر

در اثر داغِ این مصیبت عظما تب شده با مهرِ تابناک مُخمَر

بَدرِ تو شد منخسف از این همه ماتم چهر تو شد منکسف به پرده معجر

گرچه شود جذبِ مهرِ این کُره خاک خاک چگونه گرفت مهرِ تو در بَر

تا تو بزیر تُراب رُخ بنهفتی تُربت تو آن تراب کرد مُعطر

باغ خزان گشت و ناشِکفت شکوفه گونه گلهای سُرخ گشت مُعصَفر

بلبل بی دل خموش گشت به بُستان پَرپَر و پژمُرده گشت نوگُل احمر

هرچه بگویم تمام نیست مصائب شافع (قاضی) تویی تو در صفِ محشر

* * *

در مدح حضرت معصومه علیها السلام

دخت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

تویی که هست وجودت ز کائنات مُقَدم گرفته ذاتِ شریفت ز ممکنات تَقدم

تویی ستوده یزدان و دختِ موسی جعفر تویی سلیله زهرا و اُختِ قبله هَشتم

شدست هستی ایجاد را وجودِ تو علت مُرکب(۲) از پی روح است اقتضای تَجسّم(۳)

به آستانه تو صبح و شام بسته ملایک صفِ سلام و بگویند که اَلسلامُ علیکم

به هر صباح که خُور سر زند ز مشرق خاور کند بقبرِ تو تعظیم ز آسمانِ چهارم

بخدمت تو کمر بسته حوریانِ بهشتی تمام روز به پیشت کنند کسبِ تَعلُّم(۴)

اَیا حریمِ خدا ای حرمسرای تو در قم سزد که عرش بگوید بساکنانِ درت قم(۱)

۱. بپاخیز.

۲. ترکیب شده.

۳. جسم.

۴. آموختن.

چو نور باهره ات جلوه کرد در رُخ آدم از آن نهاد خدایش بفرق تاج تَکَرُّم(۱)

تو را ستوده خدا در نبی به سوره تطهیر نسیم روضه رضوان از آن کنند تَشَمُم(۲)

یقین که آب بگیرد تمام روی زمین را اگر محیطِ عطای تو اوفتد به تلاطُم

سحابِ رحمتت اَر قطره ای بدهر ببارد شوند خلقِ خدا غرق در بحار(۳) تَنعُم(۴)

توئیکه جمله قدوسیانِ عالمِ بالا بَرند خاکِ مزار تو را برای تَیَمُم

نه خود مَلک کند از جان و دل اطاعت امرت که جن و انس تو را رفته زیر بارِ تَحکُم(۵)

بسوی کوی تو مرغِ دلم شدست به پرواز لبم چو غنچه گُل با نشاط کَرد تَبسُّم

تمام عمر شدم خوشه چین خرمن مدحت مگر ز فیض به بخشی مرا دو دانه گندم

اگر چکامه ناقابلم قبول تو گردد یقین ز صفحه ایام نامِ من نشود گُم

۱. روشن و درخشان.

۲. استشمام.

۳. دریا.

۴. نعمت.

۵. فرمان.

رضا مباش که مداحِ جدّ و بابِ تو باشد برای قرصِ جوی نزد ناکسان بتَظَلَّم(۱)

ز آبِ رحمتِ فضلَت بشوی نامه جرمم وگرنه شسته نگردد به آب دجله و قلزم

ترحمی تو (به قاضی) نما که در پسِ پیری اسیر درد و غم و رنج و محنت است و تألّم

امیر میکائیل زاده (یا حضرت معصومه علیهاالسلام)

امیر میکائیل زاده

(یا حضرت معصومه علیهاالسلام)

به خاک کرب و بلا گر نمی رسد دستت یقین نما که شه کربلای ما اینجاست

نظر نما تو به گلدسته های نورانی عزیز فاطمه مشگل گشایِ ما اینجاست

بریز اشک ندامت ز دیده، ای زائر مکان بخشش جرم و خطای ما اینجاست

نوای دل چو برون آید از دل محزون یقین نما که حریم نوای ما اینجاست

بگو به دختر موسی بن جعفر حاجت خود بدان که مرهم درد و دوای ما اینجاست

۱. خواری و کوچک شدن.

ببوس با ادب این آستان قُدسی را برای اینکه دُرِ پُربَهایِ ما اینجاست

نگاه کُن به کرامات بی حساب و کتاب چراغ معرفت و رهنمای ما اینجاست

سلام گوی و جوابت بگیر و آگه باش مزار خواهر موسی الرضای ما اینجاست

برون بکن دل خود را ز جهل و تاریکی بسوزد آنکه دلش از برای ما اینجاست

شود به آمدنت این زمین قُم شاهد به روز حشر بگو رَدّپای ما اینجاست

به گُنبدی که کند خیره چشمهایت را نگاه کُن ز دلت دِلرُبای ما اینجاست

اگر ز معصیت آلوده گناه شدی بدان که عزّت و روح و صفای ما اینجاست

نمی رویم از اینجا بدون اَخذِ مُراد نُزول رحمت و لطف خدای ما اینجاست

«امیر» غم مخور از وحشت حساب جزا شفیعه عرصات و جزای ما اینجاست

مریم ابوالحسنی (زهره)(مریم تبار)

مریم ابوالحسنی (زهره)

(مریم تبار)

سلام ای ارغوانی باغ رویت دلم درگیر شد با تار مویت

سلام ای آسمانی شبنم پاک همه گلبرگ ها در آرزویت

شده لب تشنه ای مست خیالت می مستانه داری در سبویت

تویی یادآور عطر محمّد صلی الله علیه و آله وسلم که کاظم آشنا با خُلق و خویت

بدان! آن ضامن آهوی دلها مرا موسی الرضا آورده سویت

تداوم با تو گیرد آرزوها دوام آبرو از آبرویت

ببین همرنگ حاجت ها غریبم زیارتنامه می خوانم به کویت

مرا حاجت روا کن دست خالیست که آسان برنمی گردم ز سویَت

گلستان گشته قم از بارگاهت چه نرگس های شهلا محو رویت

خراسان در خراسان در نمازی بود روح چمن ها از وضویت

ص: ۵۶

بر آن گنبد فرشته از تو خواند ملائک دف زنان از های و هویت

دخیل از ابر بستم بر ضریحت پر از باران نشستم روبرویت

شبی درد عطش را با تو گفتم به دریا پل زدم از گفتگویت

بگو از داغ زهرا در سکوتی فدای بغض پنهان گلویت

به «زهره» قدرت پرواز دادی پرستوی اسیر خاک کویت

تو آن معصومه مریم تباری تبار عاشقان در جستجویت

فرشته کاظمی (سروش)

لوحه سبز عشق

فرشته کاظمی (سروش)

زمزم از لعل لبت آمد به جوش ای صدای تو توانبخش «سروش»

یاری ام کن مثنوی سازت شوم در رهت تا اینکه جانبازت شوم

رونق افزای دل بازار عشق ای رخت گلبوته گلزار عشق

ص: ۵۷

از تو شد پیدایش هر دو سرا خوش نوایت مانده در گوش حَرا

زلف پرتاب صبا در تاب و تب گم شده در خلوت احساس شب

تا قدم بنهادی در دشت جنون با وجودت شد صنمها سرنگون

سرخوشان مستند از سرمستی ات امتداد عمر هستی، هستی ات

ای صفا بخشیده مروه تا صفا خلوت شب زنده داران را صفا

لوح سبز عشق را معنی توئی ضامن پیدایش فردا توئی

قامت موزونت از غمها رها از تو شد پیدایش اهل کسا

با تو این ویرانسرا آباد شد مهر از تو خوش بنیاد شد

مهر را دادی چو تاج زرنشان پای بوس مرکبت شد آسمان

روشنیِ لَیلَه الاسرا توئی معنی طه و اَنزَلنا توئی

مکتب عشقی که برپا داشتی پرچم آزادگی افراشتی

ص: ۵۸

زنده بر گوران و با فریادها شانها بشکست از بیدادها

خاک راهت سُرمه بینای من ای شفیع محشر کُبرای من

زلف حورا زیر پایت فرش شد نام تو زینت فزای عرش شد

ناله حنّانه در جان و تنم آنکه می نالد چو حنّانه منم

هر شب آدینه با یادت «سروش» سر به سجده می نهد با روی خوش

یاد تو سبز است چون در یادها نام تو پیچیده در فریادها

* * *

معصومه ترین

معصومه ترین

السّلام ای نور چشم مقتدای عالم آرا اذن می خواهم ببوسم مقدم پاک شما را

بین معصومین عالم ای که معصومه ترینی جلوه می بخشد نگاهت منظر آیینه ها را

مفرش از بال ملائک باشد این عرش آستان را حسرت بار تو دارند، مریم و لعیا و سارا

ص: ۵۹

آسمان شهر قم را آفتابِ بی زوالی جلوه گلدسته هایت می دهد جان ماسوا را

بر غزلهای نیایش جایگاه است آستانت بر اجابت می رساند مرقد سبزت دعا را

در پی شاهین عشقت همچو زینب رهسپاری از تو می گیرم شمیم قهرمان نینوا را

حال تو جویا شدن بر عاشقان از واجبات است هرکه خواهد شاد سازد گر دل موسی الرضا را

از عطا و لطف جانان، ملک خوش فرجام ایران در دل خود جای داده رهنمایان وفا را

بهر مشتاقان کویت کیمیای روح و جانی می کشد از خاک بیرون جذبه عشقت طلا را

چشمه ساران نجابت سرکشند از آستانت در حجاب معرفت ده، بهر ما درس حیا را

«کاظمی» با دختر موسی کاظم درددل کن تا کنی در دل زیارت کاظمین و کربلا را

قفل حاجت باز بستم بر ضریح بی نیازت دستخالی برمگردان از درت این آشنا را

جوشش قلب «سروش» آن نغمه امیدبخش است تا پیام آشنایش پر کند ارض و سما را

چون تو معصومه ترینی از خدا خواهم بخواهی از بلا ایمن بدارد سر به سر ایران ما را

ص: ۶۰

ابراهیم حقّی بستان آبادی (حقّی)معصومه زینب خو

ابراهیم حقّی بستان آبادی (حقّی)

معصومه زینب خو

از فروغ دیدگانِ مردم راه خدائی مِهر پُرتاب نجابت از تو دارد روشنائی

می شود هر دل که از دل معتکف در بارگاهت می رهد از ناامیدی، می رسد بر پارسائی

صحنه آرائی نموده آب و آیینه به صحنت این به رفع تشنگیها، آن به نفع خود نمائی

روح و جانرا می نوازد سازها با سوز عشقت ره نشینان را امیدی، بینوایان را نوائی

در مسیر روزگاران، مهر تو چون مهر تابان در دل ویران یاران، می کند فرمانروائی

می زنم گلبانگ اوج سربلندی را ز کویت تو فروغ بی ریای قلب مردان خدائی

تا عروس شب به جمع اختران رخ می گشاید گنبد خورشید رویت، می نماید دلربائی

تو همان معصومه ای که بوی زینب از تو آید خسته از محنت سرائی، زائر کوی رضائی

در دلم منزل به منزل می کشم درد شما را گرچه خود بر دردهای بی دوا دارالشفائی

رازهای بسته ام را پیش رویت می گشایم چونکه تو سنگ صبور و محرم اسرار مائی

ص: ۶۱

سالها در بند بودم، تا فرشته از در آید تا که جان یابد ز دست دیو بدسیرت رهائی

در نظر گر شعر «حقی» می درخشد چون ستاره این توئی که در دل من واژه آرائی نمائی

شادروان خوشدل تهرانی(منقبت حضرت معصومه علیها السلام)

شادروان خوشدل تهرانی(منقبت حضرت معصومه علیها السلام)

گویند می شود دری از خُلد وا به قم من گویمت که برتر از این نه بها به قم

چون مهد پاك دختر موسی بن جعفرست خُلد برین رسد ز شرافت کجا به قم

معصومه مکرمه ثانیِ فاطمه کافزود مقدمش شرف و اعتلا به قم

ساید فلك به پای وی از رویِ فخر سر هر کو نهاد از سر اخلاص پا به قم

بر زائرش به چشم رضا بنگرد خدا زیرا که هست درگه اخت الرضا به قم

گر طوس از برادر وی رشك طور شد زو نیز گشته کعبه دل ها بنا به قم

اندر خبر بود که در آخر زمان برند گاه ظهور جور و فتن التجا به قم

ص: ۶۲

زیرا که مهد امن و امان است درگهش آری که خفته ملجاء اهل ولا به قم

چونان که هست قبه جدّش به کربلا گردد بدون شبهه اجابت دعا به قم

زر کن مس وجود خود از خاک پاک وی ای کیمیاطلب بطلب کیمیا به قم

باری ز صدر اول اسلام تاکنون بوده است مهد شیعه شیر خدا به قم

از روزگار اشعریان تا به این زمان بُد جای دوستان شه اولیا به قم

امروز نیز حوزه علمیه را بُود مرکز چون مشهد و نجف و کربلا به قم

خارست گل به دیده یِ خصمان و دشمنان مانند کلک «خوشدل» نیک آشنا به قم

چون مدح خوان دختر موسی بن جعفرست هم مرحبا به «خوشدل» و هم مرحبا به قم

زنهار حفظ حوزه علمیه با خداست چون هست تا ابد نظر کبریا به قم

دارد به امر حق همه شب چشم التفات آخر وصی حضرت خیرالورا به قم

پرورده بس مراجع تقلید شیعیان در دامنش به دیدن آنان بیا به قم

ص: ۶۳

ویژه بزرگ مرجع تقلید شیعیان کو داده است عزت بی انتها به قم

والا زعیم آیت عظمی «مرعشی» رخشان شهاب دانش و این راست جا به قم

رأی رزین و فکر بلندش جهانی است باشد اگرچه مسکن آن پیشوا به قم

رأی شهاب دین ز چه نامش به در نهاد این نکته نگفته ام بر آن مقتدا به قم

کاو چون شهاب رجم شیاطین کفر و ظلم سازد که رخته می نکند هر دغا به قم

یادش به خیر مرجع فحل مجاهدی کاو بد ملاذ ملت و دین بود تا به قم

خورشید هرکجا که بود پرتوافکن است آن عبقری کند بقری جای پا به قم

باری ز آیت الله عظمای حائری یاد آورم که داد چه عزّ و علا به قم

منوچهر حقگو (ناشر)بارگاه قدسی

منوچهر حقگو (ناشر)

بارگاه قدسی

«این بارگاه کیست که اینسان منوّر است» اینجا مقام دختر موسی بن جعفر است

ص: ۶۴

دارالعلاج دختر باب الحوائج است او نو گلی ز گلشن زهرای اطهر است

عِطر و شمیم مرقد این بانوی کرام همچون نسیم باغ بهشتی معطر است

این بارگاه قدسی او مأمن شماست نوباوه ای ز دوده پاک پیمبر است

این بهترین مقام مقدس بُود به قم این جایگاه قدس بسی خوب منظر است

این گنبد طلائی او را نگر که چون با گنبد مدوّر گردون برابر است

چشم امید خلق به این مرقد شریف زیرا امام هشتم او را برادر است

این شور و شوق و اشک ندامت برای چیست؟ ای دوستان مگر قیامت و صحرای محشر است

هرکس که نام نامی او حرز جان کند بر دشمنان خویش به گیتی مظفر است

این برجها که در بسیط جهان برکشیده اند اندر مقام مرقد پاکش محقر است

دست طلب به جانب یزدان فراز کن هرچند روزی تو به گیتی مقرر است

اینجا که جای ناامیدی و گاه ملال نیست حاجت بخواه گرچه که حاجت مکرر است

خاک درش ببوس و ببوی چونکه خاک او بهتر ز بوی مشک تر و عِطر عنبر است

وقت اذان صبح به هر بام و هر فراز صوت خوش موذن و اللهُ اکبر است

هر صبح و شام از سر گلدسته های او بانگ خوش اذان بسی روحپرور است

بهتر ز صحن مرقد او بارگاه نیست «از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است»

این بانوی شریف که خفته است در این مکان چشم امید خلق خدا سوی این در است

«ناشر» ببال بدین قصیده که گل واژه های او هریک به نزد اهل ادب دُرّ و گوهر است

فضل الله دُروش (دُروش)قم از اخت الرضا کسب شرف کرد

فضل الله دُروش (دُروش)

قم از اخت الرضا کسب شرف کرد

اگر ایران زمین فخر زمین است بر این انگشتری قم چون نگین است

قم از اخت الرضا کسب شرف کرد خدا این تربت اقدس نجف کرد

مدام از تربتش تا عرش نور است از این نور هدایت کفر دور است

ص: ۶۶

هدایت باشد آن تابنده اختر که از منظومه موسی بن جعفر

چو انوارش به ظلمت می نشیند ز شرمش کفر عزلت می گزیند

پدر پیغمبر و مادر بتول است علومش فیض ارباب عقول است

زبانزد باشد او را علم و دانش که نسوان راست فخر آفرینش

ز علمش اولیا لب را گزیدند چنین علامه ای در دین ندیدند

ز فیض اکملش فیضیه شد قم از این فیضیه کفر و جهل شد گم

افاضل مکتبش با جان خریدند به اوج قله عرفان رسیدند

مقام و شوکتش همچون بتول است چو زهرا قره العین رسول است

نباشد شبهه ای در این روایت ثواب جنت است او را زیارت

بهشتی را که خالق وعده داده ثوابش باشد این دارالعباده

خدا زهرای ثانی کرده خلقت که باشد بارگاهش باب رحمت

ص: ۶۷

نهان گر قبر آن مظلومه باشد ثوابش حضرت معصومه باشد

بر این درگه نظر دارد خدایش سزد گر شمس بوسد جای پایش

دری کز نور حق باشد منور بود روح الامین دربان این در

ملائک درگهش را خاک روبند برای حاجت این در را بکوبند

دری کز سوی حق دارالعطا شد از این در عشق هم حاجت روا شد

بنای این چنین را کار عشق است خطوطش بیگمان پرگار عشق است

چو عشق از درگهش حاجت روا شد به دست عشق این درگه بنا شد

ز عشق است این که ساید بر فلک سر زعشق است آیینه برعرش است افسر

بنازم عشق کاین درگه بنا کرد که بر هر دیده خاکش طوطیا کرد

رواقی را کز آن عقل است حیران کند بی گفتگو کافر مسلمان

اذانی را کز آن گلدسته باشد دو کتف ملحد از آن بسته باشد

ص: ۶۸

زعشق است این مضامین ناب وبیغش نه از شاعر که فضل الله دُروش

جلال مهدیانی سرکانی(تقارن دو جشن)

جلال مهدیانی سرکانی(تقارن دو جشن)

به مناسبت ولادت کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام که با جشنهای دهه فجر سال ۱۳۷۸ تقارن یافته بود سروده شده است.

شهر قم دانی چرا دارد به هرجا برتری زآنکه در آن خفته از آل محمّد دختری

فاطمه فرزند موسی پور جعفر شاه دین کاز لقب معصومه و باشد رضا را خواهری

گشته از یمن وجودش شهر قم امّ القرا می درخشد نام آن در هر کجا چون گوهری

گنبد زرّین آن سر برده تا عرش خدا همچو خور رخشنده باشد از ثریّا تا ثری

حبّذا بر آن منار و مأذن و گلدسته اش داده بر آن بارگه الحق چه زیبا منظری

هجده از بهمن گذشته اوّل ذیقعده است گشته میلادش مقارن با سرور دیگری

ص: ۶۹

زاد روزش چون تقارن یافت با ایّام فجر دارد این جشن و سرور ما شکوه بهتری

بر مشام جان رسد عطر دل انگیزش چو یاس آری آری عطر یاس و عود و مشک و عنبری

نافه آهو تهی گشته مگر در شهر قم شامّه ها لبریز گردد از شمیم ازفری

تا شدم غرق تفکّر عاقبت دریافتم باشد این عطر دل آویز چنان والا فری

خواهر شاه چراغ و خسرو خوبان علی اسوه تقوی و زنهای جهانرا مفخری

درّه التّاج شرف بود و نجیب و باوقار داشت بر سر از عفاف خویش نیکو معجری

روز میلادش تقارن یافت با ایّام فجر شهر قم از حرمت او یافت زیب و زیوری

وصف این فرخنده روز و این لیالی را «جلال» نیست آسان تا نگارد در کتاب و دفتری

مصطفی محسنی زرندی(خلیفه زهرا)

مصطفی محسنی زرندی

(خلیفه زهرا)

قم شده روشن ز نور پاک جمالت ما همه مبهوت عزّ و جاه و جلالت

ص: ۷۰

حضرت معصومه ای خلیفه زهرا عالم ایجاد کم ز قدر کمالت

ای ز تو قم گشته به ز روضه رضوان گشته پناهنده خلق تحت ظلالت

گنبد و صحن و ضریح و روضه پاکت هست نشانگر که نیست شبه و مثالت

روح دهد جسم مرده را حرم تو نفخه عیسی صفای عِطر وصالت

بوسه گه جبرئیل و خیل ملائک هست در این آستان و تحت نعالت

خادم درگاه توست هاجر و حوّا مریم و آسیه اند مست خیالت

قرص قمر گشته شرمسار رخ تو هست هلال فلک نشان ز هلالت

قبله گه خیل عاشقان و مریدان سائل و بیچاره کرده اند سؤالت

مرقد تو گشته عُشّ آل محمّد صد صلوات و سلام بر تو و آلت

از در احسان به ما ز خویش بنوشان قطره ای از آب مهر صاف و زلالت

فخر بود بهر «محسنی» به تواضع بوسه زند بر حریم تو همه سالت

ص: ۷۱

محمّد عظیمی بیدگلی(قصیده ای در نعت فاطمه معصومه علیهاالسلام)

محمّد عظیمی بیدگلی(قصیده ای در نعت فاطمه معصومه علیهاالسلام)

ثنای خالق سبحان، ثنای معصومه ولای داور سلطان، ولای معصومه

به نام فاطمه فرزند موسی کاظم نعوتِ عِلو امامان، سزای معصومه

کسی ندیده به دوران، چنین مقام عظیم بحار جود فراوان، سخای معصومه

گرت ملالت و دردی رسد ز کید فلک بیا به صُفّه دارالشّفای معصومه

دوای درد بخواه از مخازن کرمش شفای روح بجوی از دوای معصومه

بهشتِ عدْن بیاب از کرامت ازلش حدیث نغز بخوان از وفای معصومه

عفیفه، مریم ثانی به احتشام و جلال کریمه، زینت قرآن، بقای معصومه

فزون ز بخشش باران، سخای ایزدیش فرای قلزم عمّان، عطای معصومه

منوّر آمده شعرا ز گُنبد حرمش مدوّر آمده پروین ز رای معصومه

قمر بود متنوّر ز مهر بارگهش شها شود متجلّی ز های معصومه

ص: ۷۲

مقام صحن رفیعش نمونه فردوس رواق قصر برینش منای معصومه

بدیل عرش معلّا ستونِ مرتفعش عدیل روضه اعلا بنای معصومه

شکوهِ عدنِ مطرّا، شمیم گلشن وی فروغ قصرِ سلیمان، جلای معصومه

جلای دیده نیکان، غبار خاکِ درش سنای عالم امکان، سنای معصومه

نقیب دهر، مجاب از بیان معرفتش نقابِ شرم، هجیر از حیای معصومه

قوامِ دین الهی از استقامت وی نظام کشور ایران، دعای معصومه

سزد که فخر کُند بر سلاله آدم علی بود ز تفاخر نیای معصومه

ز شوقِ روی برادر، روان به مُلک عجم از این مفارقه بنگر، جلای معصومه

اَسَف ز هجر امامش، که جان به جانان داد رضای ایزد منّان، رضای معصومه

مزار و بارگهش قم به امر ایزد پاک که خاکِ وی ز ازل آشنای معصومه

مرام عدل به دنیا دوام مکتب وی پناه خلق به گیتی لوای معصومه

ص: ۷۳

الا که طالب فیضی در این جهانِ جهان کمالِ شوق بخواه از خدای معصومه

فلک خمیده به تعظیم آستانه وی ملک محافظ کیوان سرای معصومه

ز فخر، هاجر و بلقیس، خادم خدمش به جود، حاتم طائی، گدای معصومه

سفیر عرش کند، سجده خاکِ درگه وی جنان، حدیقه رونق فزای معصومه

به بامِ ذَروه کاخش، نشسته مرغِ خیال پرانْ به گنبد گردون، هُمای معصومه

فضیلت علوی، عارفانه در شأنش شریعت نبوی، اِصطفای معصومه

هزار عِقْد لآلی، گرفتم از یم ذوق که تا نثار کنم در ثنای معصومه

شفیعه، دوده عمران چو بگذرد به نشور شود گناه نقیر از هوای معصومه

بزرگوار خدایا به حق احمد و آل مدار تا به قیامت، فنای معصومه

عدوی او به جحیمش، اقامت ابدی محبّ او به بهشت از غنای معصومه

چکامه گفت «عظیمی» به نعتِ بنتِ رسول شنید از دل و جان، چون ندای معصومه

ص: ۷۴

پروانه نجاتی ــ شیراز(نذر بانوی قم)

پروانه نجاتی ــ شیراز

(نذر بانوی قم)

بانویِ مهربانِ کرامت بهارِ من زیباترین ستاره شبهای تار من

امشب به یاد تو نفسی تازه کرده ام تا پر شود ز عِطر تو این شوره زار من

آرام شود دل من در کنار تو می مانی ای همیشه من در کنار من؟

نذر نگاه توست غزلهای خسته ام این دردواره های دل بی قرار من

بار گناه من به بزرگی مهر توست آیا رسد به منزل مقصود بار من؟

از راه دور می رسم، آری، که خوب من دست محبتت بتکاند غبار من

دل می دهم به ناز ضریحت امیدوار شاید شکوفه ای کند این گریه زار من

بانوی قم نگاه پر از رمز و راز تو وا می کند ز لطف، گره های کار من

ص: ۷۵

اکبری

تقدیم به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

تقدیم به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

اکبری

گردیده حریم تو حریم همه خوبان قم داده شرف صاعده عرش علا را

قم کرده قیامی که خدا خواست ز خاتم از خویش نشان داده چه تبلیغ رسا را

ای تربت پاک تو شده مهد رسالت ای کعبه آمال تحصّن صلحاء را

قندیل حریمت که به کیوان زده اشراق تأیید نموده به یقین شمس و ضحا را

غوّاص از این بحر چسان جان برد آسان بی فلک نجاتی نتوان یافت ز دریا

یا بنت رسالت مددی کن که غریقم گم گشته ام و محض خدا راه تو بنما

* * *

تقدیم به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

تقدیم به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

ای فاطمه نور بصر دختر زهرا ای فاطمه را نام تو گردیده مسمّا

ای داده شرف جمله نیکان دو عالم ای مفتخر از سیره تو باب تو موسا

موسای کلیم است ثنا خوان تو بی شک ای بارگهت خوبتر از سینه سینا

فخر جد و زین اب و محبوبه حقّی خواهر به رضائی که پسندیده رضا را

از اَکْرَمَکُمْ داده سند ذات خداوند تقوای تو تعلیم دهد رسم دعا را

جبریل سزد معتکف درگهت آید تعظیم کند آئینه ذات نما را

ای ثانی مشکوه جلال احدّیت کز نور تو پر کرده خدا ارض و سما را

خوشنودی تو باعث خوشنودی حق است آری به فِناء تو بجوییم بقا را

در نزد کریمان سخن از بذل، قبیح است محروم نرانند ز درگاه گدا را

چون «اکبری» اندر مه شعبان شده مهمان از بارگهت می طلبد جود و سخا را

نرجس روشناس ـ قم(روئیدن عشق)

نرجس روشناس ـ قم(روئیدن عشق)

روئیدن عشق نمی دانم

کدامین عشق او را کشت؟

و کدامین معبود برای او

روئیدن گرفت؟ که فراموش کرد چشم مستت را

گل نرگس

هرگز عاشق نشد

اما برای تو

ای فرشته عشق

گل نرگس، مست می شود

ماه طلعتان نیز به روی تو غبطه می خورند

ای امید دریای بیکران کرامت

برای روی تو

آفتاب چون ستاره کوری است

و تو مهتاب را خجل می کنی

و می رویانی گرمی و لطافت

عشق را

نجمه زارع(مرغ حرم)

نجمه زارع

(مرغ حرم)

وقتی به عشق تو پا در صحن حرم می گذارم در کوچه های دل انگار پا روی غم می گذارم

دستم گره می خورد در بغض عزادار دفتر یک کوله بار غزل بر دوش قلم می گذارم

من توبه ها را شکستم دلگیر هستی ز دستم اما به روز الستم امشب قدم می گذارم

یک بار دیگر سؤالی یک بار دیگر جوابی ضامن تو هستی به نامت لب بر قسم می گذارم

می خواهم امشب بگویی هستی کنارم همیشه وقتی که این چشمها را بر روی هم می گذارم

بانو کمک کن که بالم، زخمی ترین بال شهر است یک روز نام خودم را «مرغ حرم» می گذارم

مریم سقلاطونی(در جوار حرم)

مریم سقلاطونی(در جوار حرم)

چهره های آشنا، زیر ساعت حرم باز عصر جمعه ها، زیر ساعت حرم

اشتیاق آمدن، شور و حال پر زدن لحظه های تا خدا، زیر ساعت حرم

آسمان، کبوتران... رفته رفته بی کسی می رسی دوباره تا... زیر ساعت حرم

باز عِطر جمکران، عِطر ندبه و کمیل موج می زند دعا، زیر ساعت حرم

چون پرنده ای رها منتظر نشسته ایم قول می دهی به ما زیر ساعت حرم

خسته ایم و دربدرا! این قُرُق شکستنی است در سکوت جمعه ها، زیر ساعت حرم

یادمان نمی رود، جمعه ها، سَر قرار رو به روی صحن، یا زیر ساعت حرم

مریم خدادادیان _ قم(صبر جاری)

مریم خدادادیان _ قم

(صبر جاری)

امشب شب میلاد بانویی بهاریست این شعر تنها هدیه بر آن سبز جاریست

امشب سروده می شود صدها ترانه در بیت بیتش خاطرات بردباریست

ای رفته تا آبی کجایی، کاش بودی چندیست دل در جستجویی اعتباریست

اینجا نمی فهمد کسی فکر شما را دلواپس آن روزهای بی قراریست

رحمی به حال شعر هم دیگر نکردند این فصل، فصل دار، فصل سوگواریست

ای صبر جاری، تا ابد باران رحمت یک قطره باران، کار صدها بی بهاریست

من با تو گویم شعر زرد دردها را من با تو گویم تا ببینی فصل زاریست

ص: ۸۰

امشب، شب میلاد بانویی بهاریست این شعر تنها هدیه بر آن سبز جاریست

سلمانعلی زکی _ مهاجر افغانی(آوارگی)

سلمانعلی زکی _ مهاجر افغانی(آوارگی)

بیچارگی با عشق همبازیست بی بی بیچاره تر از ما، در این جا کیست بی بی؟

عاشق شدن پروانگی در باغ مرگ است آوارگی مرگ است ورنه چیست بی بی؟

ما را همانند اناری پوست کندند زیباست اینها هیچ هم بد نیست بی بی

امّا کس اندوه پرستو را نبویید دنیا پر از پرواز بیزاریست بی بی

امشب بیا و کوچه ها را مهربان کن جای محبّت باز هم خالیست بی بی

من مثل تو بی خانه ام در این دل دشت بی خانمان هرگز نباید زیست بی بی

میثم نمکی آرانی(بی بی معصومه)

میثم نمکی آرانی(بی بی معصومه)

در خاطرم هر لحظه نام توست بی بی در باورم هردم کلام توست بی بی

مرغ خیالم از تو دارد شور و احساس کام دلم لبریز جام توست بی بی

عارفه خلیلیان(فیض حضور)

عارفه خلیلیان

(فیض حضور)

نماز تو تفسیر ناب خداست دلت قبله گاه و مصلای ماست

صبوحی بده سائلی خسته ام به گیسوی مهر تو دل بسته ام

سلامی به معصومه روحی فداه بر آن دختر آسمانی نگاه

سلامی به بانوی غربت نشین به آن تک پرستوی خلد برین

سلامی بر آن گنبد با صفا نشان علی بن موسی الرضا

تو را با رضا راز دیرینه است مراد من و صبح آدینه است

مرا واژه ای در مقام تو نیست دلم لایق یک سلام تو نیست

به عشق تو آواره غربتم گرفتار تنهایی و خلوتم

ص: ۸۲

نگاهم مقیم شبستان توست دلم طفل راه دبستان توست

به صحرای دل عشق نابم تویی به دریای چشمم سحابم تویی

یم یادت اندیشه ام را شکست غمت بند بند دلم را شکست

نگاهت به من عشق سجاده داد غم غیر معصومه بردم زیاد

از این پس نگاهم گذرگاه توست تمام امیدم به درگاه توست

به دریای عشقت وضو می کنم دلم را ز غم شستشو می کنم

بیا تشنه ام جرعه آبی بده من خسته دل را جوابی بده

بیا در دلم قرب و طاعت بریز به دشت گناهم شفاعت بریز

مرا زندگی بی تو پژمردگی است به وصل تو نائل شدن زندگی است

دلم تا به فیض حضورت رسید گل ذکر معصومه معصومه چید

ص: ۸۳

سیّدمحمّد مهاجرانی(قِوام قم)

سیّدمحمّد مهاجرانی

(قِوام قم)

ای که قِوام قم گره، خورده به خاک پای تو زینت عرش و آسمان، بانگ خدا خدای تو

ای که صفای صحن تو خرّمی بهار ما ای که زمین جنّت است خاک گرانبهای تو

تا که ز دل شکسته گان، عُقده بسته وا کنی دست همه فتاده بر، قفل در سرای تو

خسته دلان دردمند، دایره بسته دور تو دست نهاده بر ضریح، منتظر شفای تو

تا که کنی به ما نظر، تا که شوی ز ما رضا ورد لب و دعای دل، شد قسم رضای تو

ای که فروغ دل، فزون، گشته ز فیض وافرت جان و سرم چه قابل است، تا که شود فدای تو

باغ رفیع قم چرا، میوه علم و دین دهد؟ این برکات بی شمار، آمده از بنای تو

عاشق بی شکیب تو، گر برود به بیت نور(۱) می شنود به گوش دل، زمزمه دعای تو

۱. بیت النور: محراب عبادت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها که در میدان میر قم قرار دارد.

ای که بسان زینبی، شاهد نعش عاشقان(۱) ای که زمین ساوه شد، صحنه کربلای تو

داغ نهاده بر دلم، شرح غم و غریبی ات شعله زده به خرمنم، قصّه و ماجرای تو

ای گل باغ اهل بیت، ای کرم و کمال محض این کلمات کم بها، دسته گلی برای تو

معصومه علی محمّدی _ قم(تفسیر نگاه)

معصومه علی محمّدی _ قم(تفسیر نگاه)

در نگاهت می توان آئینه را تفسیر کرد در جوارت عشق مولا را به جان، تعبیر کرد

تا مرا خوانی بسویت مثل مرغی پر کشم در حضور سبز عشقت، می توان تأخیر کرد

من دلی دارم که سرگردان و تنها مانده است با نگاهت می توان، این درد را تدبیر کرد

دل اسیر عشق بی پایانت ای بانوی مهر در نگاهم می توان این شوق را تقریر کرد

۱. مطابق روایت «ریاض الأنساب» حضرت معصومه علیهاالسلام با ۲۳ تن از عزیزانش در منطقه ساوه گرفتار دشمنان شدند. بین آنها جنگی درگرفت و ۲۳ تن از عزیزان حضرت به شهادت رسیدند.

سالها ماندیم در تفسیر نامت، فاطمه! این حقیقت را بگو، چون می توان تعبیر کرد

محمّدحسین فیاض _ مهاجر افغانی(چشمه فیض)

محمّدحسین فیاض _ مهاجر افغانی

(چشمه فیض)

هر که پابوس درت گشت، معطّر گردید جرعه نوش می حیدر شد، ابوذر گردید

ای که از منبع نور از ملکوت آمده ای قم ز انوار وجود تو منوّر گردید

چشمه فیض تو از فیضیّه جوشید که دل تشنه تر سوی تو برخاست، کبوتر گردید

ساحت قدس تو آئینه دلها باشد ای خوش آن دل که ز اشراق تو پرپر گردید

مدفن دُخت نبی را نتوان یافت ولی جلوه فاطمه این جاست، هلا! برگردید

احمد چگینی(در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام)

احمد چگینی

(در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام)

تو هنوز شروع نشده بودی

که انگشتان ستارگان

در شعله هایی تاریک سوختند

در این شبهای بی روزن

دوازده ستاره روشن

ترا می نوشند

آن شب مردان روشنی

آفتاب را غروب کردند

و فردا

مردی سرخ

طلوع کرد، با شمشیری بی نیام

مردی که پشت هفت آسمانش شکسته شد

تو هنوز شروع نشده بودی

که تمام انگشتان ستارگان

در شعله هایی تاریک سوختند

شیما تقیانپور ـ قزوین

بانوی مهربانی و آئینه

شیما تقیانپور ـ قزوین(بانوی مهربانی و آئینه)

امشب به آسمان تو مهمانم، بانوی مهربانی و آئینه تنها برای چشم تو می خوانم، بانوی مهربانی و آئینه

تو سبزتر ز بارش بارانی، لبریز از شمیم بهارانی من روح سرد سخت زمستانم، بانوی مهربانی و آئینه

از آن شبی که دست تو باریده بر آسمان ابری احساسم من روح پاک و شرجی بارانم، بانوی مهربانی و آئینه

پَر داده دشت تو به غزلهایم تا آسمان عشق تو می آیم در زیر سایه بان تو می مانم، بانوی مهربانی و آئینه

بانوی خوب مشرقی ام، چندی است آرامشی دوباره به من دادی هر چند روح زخمی توفانم، بانوی مهربانی و آئینه

* * *

غزل بانو

غزل بانو

غزل بانو نگاه سبز تو از عشق لبریز است و حتی عشق هم در پیش چشمان تو ناچیز است

بهار از خانه من قهر خواهد کرد وقتی که تمام فصل هایت موسم دلگیر پاییز است

نه من آدم نخواهم شد، نه گندمگون ترین حوا گناه از سیب یا گندم؟ نه، از دامان پرهیز است

مرا در خویش می خواند سکوت آبی چشمت اگر چه چشمهایت وامدار قهر چنگیز است

نمانده فرصتی اما فقط یک حرف می ماند غزل بانو، نگاه سبز تو از شعر لبریز است

ص: ۸۸

حسن امینیان آرانی(گُل باغ رسالت)

حسن امینیان آرانی(گُل باغ رسالت)

ای حضرت معصومه گل باغ پیمبر ای خاک قم از یمن وجود تو معطر

ای بارگه قدس تو چون روضه رضوان وی صحن و سرایت چو مه و مهر منوّر

از رفعت این بارگه و شأن و جلالت درحیرت رشک است مر این چرخ مدوّر

تو دخت امامی و گل گلشن طاها هم هست تو را پادشه طوس برادر

قم چشم به فیض و برکت شد ز وجودت ای نو گل باغ نبوی عفت داور

خلق از همه جا بهر طواف حرم تو آیند در این بقعه پر نور و مطهر

آنکس که شود زائر خاک حرم تو تا حشر برد سایه الطاف تو بر سر

تا مدفن تو شد به قم ای نو گل زهرا محفوظ ز آفات شد این بوم و همین بر

دارد «حسن» امید شفاعت ز تو در حشر ای دخت امام دو سرا موسی جعفر

ص: ۸۹

سعیده مظفّری (شیدا)

سلام بر فاطمه علیهاالسلام

سعیده مظفّری (شیدا)

سلام بر فاطمه علیهاالسلام

دل بی تاب مدام حرمت که پریده است ز بام حرمت

صحبت یک شب و یک روز که نیست سالها غرق سلام حرمت

رنگ می بازم اگر فاش کنم عاشقم عاشق خام حرمت

باز دیروز دل افسرده شدم که چه دورم ز کلام حرمت

دارد این کور تماشا وقتی خواهد افتاد به دام حرمت

باز از قافله ها جا ماندم در پی کشف مرام حرمت

از من و از خود من دورم کن تا شوم مست ز جام حرمت

وای من کوچک و مقصود بزرگ مخلصم، مخلص نام حرمت

ص: ۹۰

محمّد رجایی آرانی(رجائی) _ آران و بیدگل(مطلع نور حق)

محمّد رجایی آرانی(رجائی) _ آران و بیدگل

(مطلع نور حق)

ای دل حق بین، گشای دیده و بنگر گنبد گردون مثال و صحن مطهر

طاق و رواقی به جلوه، روضه مینو بارگهی چون بهشت عدن معطر

خلد برین است یا که اختر تابان باغ بهشت است یا که چشمه کوثر

مطلع نور خدا و منبع انوار کوکب هفت آسمان و مهر منّور

زائر این آستانه عارف و عامی عاکف این بارگاه منعم و مضطر

کعبه صاحبدلان و قبله پاکان نوگل باغ رسول و زاده حیدر

حامی مستضعفان، پناه غریبان مظهر لطف خدا حبیبه داور

سایه طوبی و قصر حور نجوید معتکف این حریم اطهر و انور

آیتی از لطف لایزال الهی جلوه ای از خُلق بی مثالِ پیمبر

می زند از عزّ و جاه بارگه تو بر فلك و بر سپهر طعنه و تسخر

ص: ۹۱

خاک قم از مدفن تو گلشن جاوید حصن حصین است در پناه تو کشور

دختر باب الحوائجی و عجب نیست گر که شفاعت کنی به عرصه محشر

کلک «رجایی» سرود مدح و ثنایت از دل و جان گفت وصف بانوی اطهر

دختر هفتم امام و خواهر هشتم حضرت معصومه بنت موسی جعفر

حرم عشق

سیّدکریم علیپور _ تهران

هر صبح که پنجره می گشایم و

پَر به سویت می کشم

گنبد سمیرایی است؟

بر انگشتر بی نگین دستانم، می نشیند

و هنگامیکه با شبنم خیال تو وضو می سازم

کبوتر دلم به سوی تو، بال می زند

و پر از نور می شود چشمانم

هرگاه که خورشید

از ورای گنبدت، طلوع می کند

به ذوق دوباره دیدنت

از صحن تاضریح را،

سوار بر دستانم

یورتمه می آیم

چشم از غبار می شویم

روزی دیگر آغاز می شود

نورالله امینی (امینی) _ کاشانی(عزیز زهرا)

عزیز زهرا

نورالله امینی (امینی) _ کاشانی

(عزیز زهرا)

اینجا حرم عزیز زهراست همتای بتول و جان مولاست

اینجاست مقام قرب موسی گوئی حرم است و طور سیناست

اینجا شده دفن کوه عصمت خورشید عفاف آل طه است

معصومه فروغ آفتابی است کز تابش آن جهان مصفاست

فراش سرای اوست جبرئیل هم صحبت محض تو حوّاست

بی پرده بگویمت دم او جانبخش تر از دم مسیحاست

اینجاست همان بهشت موعود جانپرور و دلپذیر و زیباست

قم از تو گرفته زیب و زیور از بسکه مزار تو فرح زاست

بر هر طرفی که روی آری خورشید جمال او هویداست

هر کس که به درگه تو ره یافت فارغ ز غم و عذاب عقبی است

با گوهر مهر تو «امینی» فردوس برین او مهیاست

چشمش ز محبت تو روشن کامش ز ثنای تو گواراست

نقش تو به لوح دل کشیدیم شوق تو مدام در سر ماست

دست از طلب تو بر ندارد آندل که در او ولای مولاست

بر خاک درت نهاده ام سر بر پای تو مردنم تمنّاست

چون لطف توأم کند حمایت عیش دو جهان مرا مهیاست

* * *

ص: ۹۴

آستانه معصومه علیهاالسلام

آستانه معصومه علیهاالسلام

آنان که بامداد بهشت آرزو کنند باید به آستانه معصومه رو کنند

دلدادگان کعبه مقصود را بگوی اول از آب چشمه تقوی وضو کنند

دخت محبت

پروانه پورانفکر

بال می گشایم

تشعشع طلایه های خورشید

از تمام زوایای آن گنبد حلم

پیکرم را نورانی می کند

به زیر ضریح معطرش پر می کشم

دستان نرم آن خوب بانوی عرب

سرخه های سوخته جانم را

نوازش می دهند

به چشمان معصوم او می نگرم

زخمه صد سال غم و هجر

جای شلاق کفر بر گونه ها

کبودی ظلم شقاوت بر پیکرش

اشکهای خشک شده از تبار کربلا

ص: ۹۵

عطش بی پایان وصال به معبود

نورانیت مامش زهرا

فریاد علی گونه جدّه اش زینب

و در شیارهای تازه جوان چهره اش

سرخی خون حسین هویداست

بوسه بر دستان ستم کشیده اش می زنم

خسته هستند اما تب دار

لبانم گرم می شوند

در زلالی قلب رئوفش می نگرم

چهره ام خونین می شود

و آن نیک بانوی معصوم

گیسوان زنجیرشده اش را نثار باد می کند

در لحظه ای سردیِ گویهای ضریح

دلم را آشوب درد می کنند

چشم می گشایم

پنجه در پنجره او

من دَخیل نشسته ام

بوسه بر تابوت خاکش می زنم

گونه هایم سرد می شوند

در درخشش فلز ضریح می نگرم

پروانه ام

عاشق می شوم

ص: ۹۶

نیلوفر صفایی ـ سمنان

نام سبز تو

نام سبز تو

نیلوفر صفایی ـ سمنان

س ستاره ای ز افق های بی کران آمد به جسم خاک ز نورش دوباره جان آمد

ل لب شکوفه به گلخنده سحر وا شد صفا به گلشن و رونق به بوستان آمد

ا از آسمان مدینه ستاره ای سر زد نشانه ها ز کرامات بی نشان آمد

م مهی به جلوه در آمد مهی فروزنده چراغ روشن شبهای عاشقان آمد

ب بهار عاطفه و عشق، شادمانه شکفت گُل شکفته، گلخانه زمان آمد

ر رسید مژده به عالم ز مطلع رویش به سوی باغ، بهاران گلفشان آمد

ب به بزم آینه ها، آفتاب مهمان شد به باغ عشق، گل سرخ ارغوان آمد

ا اشاره کرد به دلهای بی قرار، کسی که لاله ای ز گلستان بی خزان آمد

ن نوای عشق بر آمد ز شوق دیدارش به باغ، بلبل شیدای نغمه خوان آمد

و و باز پنجره ای رو به آسمان وا شد سپیده سر زد و انوار جاودان آمد

ص: ۹۷

ی یکی ستاره ز نسل بهار و آیینه یکی فرشته ز خیل فرشتگان آمد

ك كسی به بام بلند امید می خواند كه آفتاب زلالی ز لامكان آمد

ر رمید غصّه ز دل ها، دمید صبح امید ز دست غصّه دل خسته را امان آمد

ا از این كرانه بر آمد زلال زمزم نور زلال زمزم نوری كه ناگهان آمد

م مبارك است طلوع ستاره طاها ستاره ای كه از آفاق بی كران آمد

ت تمام باورِ ما را به گل نشاند كسی چو نام سبز تو ای عشق! در میان آمد

* * *

بانوی کرامت

بانوی كرامت

ای آیه نور غنچه ناز! ای نام تو عشق را سرآغاز

ای حرمت جاودان هستی! آیینه سبزِ خلوتِ راز

ای بركت سبز خانه عشق! عالم ز كرامتت سرافراز

یاد تو بهار جاودانه با جان و دلم همیشه دمساز

با نام تو باورم بهار است با وسعت آب و نور، همراز

ای دست تو سبز مثل باران! ای چشم تو آسمان دلباز!

مهر تو نشسته در وجودم ای با دل خسته ام هم آواز!

ص: ۹۸

گلسوره دفتر امامت گل آیه جاودان پرواز

واکن به نگاه مهربانت صد پنجره سوی آسمان باز

بانوی کرامت و صفایی سر سبزترین بهار اعجاز

عشق تو تمام باور من از عشق توأم ترانه پرداز

* * *

حرم

حرم

دوباره یک غروب دلنشین

دوباره یک صدا

صدای سبز

دوباره می پرد، کبوتری

به دور آبی حرم

دوباره چشمهای من

پر از نگاه کاشی و ستاره می شود

کنار حوض صحن

دوباره ذهن من

پر از صدای بالهای یک فرشته می شود

نگاه کن

ببین که من کبوترم

کبوتر سفید و چابک حرم

ببین به دور گنبد طلایی اش

چه عاشقانه می پرم

ص: ۹۹

نگاه کن

در این غروب دلنشین

دوباره مثل کاشی حرم

زلال و آبی ام

و با طراوت صدای سبز

دوباره مثل این کبوتران

چه آفتابی ام

فریده چراغی _ الیگودرز

برای بانوی بزرگوار قم حضرت معصومه علیهاالسلام

برای بانوی بزرگوار قم حضرت معصومه علیهاالسلام

فریده چراغی _ الیگودرز

شب عطشناک تو و تشنه نورت بانو سینه ها محفل هر روز ظهورت بانو

دست خورشید بلند است و لیکن هرگز نرسیده است به دامان غرورت بانو

هر چه دریاست به پابوسی تو می آیند بطلب پاکدلان را به حضورت بانو

گر چه پرپر شدی از جور شبیخون خزان نوبهار دل ما سرو صبورت بانو

تویی آن قصه کوتاه که جاویدانی اشک من وقف تو و یاد مرورت بانو

ص: ۱۰۰

دختر روشن مهتابی و خورشید زمین دل شب زخمی از آن حنجر نورت بانو

آه معصوم ترین دختر تاریخ! ای خوب! ای خوشا رفتن در خط عبورت بانو

* * *

امید کرامت

امید کرامت

دلم تنگ است، حاجت دارم امشب تمنای زیارت دارم امشب

اجابت کن مرا فرزند دریا که امید کرامت دارم امشب

عباس براتی پور(ناموس خدا)

عباس براتی پور

(ناموس خدا)

خفته در خاک قم یکی گوهر گوهری تابناک و نیک اختر

آفتاب عفاف و شرم و حیا مشعل راه عصمت و تقوی

چشمه سار حقیقت و ایمان معنی شور و عشق و اطمینان

شرف دوده پیمبر پاک سبب آفرینش افلاک

بانوی بانوان اهل یقین رحمت کردگار، روی زمین

مکتب اوست مکتب توحید جلوه اوست جلوه جاوید

حرمش قبله گاه اهل خرد هر که در راه علم ره سپرد

مجمع عالمان ربّانی نکته سنجان فحل قرآنی

محفل علم هر کجا بر پاست از طفیل وجود او برجاست

عصمت اوست شهره آفاق چونکه بسته است با خدا میثاق

فاطمه نام و فاطمی شوکت زینبی سیرت و علی صولت

هست معصومه کنیه پاکش بس بلند است عزم و ادراکش

می کند فخر بر چنین دختر پدری همچو موسی جعفر

باشد او را برادری والا قبله عاشقان امام رضا

از مدینه چو بست رخت سفر بهر دیدار آن یگانه گهر

ص: ۱۰۲

رنج بسیار داد آزارش دوری راه کرد بیمارش

گرد غربت نشست بر رویش در جوانی سپید شد مویش

روز و شب دیده بر ره و در داشت حسرت دیدن برادر داشت

عاقبت در شبی پر از غوغا دیده بربست و رفت از دنیا

خاک قم گشت مدفن پاکش دیده و دل شدند غمناکش

زائران روز و شب به شور و نوا سوی او می برند دست دعا

«اشفعی لی» ز سوز دل گویند حاجت از آستان او جویند

کای به عصمت خدای را ناموس مکن از درگهت مرا مأیوس

فرج الله نعمتی(از سلاله سبز)

فرج الله نعمتی

(از سلاله سبز)

تو از سلاله سبز هماره ای بانو نوید بخش نسیم بهاره ای بانو

ص: ۱۰۳

امید عاطفت آبی خداوندی سرود مهر و نشاط ستاره ای بانو

به شهر تو نشود اهرمن «قم» از این است شهاب ثاقب عرشی، شراره ای بانو

بگیرا دست دلم را فتاده در یم غم به بیکرانه غمها، کناره ای بانو

طیبه السادات ثابت(هدیه شاه خراسان)

طیبه السادات ثابت(هدیه شاه خراسان)

از سرزمین عطر و تسبیح و کبوتر پیغام خوش دارم برایت از برادر

ای مه جبین سبز پوشانِ بهشتی از خوانِ لطفت می رسد بر این قلندر

من یک خبر دارم برایت از امیدت از آنکه در پلکت نهاده ژاله تر

شاهِ خراسانی برایت هدیه داده شالَش که غم را در کنی یکباره از سر

شمعی که سوسویش به سوی شهر توست شمعی که غربت را نوازد پایِ منبر

آه! از خراسان آمدم ماهِ مدینه! با تو چه آسان می شود دلها مسخّر

ص: ۱۰۴

من با کرامتهای تو سرزنده هستم چه در قم و نزدیک باشم یا که خاور

سید فاضل محجوب حسینی _ مهاجر افغانی(بارش نور)

سید فاضل محجوب حسینی _ مهاجر افغانی

(بارش نور)

نور باران شد شب دلتنگ ما باز شد زیبا گل آهنگ ما

نور از هر سوی باریدن گرفت روشنی عشاق را دامن گرفت

گل تجلی کرد و عالم را گرفت عشق آمد راه آدم را گرفت

آسمان بار دیگر گُل کاشته است گیتی از عطر خدا انباشته است

آسمان بار دیگر منت گذاشت بر زمین آیینه رحمت گذاشت

مادر گیتی گهر آورده است دختری به از پسر آورده است

نجمه اینک بار کودک می نهد بر زمین زهرای کوچک می نهد

نجمه گر دُردانه اش را می شناخت کی ز دل آیینه بیرون می گذاشت

جای مروارید معنی در دل است این صدف، تنها گهر را قابل است

ای غم از آیینه دل دور شو عصمت خورشید آمد کور شو

آفتاب از مشرق شادی دمید گُل سر از دامان عفت برکشید

بعد از این دست من دامان گُل دیده آیینه ام حیران گُل

گُل به صحرای دل ما پا گذاشت گُل قدم در کشور غمها گذاشت

گُل تمام دشت را تسخیر کرد عشق، مجنون مرا زنجیر کرد

بانوی آیینه ها خوش آمدی ای صفای سینه ها خوش آمدی

سر اگر خواهی به راهت می نهم جان به پای یک نگاهت می نهم

جان ناقابل کنم نذر رهت بسته ام دل را به خاک درگهت

تا مگر شاید که این دل، دل شود طفل بازیگوش من عاقل شود

خوب شد ای بوی زهرا آمدی ای بهشت، تو سوی دنیا آمدی

ص: ۱۰۶

قم ز یمن مقدم تو قم شده است عالمی در بحر جودت گم شده است

بعد مکه خانه ات اُمُّ القراست صحن پاک مرقدت دارالشفاست

مدفن دلهای عاشق در قم است چشم امید خلائق به قم است

قم اگر طاووس دنیا شد ز توست خانه امید دلها شد ز توست

قم بهشت آرزوی شیعه است اعتبار و آبروی شیعه است

محور اندیشه های عاشق است مرکز آیینه های صادق است

قم عزیز خاندان مصطفی است نور چشم شیعیان مرتضی است

دولت خوبان خادم در قم است لشکر یاران قائم در قم است

بانوی قم در وطن خوش آمدی! در غریبستان من خوش آمدی!

از تو شام قم چراغان می شود این کویرستان بهاران می شود

بانوی آیینه ها بی بی گل روی دست آبها سینی گل

صف کشیده آبها آیینه ها دستهای شوق شان بر سینه ها

تا بیایی ای خرامان ماه ما در قم دلهای ما ای شاه ما

ای چراغ روشن شبهای قم ای فروزان لاله صحرای قم

ای گل سرخ میان سینه ها ریشه داری در دل آیینه ها

ریشه داری در دل امید ما ای یقینستان بی تردید ما

دل به دور گنبدت پر می زند بال سبقت از کبوتر می زند

آمدی با خود قرار آورده ای در زمستانم بهار آورده ای

طفل شوقم بر سر راهت نشست رُوی خاک پاک درگاهت نشست

تا مگر خاک وجودم زر شود از نگاهت سنگ دل گوهر شود

حسن رجبیان ـ قم

حسن رجبیان ـ قم

ای حریم بارگاهت، رشک فردوس برین خاک کویت، توتیای دیده روح الامین

پایه قُدْرَت فرازِ نُه رواق آسمان عرصه جاهت، بسیطِ هفت اقلیم زمین

عزم جزمت، کارسازِ کارگاهِ کن فَکان فُکْرَتِ بِکْرَتْ طرازِ بارگاهِ ماء و طین

چون دمِ گرمِ مسیحا، بی مثیل و بی مثال چون صفای جان مریم، بی قِران و بی قرین

علم را مشکل گشای و حِلم را رونق فزای شرم را خلوت گزین و شرعِ را مسند نشین

بانوی پرده نشینِ خلوتِ قدس و عفاف پرده دارِ عصمتِ کبرایِ ربّ العالمین

زیبِ دامان ولایت، زاده خیرالنساء درِّ دریای رسالت، دخت خیرالمرسلین

مظهر حسنِ ازل، مستوره عزّ و وقار معنیِ فیضِ ابد، معصومه دنیا و دین

اوّلین و آخرین را چاره ساز و دستگیر دستگیر و چاره سازِ اوّلین و آخرین

خاندانت انبیاء و دودمانت اولیاء سر به سر نفس نفیس و یک بیک رُکن رَکین

ص: ۱۰۹

کردگارت همره است و جبرئیلت هم نفس مریمت همداستان و حور عینت همنشین

هم ولایت را امین و هم هدایت را امان هم طریقت را مُغیث و هم شریعت را مُعین

آیتی از آستانت «نِعمَ دارُ المتّقین»(۳) تحفه ای از بوستانت «نِعْمَ اَجْرُ العاملین»(۴)

غنچه از تابِ رُخَت ای گلبن گلزار وحی روی در پرده نهفته شرمسار و شرمگین

پیش خاکت نیست آبی روضه فردوس را ای که آب زندگانی گشته با خاکت عجین

عروه الوثقای ایمان را تویی نعم القَرار قرّه العین سعادت را تویی نِعم القرین

سالک این راه را حبل المتین غیر از تو نیست چنگ زن ای سالک رَه اندرین حبل المتین

آتش طور از فراز قبّه ات سر می کشد هان و هان ای دُختِ موسی، أنتِ برهان مُبین

همنشین خلوتِ اُنسَت «رضانا اهل البیت»(۱) نکته آموز رواق حکمت «والکاظمین»(۲)

۱. برگرفته از حدیث معروف (رضا الله رضانا اهل البیت) و اشاره به حضرت امام رضا علیه السلام .

۲. برگرفته از آیه (والکاظمین الغیظ) و اشاره به حضرت امام کاظم علیه السلام .

۳. برگرفته از آیه ۳۰، سوره نحل.

۴. برگرفته از آیه ۵۸، سوره عنکبوت.

ص: ۱۱۰

این بلند ایوان آیینه، فراز تربتت راست، همچون حلقه ای سیمینه بر گرد نگین

چیست جز نقشی ز روشن رای و صافی فکرتت پاک روی و پاک خوی و پاکباز و پاک بین

خضرِ ره را گوی در ظلمت سرای شکّ و وهم چند جویی دولت جاوید از ماه مَعین

از سَرِ صدق و صفا گر پا نهی در این حریم آبِ حیوان جوشدت از چشمه عین الیقین

الله الله زین نگارین روضه مینو سرشت طعنه زن بر باغ رضوان و نگارستان چین

هر که سر بنهاد بر این کبریایی آستان گو بیفشان بر سَرِ دنیا و عُقبی، آستین

آستان زاده موسی بن جعفر کز شرف حور عین روبد غبارش را به موی عنبرین

ای گروه مؤمنان تا چند پویید از بهشت هان بهشت اینجاست اینجا، «فادخلوها خالدین»(۱)

وه که بیت الله بود اینجا، کزان باشد عیان سرّ «طَهِر بَیتِیَ لِلطّائفین و القائمین»(۲)

گر که بیت الله نباشد از چه رو خلقی در آن در طواف و در قیام و در قعودند، اینچنین

۱. برگرفته از آیه ۷۳، سوره زمر.

۲. برگرفته از آیه ۲۶، سوره حج.

یا بود خلد برین ز آنرو که چون خلد برین بینی اصحاب یمین را از یسار از یمین

آری آری، «ذاکَ فضلُ الله یُؤتی مَن یشاء»(۱) الحق الحق «انَّ هذا لَهوَ الفضلُ المُبین»(۲)

مادر دهر اینچنین فرزند نارد در وجود هر چه آرد از نبات و هر چه زاید از بنین

چون یکی استاد دانشور، که بر کرسی جلیس چون یکی پیر هدایتگر، که بر مسند مکین

دسته دسته سالکان گِرد حریمت حلقه زن یک به یک از خرمن ارشاد و علمت خوشه چین

فخر دارد خاک پاک درگهت افلاک را زین سرافرازان که چون گنجینه در خاکت دفین

روی بر خاک مذلّت، تاجداران سترگ سر به درگاه ارادت، نامداران گزین

خیز و خلق عالمی را از تعلق وا رهان ای که خلق عالمی احسان و لطفت را رهین

ای همایون خاکِ پاکِ قم، سزد کز مقدمش خوانمت کهف امان و گویمت حصن حصین

همچنان تا دشمنت از کین تو دارد نشان تا هواخواه تو دارد مُهر مهرت بر جبین

۱. برگرفته از آیه ۴، سوره جمعه.

۲. برگرفته از آیه ۱۶، سوره نحل.

دشمن بدگوهرت را باد تا دامان حشر روی و موی از بختِ بد چون موی و روی حور عین

هم هواخواه تو را باشد دلی خُرّم ز عشق همچو سرو و لاله و گل، از نسیم فرودین

کاخِ شرعِ از تو مُشیَّد، تا زمین است و زمان عُمرِ دین از تو مُؤیَّد، تا شهورست و سنین

دل ز مهرت، جان ز کین دشمنت دارد نشان تا بود در عرصه عالم، نشان از مهر و کین

می نگارم مِدحتت را ای کریم اهل بیت تا نگارد شکر مدح چون تو رب العالمین

گر قدم یکدم نهی بر تربت غمبارِ من می روم شاد و غزلخوان تا صباح واپسین

چون امیرالمؤمنین، جنّت رهین رأیِ توست «اشفعی فی الجنه یا بنتَ امیرالمؤمنین»

آفرین بر خامه سحر آفرینت، آفرین صد هزاران آفرین بر جانت از جان آفرین

هما قدرتی – سمنان(سرود همیشه مهتاب)

هما قدرتی – سمنان

(سرود همیشه مهتاب)

تو راز زمزمه عاشقانه ای بانو زلال عشق و صفای ترانه ای بانو

زلال عطر شکوفای یاس های نجیب صفای سبز دعای شبانه ای بانو

ز چشم روشن تو نور ناب می بارد نشان آینه بی کرانه ای بانو

تو عِطر ناب غزل های بی ریای منی لطافت سخن عارفانه ای بانو

نوای غنچه، شمیم سرود آبی آب به باغ سبز صداقت جوانه ای بانو

نجیب تر ز سرود همیشه مهتاب قصیده ای، غزل شاعرانه ای بانو

تو یادگار محبت، تو چشمه نوری نشان رحمت آن بی نشانه ای بانو

قسم به عشق، حضورت حضور آینه هاست سرود روشنیِ هر زمانه ای بانو

شیرین خسروی _ قم(از ضریح چشم تو)

شیرین خسروی _ قم

(از ضریح چشم تو)

بار تلخ بی کسی بر زبان شهر گم شده کبوتری بی تو در میان شهر

خنده می زند به شب گنبد طلایی ات می شود پر از شهاب، با تو آسمان شهر

ص: ۱۱۴

در گَل نگاه تو عصمتی محمدی است چادر حیای توست بر سر زنان شهر

با تو بانوی حیا، با تو آبروی عشق مثل یک بهار سبز می شود خزان شهر

در کویرشهر ما لاله های تشنه را هیچ کس نداده آب جز تو باغبان شهر!

نا‌امید کس نشد از ضریح چشم تو این حقیقت است و من گفتم از زبان شهر

بال می کشم شبی در فضای صحن تو من مگر که کمترم از کبوتران شهر

سیده مهرانگیز اشرف پور _ قم(میهمان کویر)

سیده مهرانگیز اشرف پور _ قم

(میهمان کویر)

سرزمین کویر من آن روز از حضورش چه سبز می خندید!

از نفس های دختر دریا خاک هم بوی آب می فهمید

* * *

او که از سرزمین اقیانوس آمد و گشت میهمان کویر

صد هزاران ستاره پیدا شد از نگاهش در آسمان کویر

* * *

همچو خورشید می درخشید او روز و شب در فروغ او فانی

زنده شد خاك مرده این دشت از نفس های گرم و روحانی

* * *

توی هر کوچه باغ پیچیده پیچک سبز عشق پیغمبر

بوی عطر و گلاب می آید از گُل سرخ موسی جعفر

* * *

در دل شوره زار نادانی چشمه علم و معرفت جوشید

آمد و با بهار آمدنش صد پرستو به شهر من پیچید

حمید مبشّر _ مهاجر افغانی(فانوس روان)

حمید مبشّر _ مهاجر افغانی(فانوس روان)

ماه جاری و غزل دست فشان در حرمت جوی آیینه و فانوس روان در حرمت

هر شب از عالم قدسی به زیارت آیند ساکنان ارم و باغ جنان در حرمت

دیشب آن مرد، بهاری شد و ناگه گل داد پاک از تهمت بی رنگ خزان در حرمت

شهر در عطر دلاویز ولایت غرق است چه کسی آمده ماه رمضان در حرمت

چه کسی بود که در صحن، غزل خوانی کرد عِطر پاشید از آفاق بیان در حرمت

ص: ۱۱۶

رخساره قدرتی ـ سمنان(صنوبر عشق)

رخساره قدرتی ـ سمنان(صنوبر عشق)

بانو گل ناب ماسوایی گنجینه خانه ولایی

آلاله باغ آفرینش خورشید حریم کبریایی

گلنامه باغ سبز ایمان بانوی تمام قصه هایی

ای معنی واژه عشق تو آینه خدانمایی

ای بوی نجیب اطلسی ها ای عِطر زلال آشنایی

در خنده آفتاب عالم باشد ز تو نور و روشنایی

ای تازه ترین صنوبر عشق ای نخل بلند پارسایی

در دفتر شعر عارفانه تک بیت صداقت و صفایی

وصف تو چگونه می توانم خود وصف و ستایش و ثنایی

آورده ام از سر ارادت بر درگه پاکت التجایی

ص: ۱۱۷

از مهر تو آتشم سراسر بر سوز دلم تو خود گواهی

دردیست به جان خسته من درد من خسته را دوایی

بر من بگشای دری ز رحمت ای آنکه امید جان مایی

نسترن قدرتی ـ سمنان

آیینه سبز باور من!

آیینه سبز باور من!

نسترن قدرتی ـ سمنان

گل آیه نور، نور یزدان آیینه ذات پاک سبحان

ای جاریِ سبز جاودانه در باور سبز روزگاران

تفسیر همیشه کرامت آمیزه آفتاب و باران

بانوی گُل و ستاره عشق آرامش روح و راحت جان

ای آینه دار روشنایی ای آیه لطف و مهر و احسان

بانوی نجیب آسمانی خورشید زلال نور افشان

ص: ۱۱۸

پرورده مکتب هدایت ای راهی راه سبز قرآن

از نسل بهار و آفتابی ای لاله سرخ نو بهاران

در سایه مهربانی توست آرامش این دل پریشان

با یاد تو سبز می شود دل از توست شفای درد پنهان

از توست مرا امید یاری ای درد مرا همیشه درمان

کار دل زار مبتلایم از عشق تو می رسد به سامان

با یاد تو ای گل معطّر شوق است که می چکد به دامان

رخشنده ترین ستاره هستی در آبی آسمان ایمان

هر لحظه بی قراری من با یاد تو می شود گُل افشان

آیینه سبز باور من! آیینه ز باور تو حیران!

از حرمت توست، حرمت عشق بانوی نمونه مسلمان!

ص: ۱۱۹

لب تشنه جرعه ای زلالم بر خوان کرامت تو مهمان

پیوسته دل است و آرزویت از عاشق خسته رو مگردان

ای آرزوی همیشه من ای قبله سبز دردمندان

بنواز ز لطف عاشقان را این سوز و شرار دیده بنشان

من مانده ام و غمی نهانسوز در آتش جانگداز هجران

این قصّه تلخ انتظارم با وصل تو می رسد به پایان

* * *

لحظه های ناگهان

لحظه های ناگهان

بی تولّای تو راهی نیست سمت آسمانم ای گل باغ جوانی! ای بهار مهربانم!

سر به راه عشق دادم، دل به دست روشنی ها تا تویی درمان دردم، تا تویی نام و نشانم

جاری هر لحظه من، شوق دیدار تو، بانو! عشق تو برده است از کف طاقت و تاب و توانم

ص: ۱۲۰

از تبار آفتابی، از نژاد کهکشانها تا همیشه رهسپار آفتاب و کهکشانم

سمت آبی ها رهایم، با تو در اوج خدایم تا شرار شعله عشق تو می گیرد به جانم

در هجوم خستگی ها، لحظه دلواپسی ها این تویی تنها امیدم، ای بهار بی خزانم!

نام تو ورد زبانِ عارفان و عاشقانست همنوای عارفان و همصدای عاشقانم

فارغ از هر گیر و دارم، فارغ از دار و ندارم هست تا دستان سبز مهربانت، سایبانم

دل رها کردم ز هستی، تا تو در جانم نشستی بی حضورت کو امیدی؟ در دل بی همزبانم

می سرایم از صداقت، از نجابت، از تو بانوی کرامت جای جای واژه ها، آیینه و گل می فشانم

آسمانی می شود شعرم، سرودم ناگهانی! با تو ای عطر خدا در لحظه های ناگهانم!

باز کن سمت ضریحت بالهای بسته ام را تا غبارش را بشوید اشکهای بی امانم!

ص: ۱۲۱

زهرا یعقوبی ـ قم(کبوتران حرم)

زهرا یعقوبی ـ قم(کبوتران حرم)

دیگر دلی به سمت خدا قد نمی کشد حتی سکوت پنجره ها قد نمی کشد

امشب کبوتران حرم موج می زنند اما کبوتر دل ما قد نمی کشد

گفتم کبوتری بشوم، تا اذان صبح دیدم دلم به صحن شما قد نمی کشد

فریاد می زنم که شفاعت کنی مرا احساس می کنم که صدا، قد نمی کشد

بانو! اگر نظر ننمایی از این زمین دستی به آسمان دعا قد نمی کشد

مهدی بقیع دوم تو غرق انتظار آقا بیا که بی تو دعا قد نمی کشد

آیینه شکسته

حسن ابراهیم زاده ـ قم

از آیینه پرسیدم

چرا در حریم بی بی خود را شکستی

و چون یاکریمی پر و بال شکسته

بر طاق ایوانش نشستی

گفت:

تا در حرمش

هر زائری تصویر خود را شکسته بیند

و در محضرش

هیچ فقیه، فیلسوف و عارفی خود را کامل نبیند

گوهر شفابخش

رحیم کارگر

ای گوهر رخشنده ایران ای قبله جان مستمندان

ای دّر صفاخانه یزدان ای روشنی خانه ایمان

آیات عطوفت خدایی جلوه گه رحمت خدایی

گُلخانه عشق با تو روشن رویید گُل صفا و سوسن

آیینه پاکیِ جهانی زینت ده بزم عرشیانی

زیبایی آسمان خلقت دریای نجابت و کرامت

یادآور عصمت بتولی دُردانه حضرت رسولی

سیمای تو آفتاب هستی سینای تو طور می پرستی

دستان تو، گوهر شفابخش احسان تو، شعله صفا بخش

نور تو همای زندگانی مهر تو،پیام جاودانی

با تو، همه از خدا بگوییم همچون گُل عاشقان بروییم

تو مأمن غصه های مایی لطف ابدی برای مایی

نام تو رهاننده غمها درگاه تو، روضه کرم ها

با معجزه تو جان بگیریم درد و غم و غصه ها بریزیم

آرامش این روان مایی لعل حرم خدایگانی

در کوی تو از کرام هستیم پروانه آن مقام هستیم

ماییم نشستگان کشتی تْ شیدایی بارگاه قدسی ت

آوازه الطاف تو بر ما پیچیده به آفاق و ثریا

گل های کرامت و دعاها در گُلشن نور تو شکوفا

سیّد ذبیح الله هاشمی نژاد _ مهاجر افغانی(از تبار گُلِ یاس)

سیّد ذبیح الله هاشمی نژاد _ مهاجر افغانی

(از تبار گُلِ یاس)

شده از نور تو روشن، دل من، دختر خورشید و یقین پنجره منزل من دختر خورشید

غرق دریاشده ام چون که پلی نیست مگر عشق و خوشا عشق تو شد ساحل من دختر خورشید

تو که از خانه نوری تو که از کوچه عرشی گذری کن به در منزل من دختر خورشید

تو که از جرگه مریم، ز تبار گُل یاسی حرمت قبله آب و گل من دختر خورشید

در هیاهوی زمین مانده بدم همچو غباری تو گشادی گره از مشکل من دختر خورشید

شده از چشم تو و هلهله آدم و حوّا غزل و آینه ای حاصل من دختر خورشید

ص: ۱۲۴

عباسعلی ارمکی (نسیم) _ کاشان(ای فاطمه بانوی کرامت)

عباسعلی ارمکی (نسیم) _ کاشان

(ای فاطمه بانوی کرامت)

ای سبزترین بهار بودن با عشق خدا غزل سرودن

ای راز نماز دردمندان وی سرّ دل نیازمندان

ای روشنیت فتاده بر ماه ای راهبر و رونده راه

ای آیت روشن الهی ای وصف دعای صبحگاهی

ای معنی زندگی جاوید ای اسوه دین، نماد توحید

ای لؤلؤ بحر آفرینش وی چشمه حق نمای بینش

ای فاطمه بانوی کرامت قم از تو گرفته فرّ و شوکت

تقوا و نماز با سعادت از فاطمه برده ای سه عادت

معصومه تویی نماد عفت دین از تو گرفته عزّ و صولت

فیض تو به عالمی رسیده فیضیه به جانبت دویده

فیضیه که یافت فرّ و صولت از بهر تو یافت فخر و دولت

از شوق زیارتت ز هر جا زوّار تو سر شناسد از پا؟

بس عالم پیر و شیخ دانا در سایه تو گرفته مأوا

از دورترین نقاط دنیا زوّار بیامده بدینجا

بویی ز بقیع و طوس و زمزم و ز کوفه و مکّه مکرم

و ز کرب و بلا شهید مظلوم احساس کنم ز صحن این بوم

«قائم» چو به شهر قم درآید از بهر زیارت تو آید

از عفت و جود و حلم و تقوا معصومه شدی عزیز زهرا

این لوحه افتخار ایران معصومه قم و رضا خراسان

دلها چو «نسیم» می زند پر بر مرقد دخت پور جعفر

ص: ۱۲۵

خاتمه موحدزاده _ قم(غمسرود ناشکیبایی)

خاتمه موحدزاده _ قم

(غمسرود ناشکیبایی)

ز داغت، آتشی افتاده در دلهای ما، بانو! اسیر ماتم و دردیم، از داغ شما، بانو!

گُل غم می چکد از آسمان دیده، وای از غم! و می گوید ترا چشمی به غربت آشنا، بانو!

شکسته شیشه دل را، غبار تلخ تنهایی نشسته گَرد غربت بر رخ آیینه ها، بانو!

ز سینه ناله جانسوز، از داغ تو برخیزد چو غوغایی است از داغت در این ماتمسرا، بانو!

چو گل از باغ دل رفتی، بگو با ما کجا رفتی؟ چه حسرت ها نهادی در دل تنهای ما، بانو!

کجا راه نجاتی هست؟ زین درد و غم و ماتم کجا باشد به زخم شانه های ما، دوا، بانو!

شب است و سوزِ آه و غمسرود ناشکیبایی به جان ها ریشه دارد، ماتمی بی انتها، بانو!

غروبت می گدازد خاطر ما را، خدا داند چرا کردی به دست غم، دل ما را رها، بانو!

دل از دنیا رها کردی، پر پرواز وا کردی نصیب ما ز عشقت، بی نصیبی ها چرا؟ بانو!

ببین فریاد هستی را، ز سوز ناله های ما کجا باید بجوید عاشق شیدا، تو را، بانو!

ص: ۱۲۶

ندارد «نسترن» از داغت امید تسلّایی «دمی بهر تسلّایی، به بزم ما بیا، بانو!»

جعفر خاکیان (محب) _ همدان(سودای دل)

جعفر خاکیان (محب) _ همدان(سودای دل)

ای حرمت عشق و تمنّای دل صحن و سرایت همه مأوای دل

تربت پاک تو بود جای دل نیست بجز کوی تو سودای دل

هر دم و هر لحظه سلامت کنم

در همه جا مهر تو در سینه ام بهر تو من خادم دیرینه ام

اندکی از خاک تو گنجینه ام گنبد و گلدسته ات آیینه ام

عرض ارادت به مقامت کنم

ای گل زهرا به تو دل بسته ام چون به امیدی به تو پیوسته ام

بی کَسَم و از همه بگسسته ام یک نظری کن به دل خسته ام

جان به فدای تو و نامت کنم...

فاطمه باباعلی _ قم(نقشه گنج)

فاطمه باباعلی _ قم

(نقشه گنج)

کوچه پس از کوچه

از پس یک خیابان نور است

انتها، در و پرده

پرده ها

به نازکی تار موی معشوقه

و سکوت

دونده تر از باد کویر

آفتاب باغچه حیاطمان

آرام

در میان گلهای شمعدانی

زیر سایبانی از بال کبوتران

آرمیده و چشمها

در انتهای این کوچه

باغی از محبت

دیواری از گلهای آجری و شیشه

لطیفتر از بنفشه ها و نیلوفر

می بیند

ریسمانی پیچیده تر از پیچک

از آسمان به زمین آویخته

ایست، ایست

توقف در بهشت زمین

مثل ماندن یک قطره در دل دریاست

باید ایستاد و دریا شد

یا درون یک صدف

مروارید خنیا خوان شد

ص: ۱۲۸

خنیایی که باید خواند

قله الماسین

می درخشد در تاریکی دلها

باید زبان باز کرد

کاش می شد، زبان خنجرخوبی

پاره کند پرده دوری

کاش می شد روی گلبرگ مثل شبنم نبود

آمد و رفت

کاش می شد، مثل پروانه بود

گرد شمع رقصید

بالها را در نگاه معشوقه

پودر کرد و به پایش ریخت

کاش می شد، روی گنبد طلایی حورا

بلبل غزل خوان یا که کبوتر سفید بود

کاش می شد، از انتهای یک معنا

بر روی مرکب ستاره به ماه شب بی انتها رسید

کاش می شد از شفافی به حباب ماند

از یک رنگی به آبشار همرنگ آسمان

کاش می شد، از طلوع تا غروب

راه را چو خورشید پیمود

کاش می شد از کاش، کاش گفتن

به تو ای معصومه جان

ص: ۱۲۹

سپس به خدا رسید

شرط می دانم

دل بستن و دل دادن

دلی به عمق یک رویا

به وسعت دنیا

دلی سرختر از لاله

قشنگتر از ژاله

دلی که گَشته باشد شیدا

به مانند مجنون در بر لیلا

قدم قدم آییم

تا پیشانی نیاز بر ضریح پاکت ساییم

کمک کن، محتاجیم

غرق گناه این دنیا و عذاب آن دنیاییم

معصومه جان، نجاتمان ده

در میان گلشن پاکی راهمان ده

خود به دست محبت بگیر دستمان

سایه های لطف را مکن دریغ از جان و روحمان

اقدس کاظمی (مژگان) _ تهران(معصومه جان)

اقدس کاظمی (مژگان) _ تهران(معصومه جان)

ای بانویی که دختر موسی بن جعفری از عترت رسولی و دخت پیمبری

در راه پاکی و شرف و عزّ و اعتبار یادآور فضایل زهرای اطهری

الحق تو سرو قامت دشت ولایتی بانوی این جهانی و فرزند کوثری

پوشیده ای چو جامه تقوا و حلم را بر تارک زنان جهان زیب و زیوری

بودی غریب گرچه تو در سرزمین قم اکنون بیامدیم به درگه، به چاکری

معصومه جان! که دختر باب الحوائجی یاری رسانِ مردمِ بی یار و یاوری

ما آمدیم به درِ دارالشّفای تو تا سوی ما به چشم عنایات بنگری

بر یُمن مقدمت شده قم جای مؤمنین زیرا که بانوی شرف و مهر انوری

داری برادری تو چنان ثامن الحجج کاندر جهان عِلم همیشه توانگری

او معدن فضیلت و عِلم و کرامت است خود مفتخرکه باشدش اینگونه خواهری

گر طوس روشن است ز انوار شاه دین بر آسمانِ قم تو فروزنده اختری

دست نیاز جانب تو می شود دراز چون چشمه امید بر این چرخ اخضری

ص: ۱۳۱

گر چشمه امید تو را خوانده ام، رواست زیرا حدیث خضری و سدّ سکندری

(مژگان) به خاکروبی درگاهت آمده داند که خود شفیعه صحرای محشری

صدیق عربانی گیلانی (صدیق)(اخت الرضا)

صدیق عربانی گیلانی (صدیق)

(اخت الرضا)

این بارگاه کیست که غرق ضیا بود؟ گویا حریم فاطمه اخت الرضا بود

اینجا دری به سوی جنان باز می شود اینجا حریم محترم کبریا بود

باید قدم نهاد در این جا به احتیاط اینجا قرارگاه رسول خدا بود

اینجا ستاده خیل ملک جمله با ادب اینجا صفای مشعر و خیف منا بود

مدفون در این مکان گُل موسای کاظم است اینجا قم است که منبع فیض و دعا بود

اینجا به خواب رفته جگر گوشه علی معصومه ای که آیتی از هل اتی بود

موسی چرا فکنده عصایش در این مکان عیسی دو زانوی ادب اینجا چرا بود؟

ص: ۱۳۲

آری تمام از در دارالشّفای او دارای حاجتند که قطعا روا بود

روبند، حوریان بهشتی به گیسوان خاک درش که دیده و دل را بها بود

اینجا غریب عشق و وفا خفته زیر خاک اینجا حریم بضعه خیرالنسّاء بود

شمعی نهفته در دل این خاک مشکبوی کز سوز خویش سوختگان را شفا بود

تا دردمند بر در کویش نشسته ای (صدّیق) غم مدار که دردت دوا بود

سیّد ابوالحسن عمرانی (عمران) _ شیراز(مأوای خلوتیان)

سیّد ابوالحسن عمرانی (عمران) _ شیراز(مأوای خلوتیان)

سرای پر ز فروغت حریم عرش نماست مشعشع از سمک این نور تا به اوج سماست

مطاف جمله افلاکیان بود خاکت هماره خلوتیان را در این سرا مأواست

حریم دلکشت این گلستان نورآذین به سان روضه رضوان چو جنّت المأواست

در آستان تو حوران به خدمت استاده کنیز بارگهت صد چو هاجر و حوّاست

ز زلف پردگیان است پرده حرمت بساط درگه قدر تو مفرش و زرقاست

اَشُمُّ رائحه الجنّه العُلی، هر دم مگر بهشت برین را مکان و جا این جاست

تو آفتابی و بر گردت اختران بسیار شعاع نور رخت تا فراز عرش علاست

توئی کریمه اهل الکرامه _ آل البیت _ صفا و لطف و کرم را آستانه ات مأواست

ز تازه از نَسَبت این که فخر می بارد به بام نُه فلک از خاک دمبدم سَر ساست

که جدّت «احمد» و راز ولایت «لولاک» و «بانوی دو سرا» نام جدّه ات «زهرا» ست

ز «حیدر» و «حسنینت» چه افتخاری، وه! که نام هر یکشان سرّ هستی دنیاست

تو دخت «باب حوائج» شهید بغدادی که کاظمین وی اعلی ز وادی سیناست

«امام موسی جعفر» که خاکبوس درش کلیم حضرت دادار «حضرت موسا» ست

زهی شرف که برادر توراست شاهد طوس «رضا» که خاک درش به ز جنّت العلیاست

تو راز عصمت «زهرا» و «زینبی» و «بتول» که نام «حضرت معصومه» ات بسی زیباست

ص: ۱۳۴

تو یادگار «مهین دخت» شاه بطحائی برای مدح تو بانو! زبان خامه کجاست

کرم نموده فرود آمدی در این وادی که آشیان تو چشم به خون نشسته ماست

ز مقدم تو در این خاک دلخوشیم و خوشیم تراب بارگهت توتیای دیده ماست

از آن زمان که تو را شد وطن بدین موطن کویر مرده «قم» زنده جان و دل شیداست

من از ستانه «شاه چراغ» می آیم همو که وادی شعر از فروغ او زیباست

منت ز سوته دلان بس پیام ها دارم که دیده های پریشانشان بدین مأواست

من از تو وعده یک جام طالبم «بی بی»! که ساقی همه میخوارگان تو را «بابا» ست

به جان ساقی کوثر به جاممان بر ریز شراب ناب محبّت که عشق را معناست

صباح حشر که خلقی ستاده اند غمین فغان و ناله ایشان ز شش جهت برپاست

مگر تو دست شفاعت برآوری ورنه نصیب ما لب حوض شراب وا اَسفاست

مدام دیده «عمران» به سوی درگه توست به غمزه ای بنوازی گرش، یقین که رواست

ص: ۱۳۵

علی معجزاتی ــ قم(بانوی کرامت)

علی معجزاتی ــ قم(بانوی کرامت)

ای فاطمه جان، مرا مرانی زین درگه فیض لامکانی

قم عشق و پناه آل احمد تو اصل و اساس آشیانی

بالجمله به داستان شیعه تو نقطه عطف داستانی

در باغ مظاهر الهی یک سرو خجسته چمانی

با مهر رسول و عترت او شیرین شده آب زندگانی

گسترده ز بانوی کرامت بر قامت شیعه سایبانی

پیران حقیقتند ز اینجا دریوزه دختر جوانی

گیرند برای عرض حاجت از صحن و سرای او نشانی

معصومه بود هزار، مادر هر چند که دخترش بخوانی

مادر به هزار عالِم دین هر یک چو هزار باغبانی

ص: ۱۳۶

دل گفت حدیث نعت او را نیکو به زبان بی زبانی

هم جان و جهان فدای این زن این بانوی پاک آسمانی

غمخوارِ من شکست خورده سرمایه من، به ناتوانی

دیباچه حسن در زمینی دفترچه ذکر عرشیانی

یک شعله ز چلچراغ عقلی وندر تن عشق، تو روانی

و الله که اسوه ای به مردان نه آنکه تو الگوی زنانی

یک جلوه ذات کبریایی گرمی ده بزم عاشقانی

قم، عشّ و پناه آل احمد تو اصل و اساس آشیانی

صد قافله برنگشته از قم آید به سوی تو کاروانی

هم عارف ناب پّر مریدی هم چاره درد بی کسانی

هم چشم امید ناامیدان هم پشت و پناه شیعیانی

ص: ۱۳۷

بالجمله به داستان شیعه تو نقطه عطف داستانی

هم مورد رشک اهل زهدی هم قبله خاص عارفانی

عینیّت صدق در عبادت سر مشق حیات عابدانی

مستوره آفتاب سرمد بانوی بزرگ بانوانی

در باغ مظاهر الهی یک سرو خجسته چمانی

انگشت نمای ملک قدسی محبوب قلوب انس و جانی

مستغنی عشق پاکبازان برتر ز شعور شاعرانی

ما کودک مدرس وجودیم تو رشته جمع کودکانی

از دید بشر، هر آنچه بیند آنکس که فراتر است آنی

بیت الغزل سرود صلحی در هر خطری خط امانی

در پرده قرب مستِ مستی اسطوره کام سالکانی

ص: ۱۳۸

آخِر ز سبوی تو بنوشم من شهد بقای جاودانی

آموخته گشته ام به لطفت چون سگ به طعام آب و نانی

قربان شمیم بی نظیرت تقدیم تو باد نقد جانی

میلاد تو شد دوباره به به چون عرش، عزیز فرشیانی

عید است و مبارک است بر ما ما؛ در حرم تو چاکرانی

تبریک به پیشگاه مهدی تبریک به آن عظیم شأنی

کاو آرزوی خدای یکتاست آن وسعت عدل شایگانی

شد فاطمه کوثر محمّد موسی ت پدر، تو کوثرانی

هم دختر و عمّه جان و خواهر بهر سه امام مردمانی

کوتاه اگر چه بود عمرت ای شعر بلند شادمانی

به برکت تو فروغ اسلام افکنده شعاع کهکشانی

ص: ۱۳۹

امروز همایش تو بر پاست باشد که همیشه زنده مانی

با مهر رسول و عترت او شیرین شده آب زندگانی

مانند برادرت به مشهد احیاگر نفس مردگانی

انهار بهشت می سراید مدح تو، به نغمه روانی

پیوسته کسی به من نظر داشت آگاه شدم که تو همانی

یا رب بنمای مستمندم در هر شب و روز و هر زمانی

کوتاه مباد دست فقرم زین درب و سرا و آستانی

کاندر صف نوبتند آنرا پیغامبران به پاسبانی

شکر تو، خودت بجای آور از جانب من ز مهربانی

چون شکر سزای تو برون است از قدرت نطق و هر بیانی

بر فاطمه آرمیده در قم بفرست درود تا توانی

ص: ۱۴۰

بی حد و بدون مرز و یکسر بر آن عددی که خود بدانی

از جانب من سلام برسان بر حضرت او، به خاندانی

کاین نخل بلند از میانش برخاسته شد به میزبانی

آیند گدا و پادشایش در سایه او به میهمانی

گسترده ز بانوی کرامت بر قامت شیعه سایبانی

هم خود برسان جواب او را بر آنکه نمود درفشانی

بسرود چنین ثنا و مدحی از حُسن سریرت نهانی

پاینده بدار شوکتی را کانرا تویی از نخست بانی

آنکس که نمونه ای ز زهراست آنکس که نبود مثل و ثانی

دلباختگی روی او هست پر سود و بدون هر زیانی

بخشد همه چیز بر همه کس بی منّت و خود به رایگانی

ص: ۱۴۱

عالی به کنار تربت او هم ناله دردمند دانی

پیوسته حریم اهل قم را فرموده به عین خود شبانی

او مایه فخر میهن ماست نی آهن و سنگ باستانی

آخر به بیان من چه حاجت آنرا که همه شده عیانی

شرمنده او در این جهانم از جوشش فضل بیکرانی

یا رب مپسند این گدا را محروم ز لطف آن جهانی

از دولت او امیدوارم باشم به سریر کامرانی

در آخرت و دو روز دنیا در دار بقا و دارفانی

رحمت به علی «معجزاتی» احسنت به قصیده ای چنانی

این شعر شده برای محشر در نزد خدای بایگانی

دل گفت حدیث نعت او را نیکو به زبان بی زبانی

ص: ۱۴۲

هم جان و جهان فدای این زن این بانوی پاك آسمانی

محمّد علی مجاهدی (پروانه) _ قم

شهر سبز غزل

محمّد علی مجاهدی (پروانه) _ قم

رفتم به شهر سبز غزل پا به پای عشق پر شد دوباره حجم شبم از هوای عشق

اینجا جنون فاصله بیداد می کند ای اعتبار حرمت بی انتهای عشق

من بی قرار و آینه ها نیز خسته از تکرار درد، کهنه ترین ماجرای عشق

ای منتهای صبر، مرا با خودت ببر تا فصل سبز خاطره، محض رضای عشق

حرفیست ساده، شعر من این بار سهم تو یک داغ تازه، سهم من از کربلای عشق

آرام می روی و کوچه پر از نور می شود با امتداد روشنی از رد پای عشق

از حجم شب دوباره دلم ضجه می زند من مبتلات گشته ام ای مبتلای عشق...

* * *

بیا اینجا

بیا اینجا

اگر درمان درد خویش می خواهی بیا اینجا دوا اینجا، شفا اینجا، طبیب دردها اینجا

شکسته بالی ما می دهد بال و پری ما را اگر از صدقِ دل آریم روی التجا اینجا

طلب کن با زبان بی زبانی هر چه می خواهی که سر داده است گلبانگ اجابت را خدا اینجا

به گوش جان توان بشنید لبیک خداوندی نکرده با لب خود آشنا حرف دعا اینجا

هزاران کاروان دل در اینجا می کند منزل اگر اهل دلی ای دل، بیا اینجا، بیا اینجا

حامد حجتی ـ قم

شبهای چراغانی

حامد حجتی ـ قم

(شبهای چراغانی)

کبوتر در کبوتر بال در بال از خدا لبریز تمام صحن از «یا فاطمه اشفع لنا» لبریز

هوا از عِطر دستان دعاخیز سحر سرشار مشبکهای زیبای ضریح عشق از نور دعا لبریز

نسیم استجابت در تمام شهر پیچیده است و می بینم که بالاسر، یک سر از شفا لبریز

ص: ۱۴۴

«سحر از گریه های روشن» سجاده فهمیدم زیارتنامه ها از روشنای ربّنا لبریز

شفاعت مصرعی از شعر شبهای چراغانی است و بانویی غزل می خواند، از چشم خدا لبریز

* * *

نسیم

نسیم

بال می زنم

تمام رواق های نگاه تو را

و می نشینم

زیر باران زیارتنامه

تا وقتی که

شبنم های درخشان

بر گلبرگ های طلایی ضریح

برویند

آه...

این کدام نسیم بود

که نوازش چادری لطیف را

به قنوت هایم رساند؟

و لبریز ساخت مرا

از استجابت...

* * *

بانوی خوبیها

بانوی خوبیها

مرا ای عشق، ای بانوی خوبیها اجابت کن نگاهم را پر از مفهوم ناب استجابت کن

مرا با چشمهایت ای نگاه خوب و رویایی پر از گلواژه های خوب و زیبای نجابت کن

من از ابهام سبز صحن چشمان تو خواهم گفت بیا بیت مرا لبریز از عِطر صلابت کن

و از برخورد بال آن کبوتر، خوب فهمیدم... بیا این شعر را بر بال های او کتابت کن

سعید محمّدی _ کرج(از تبار نور)

سعید محمّدی _ کرج(از تبار نور)

اگر چه سینه من مدفن درد است ای بانو اگر چه سهم من شد کوچه ای بن بست ای بانو

همین که از تو می خواهم بگویم می شود از شوق دلم مست و زبان مست و دستم مست ای بانو

یقین دارد که دست خالی از اینجا نخواهد رفت کسی که بر ضریحت آمد و دل بست ای بانو

تو باید از تبار نور باشی چون که از عشقت دلم در سینه می رقصد قلم در دست ای بانو

ص: ۱۴۶

مبادا این غزل روزی بیفتد از نظر زیرا دلم را کرده ام همراه آن پیوست ای بانو

محمّدتقی اکبری(دوبیتی های زیارت)

محمّدتقی اکبری(دوبیتی های زیارت)

ببین آیینه در آیینه ناهید چه گلهایی از اینجا می توان چید

در این «ایوان آیینه» شبی را سحر کن با هزاران ماه و خورشید

* * *

چه غوغایی است در صحن و سرایت تمامی جرعه نوش دستهایت

که گفته آهنی گشته ست دلها! بده یک جرعه از جام طلایت!

* * *

نظرهای صریح تو مرا بس و دستان مسیح تو مرا بس

پس از اینم چه حاجت بر زر و سیم طلایی ضریح تو مرا بس

* * *

نبوده هیچ نوبت خسته از تو دو دست من که شد پیوسته از تو

گمانم عرش امشب قرض کرده دو دست از من، دو تا گلدسته از تو!

منیژه هاشمی

همسایه ماهتاب

همسایه ماهتاب

منیژه هاشمی

از جنس زلال آب هستی بانو همسایه ماهتاب هستی بانو

از نور دلت به من بتابان آخر تو دختر آفتاب هستی بانو

* * *

حضرت آفتاب

حضرت آفتاب

از محضر او صاحب سرمایه شدیم با اهل بهشت سبز همپایه شدیم

شب حرف عجیبی است در این جا چون ما با حضرت آفتاب همسایه شدیم

مهدی جاندار _ اصفهان(شکوه هفت دریا)

مهدی جاندار _ اصفهان(شکوه هفت دریا)

با پای پیاده راه افتادم گفتند که لیلی تو در صحراست

ص: ۱۴۸

از دور فروغ گنبدی دیدم این گنبد کیست کاینچنین زیباست

این گنبد مریم است یا هاجر این مرقد زینب است یا زهراست...

* * *

انگار دوباره خواب می دیدم هر چند تمام زندگی رؤیاست

از چشم کویر، چشمه می جوشید تلفیق کویر و آب بی معناست!

آن چشمه شکوه هفت دریا داشت چون وصل به هشتمینِ دریاهاست...

* * *

این بانوی زخم خورده آیا کیست؟ او کیست که چون برادرش تنهاست

او خواهر یک شهید در غربت او دختری از تبار عاشوراست

رضیه رستمی ـ دورود

ضمانت

رضیه رستمی ـ دورود

ضمانت

از تو همخون و رگ، ضامن آهو عجب است که ضمانت نکنی بهر کبوتر شدنی

ص: ۱۴۹

در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

در منقبت حضرت معصومه علیهاالسلام

این بارگاه دختر موسی بن جعفر است یا گوشوار عرش خداوند اکبر است

سبط پیمبراست که اینجا غنوده است نور دو چشم حیدر و زهرای اطهر است

* * *

این حرم امن که در قم بپاست خاك درش بوسه گه اولیاست

حضرت معصومه عزیز خداست شافعه محشر و روز جزاست

* * *

این بقعه ای که نور فشاند به آسمان این بقعه ای که دیده خلق است سوی آن

این بارگاه دختر موسی بن جعفر است باشد چو بابِ خویش پناه جهانیان

* * *

این آستانه ای که به او چشم ماسوی است دخت امام هفتم و ناموس کبریاست

نَبود عجب که مایه امید عالم است زیرا که پاره تن پیغمبر خداست

* * *

این عمر، چه ناخوش و چه خوش گشت تباه با نور ولایت شما طی شد راه

هستید به هر حال شما پشت و پناه یا فاطمه اشفعی لنا عند الله

* * *

بیا که حضرت معصومه را مقام اینجاست ببین صفوف ملک را به احترام اینجاست

بخواه حاجت خود هر که هستی ای محتاج که ملجأ همه مردم ز خاص و عام اینجاست

مهرناز آزاد _ اصفهان(بانوی مهر)

مهرناز آزاد _ اصفهان(بانوی مهر)

بانوی مهر، آمدی از بیکران باز تا همنشین کوچه تنهائیم شوی

من قعر درد بودم و تو آمدی چه سبز تا اوج فصلهای شکوفائیم شوی

* * *

حجمی که روح سبز تو را پر نموده بود بارید بر کویر پریشانیم شبی

دیوارهای محکم، دست تو را فشرد این دستهای خسته ویرانیم شبی

ص: ۱۵۱

بانوی صبح، باز بمان در هوای من پایان درد شب زدگی با دوای توست

باور نموده ایم تو را، بازهم بمان این قلب سبز، خانه بی انتهای توست

* * *

زیبائی بهار تو ای آرزوی پاک زیبائی عمیق ترین مهربانی است

حاجت بده مرا که دل دستهای من محتاج بیکرانه آن آسمانی است

سیّدرضا محمّدی _ قم(کریمه بانو)

سیّدرضا محمّدی _ قم(کریمه بانو)

همینکه پا بکشم از جهان غمهایم مرا به سوی تو می آورد قدمهایم

مرا به سوی تو می آورد که قصه کنم برایت از همه غمها و بیش و کم هایم

تو گوش می کنی آنسان که رود باران را تمام می کنی ام در کف قلم هایم

کریمه بانو! از ما چقدر بالایی که ناقصند به بسیاری ات رقمهایم

ص: ۱۵۲

یک و دو و سه و... دنیای من به هم خورده است فرار می کنم از دست پیچ و خم هایم

مرا به سوی تو کوچه به کوچه می آرند برابر حرمت روبروی غم هایم

تو آن محبت خاصی که هر کجا بروم مرا به سوی تو می آورد قدمهایم

سیّدحبیب نظاری(نوید)

سیّدحبیب نظاری(نوید)

در مدار آسمانی خدا

تو

هماره کهکشانی

از کرامتی

این نوید اشفعی لنا

به زائران بی نشان خود

عنایتی

علی خالقی(کوثر کویر)

علی خالقی(کوثر کویر)

ای گنج نهفته در دل خاک ای سدره نشین بزم افلاک

ای دختر هفتمین ستاره بر عرش برین تو گوشواره

تو چشمه ای از غدیر هستی تو کوثر این کویر هستی

من خوشه خرمن تو بی بی دست من و دامن تو بی بی

در کوی تو ماه بسته قندیل جاروکش صحن توست جبریل

خورشید که صبحدم برآید اول به زیارت تو آید

از لطف به من اشاره داری یک دامن پر ستاره داری

علی باباجانی ـ قم(پردیس قم)

علی باباجانی ـ قم(پردیس قم)

سبزیم با نگاه تو ای چلچراغ سبز! اینجا مگر حضور تو باشد، تو باغ سبز!

چون گل چه می شکوفد از این آبی عقیم وقتی بگیرد این دلم از تو سراغ سبز

آنسوی حلقه های ضریحت هماره نور! گل کرده بی «رضا»ی تو یک داغ، داغ سبز

بال فرشتگان خدا زیر پای توست شد سجده گاه پاک ملک این اتاق سبز

از جاری نگاه تو در این کویر زرد روییده در تمامی دلها چراغ سبز

پردیسی از تو لحن دلم را فراگرفت شد این ترانه با تو پر از کوچه های سبز

ص: ۱۵۴

شهاب لشکری آرانی(همراه اشک)

شهاب لشکری آرانی(همراه اشک)

ای حرم تو لوای عالیه قم قم ز علو تو رشک جمله انجم

بهر ولای علی ز جمع ولایات قم ز قدومت گرفت حق تقدم

همره اشک آمدیم تا سر کویت بحر دل از موج شوق پر ز تلاطم

در سر از آهنگ اشتیاق همه شور برلب از امید و انتظار تبسم

راهبر شوق در طریق مطافت گاه تمنا نمود و گاه تحکم

بودم خامش رفیق گفت هلا قل بودم جالس جلیس گفت هنا قم

آینه های حرم چو گشت پدیدار طوطی طبعم گشود لب به تکلم

کای همه لطف و صفا که خار ره توست در قدم ره نورد چون خز و قاقم

چشمه مهر تو آبروی خلایق جلوه شوقت فروغ دیده مردم

از نظر رحمتت غریب نباشد گر به غریبان نگه کنی به ترحم

ص: ۱۵۵

هست یقینم که غربتت نپسندد جان جهان اسیر بند تألم

بس ستم از نفس دون کشید که دارد دل به در دولت تو دست تظلم

آنکه به لطف توأش کمال یقین نیست در ره توفیق اوست دام توهم

داشت ز سرچشمه امید وضویی هر که به خاک ره تو کرد تیمم

یاس ز احسان تو اشدّ بلایا نعمت جود تو برتر از همه انعم

راحت و هجران تو نهایت حرمان رنج ره قرب تو کمال تنعم

آنکه رواق تو را چو کاخ شهان خواند فرق ندانست عافیت ز تورم

پای فلک سیر ماه راه نیابد در حرم حرمتت ز موج تراکم

مهر اگر رو به طَرف کوی تو آرد بر سر ره دست و پای خویش کند گم

فخر بناتی و بهر انجم ارشاد دختر هفتم تویی و خواهر هشتم

کاخ جلال توراست در دل رضوان خیل ملایک کنیزوار و تو خانم

قلزم دل را محبتت گهرزاست تا گهر آید پدید از دل قلزم

رامگه شوق و بوستان ولایت بلبل ذوق من آورد به ترنّم

خصم شما آنکه داشت کینه چو اشتر در حق او نازل است آیه بلهم

نیش زبان داشت ناصبی و عجب نیست زانکه وفا نیست در طبیعت کژدم

گر طلقا را ز عَمر و زید گواهی است شاهد روباه پیر نیست بجز دم

حرمت بیت نبی به جنگ جمل برد آنکه مرجّح شناخت هُنَّ به انتم

شعر «شهاب» آسمان نورد چو شعری است کز خط مهر تو یافت عز تعلّم

فرزانه شاهسواری _ الیگودرز(مذاب عصمت)

فرزانه شاهسواری _ الیگودرز(مذاب عصمت)

امشب دوباره به زیارت چشمهای روشنت می آیم

و وجودم را به ضریحت گره کور می زنم تا مرا اجابت کنی

ای مهربان

قسم به آیینه ها که هر شب پیش پایت زانو می زنند

ص: ۱۵۷

و قسم به چشمان همیشه سخاوتمندت

در این زمانه خاکستری و در این متروکه آباد غم پرور

که جغدان شوم هوس

بر پهنه مقدس معصومیت

چنگال می کشند

و دستهای پاکِ باران خورده

زیر نگاه های زرد مدفون می شوند

بیا و از مذاب عصمت در وجودم بریز

که لبریز شوم

لبریز از غزلی که هنوز نسروده ام

لبریز از تمام سپیدی یاس

لبریز از استجابت

ناصر حامدی _ سمنان

غریبانه

ناصر حامدی _ سمنان(غریبانه)

گفته بودن که نگاهت حُرمت دریا رو داره گفته بودن حَرمت قفل دل ما رو داره

گفته بودن _ به خدا _ بقدری معصومه دلت که تو هر جای حرم انگاری معلومه دلت

گفته بودن که باید پیش تو دلخسته اومد مِثِ مرغای غریبِ بال و پر بسته اومد

گفته بودن که بیام درد دلامو رو کنم فقط از تو طلب عزت و آبرو کنم

این منم که با دو دست خالی پیشت اومدم با دلی پر از آشفته حالی پیشت اومدم

اومدم کرامتت شامل حال من بشه اومدم که اسمت آویز خیال من بشه

اومدم که با نگات روحمو دلداری بدی مرهمی همیشگی به زخمای کاری بدی

می گن اسمت مِثِ بارون دلارو تر می کنه می گن عصمتِ تو دلها رو کبوتر می کنه

اگه فرصتی کنی و منو قابل بدونی دست مهربونتو مهمون این دل بدونی

با خیال تو پریشونی مو بیرون می کنم دلمو به یاد خوبی هات چراغون می کنم

دستای خالی من منتظر جوابته دل من منتظر بارش بی حسابته

قَسَمت می خوام بدم به زائرایِ حرمت به بزرگی و صداقتت، به مهر و کرمت

قَسَمت می خوام بدم به غربت برادرت به تبرّکِ قشنگ تربت برادرت

قَسَمت می دم به عزّتت که دستمو بگیر قَسَمت می دم که دست دل خسته مو بگیر

ترا می خوانم

ترا می خوانم

محمّد اسماعیل زاده ــ قم

تا این سینه

سر باز سرودن دارد

شوق رهائی

دربار عالم عشق

تازه می شود

من مانده ام

با هزار سینه غزل

از دریچه دلدادگی

تا به سال سپیده

که شکوفه می کند

تا سال به نام تو و ماه

دل به باران عشق تو

سپرده دارد

شب را بگو

این خانه را

به خورشید دادیم

تو قاصد مهربانی مردمی

شکوفائی

خورشید در پس دستانت پنهان نیست

حرم مطهر تو

ص: ۱۶۰

آفتاب هماره است

بر سینه ای که من دارم

ترا می خوانم

خدیجه پنجی _ قم(حریم سبز)

خدیجه پنجی _ قم(حریم سبز)

خاک درگهت، بانو! توتیای چشمانم تکیه کرده عشق تو بر سریر ایمانم

می کشد حریمت چون، روح من در آغوشش می شود معطّر جان، از شمیم رضوانم

موج می زند ایمان، در فضای روحانی نام آبیت گشته، آیه های قرآنم

می چکد چو خورشید از آن ضریح نورانی غرق نور می گردد، وسعت دل و جانم

در کویر لبهایم نام سبز تو جوشید ای قصیده غربت از غمت غزلخوانم

می چکد ز چشمانم التماس و آیینه نقش مهر تو پیدا بر نگین بارانم

سراینده عرب، صاحب ناصر ـ سعید الباقر(بیتُ النُّبُوَّه)

بیتُ النُّبُوَّه

سراینده عرب، صاحب ناصر ـ سعید الباقر(بیتُ النُّبُوَّه)

دارُ الأَهِلَّهِ کَالمنارِ الأَرفَعْ تَهدی الوُرودَ إلی السِّراعِ الأَمنَعْ

دارٌ علی مَرِّ الزَّمانِ عَبیرُها نَسَمٌ یُغَرِّدُ بِالسَّدی یَتَضَوَّعْ

هذی المَدائِنُ فی غَفاءِ تَربَعْ وَ النّاسُ فی سَرحِ الحَیاهِ تُمَتَّعْ

تَسری الحَیاهُ علی الدِّیار وَدیعهً وَ کَأَنَّنا بِدْءاَ رَواهُ اَلمنْنَعُ

أُمَمَ تُصارعُ أَمرَها فی مَصرَعْ أَقَمُ تَدُولَ دَیانَهَ کَی تَنْفَعْ

سَنَنٌ لِتَأریخِ الشُّعوبِ سُیطورِها قیمٌ تَقیمُ مَدائِنا کَی تُرفَعْ

لَولا النُّجومُ کالنَّسیم حَیاتُها رَقَّتْ فَرَقَّ بِناءُها وَ المهجَعْ

مادامَ دینٌ ما آرْتَوَتْ عُهْدٌ مادامَ لِلدُنْیا رَواءٌ مُترَعْ

وَ أَعودُ عَهْدَکِ یا عُیونُ أَحِبَّتی وَ أَعودُ عِنْدَ سماءَکِ و المنَعُ

عَهدٌ تَصاف افَاشْتَلاهَ رَضیعَنا عَهْدٌ بِهِ روحُ الحَیاهِ یُصَنَّعْ

ص: ۱۶۲

مَرَّتْ على دَرْبِ الحَياهِ جَهابِذُ لِلرّوحِ تَحيى لِلمَعانْ تُوَقَّعْ

فَكَواكِبٌ مِلْأَ الزَّمانِ ضِياؤها تَهدى وَ تَرشَدُ لِلسَّنا تَتَضَوَّعْ

هُمْ عِترَهَ الهادِى البَشيرِ مُحَمَّدٌ هُمُ لِلدّنا شَرعٌ سِقاهُ مُترَعْ

قُمْ بِفاطَمهْ تَرْتَقى تَتَرَفَّعُ قُمْ بِمَعْصومَهْ حِماءٌ مُنْنَعْ

ذِكراكِ تَهْدى فى الحَياهِ قُلُوبنا لِلّهِ أَنْتِ فى ضَواكِ نَهجَعْ

أَهْواكِ أَهْوى فى الحَياهِ حَقيقَهَ أَهْوى اَلمعانى حَقَّهً كَىْ تَنْفَعْ

نُحْييكِ دَرْبا دَموُهُ يَتَضَوَّعُ نُحييكِ خُلْقا مِنْ رَواهُ نَتْرَعْ

لِلّهِ أَتتِ وَ البِنا يَتَضَوَّعُ ذِكراكِ نَحْيى حَيّيها مِنْ مَنْبَعْ

* * *

تَحِيَّهٌ وَ سَلامٌ

تَحِيَّهٌ وَ سَلامٌ

يا وارِدا قُمّا وَرَدَّتَ سَلاما سَلِّمْ على بَيْتِ الأمامَهِ السَّلاما

ص: ۱۶۳

سَلِّمْ على بَيْتِ النَّبُوهِ وَ التَّقى بَيْتٌ لِفاطِمَهَ الحَنونُ مُقاما

مَعْصومَهٌ نَبْعٌ سَقى الأناما مَنْ وِرْدِها يُسْقى الحِمى أَسلاما

وِرْدُ النَّبِيِّ وَ آلِهِ الأَعْلاما نَبْعٌ آلصَّفى وَ الْخيْرِ وَ الأسلاما

نادَيتَ آلَكِ رَفْعَهً وَ مُقاما نادَيْتُ أَهْلًا بِالوُرُودِ تُداما

نادَيتَ سحيعَهَ أَحْمَدِ الأَعْلاما بَالَخْير فيها مَوْرِدً وَ سَلاما

لِلّهِ قُمَّا بِالعُلومِ تُداما وَالأَلُ فيها مَوْرِدً وَ سَلاما

يا فاطِما مِنْكِ السَّلام يُراما أنْتِ المَوارِدُ لِلتُّقى أَعلاما

هذى الوُرودُ مِنَ الوُرودِ تَداما هذى زُهورُ مَرابعٍ وَ مَقاما

لِلّهِ عَطُركِ قَدْ سَذى الأناما رِيحُ المَحَبِّهِ قُمُّكِ لِتُداما

مَعْصُومَهٌ إسمٌ سَما وَ تَساما بِنْتُ الكَواظِم أُمَّهً وَ إِماما

لِلّهِ رَوحَكِ مِنْ واهُ نُداما لِلّهِ دُمْتى فى بِناكِ سَلاما

ص: ۱۶۴

تَهانی

تَهانی

هَنَّیْتُ دارَکِ بِالهَنی یَدَمِ هَنَّیْتَ آلَکِ شَمسَ ذی الأُقِمِ

مَعصومَهٌ فی قُمِّها عَلَمٌ لِلّهِ رَمْزٌ قَدْ عَلو القُمَمِ

قُمٌّ وَ ما قَمٍّ وَ ما أَرِمِ غَیْرَالنَّدی و الخُلقِ وَ العُلُمِ

نادَیْتُ أَنَّکِ لِلوِدی ضَمِمِ نادَیْتُ أَهْلاً خَیِّرا غَرِمِ

مَعْصُومَهٌ یا خَیْرَ ذی الأُمَمِ قَلْبی بِحُبِّکِ قَدْ غَدی حَمِمِ

آهٌ لَفاطِمَهْ قَدْ شَدی کَلِمِ آهٌ الغَریبِ وَ ما بالاهِ مِنْ ظُلْمِ

بِنْتُ النَّبیِّ المُصطَفی نَسَمی بنتَ الرِّسالَهِ حُبُّها یَدُمِ

رُکبانُ بِیِدالخَیْرِ وَ النَّعَمِ رُکبانَ دِینٍ أَسْلَمِ سَلِمِ

جاءَتْ تُحَیّی قُبْلَهَ الأقم جاءَتْ تُهَنّی فاطما نِعَمِ

هَنّی الرِّسالَهَ وَ النَّدی العُلُمِ هَنی الأَحِبَّهَ أَهْلَ دی الأُقِمِ

هَنّیْتُ آلَکِ سَرْعَهم سَلِمِ لِلّهِ دُمْتُمْ قُبلَهَ الأقِمِ

* * *

مناجاه

مناجاه

طُفْنا بُقَبْرِکِ والحَبیبَ یُزارُ لَولاکِ بَدْرا مازَهَتْ أَنوارُ

نُجُمٌ وَ کُلَّ نُجومِنا أَبْرارُ تَهْدی وَ تُرْشِدُ لِلسِّقی زُوّارُ

تِلکَ الکَواکِبُ کَالشُّموسِ تُدارُ مِنْ بَیْتِ طه أُمَّهَ أَطْهارُ

لّلهِ فاطِمُ فی ¨ القُلوبِ حِوارُ أَنْتِ المَنارُ وَ مَرْقَدُ وَ مَزارُ

لِلعِلمِ فیک مِنابعٌ وَ مَسارُ مِنهُ السِّقی وَالوِرْدُ وَ الأسفارُ

وِرْدَ النَّبیِّ المُصْطفی المِدْرارُ وِرْدَ الأَئمَّهِ فی الدِّیارِ بُدارُ

عینَ السِّقی وِ الخَیرُ وَ الأَنْظارُ وِرْدَ الحَبیبِ الشّافِعَ المَختارُ

وَ الناسُ نَهْلٌ مِنْ فَضاکَ عطارُ لِلّهِ رَوْضُکِ جَنّهٌ وَ سِمارُ

یا زائِرا قُمّا حَفاکَ مَنارُ دارٌ لِفاطِمَهْ بالقُلوبِ تَدارُ

هذی المَزارُ وَ هذهِ الأنوارُ لِلّهِ تَهْدی لِلقُلوبِ حِوارُ

مَعصُومَهٌ فی قُمِّها أَحْبارُ عُلماءَ دینٍ فِقْهُهَمْ أَسفارُ

جِئنا لِدارِکِ وَ الشّفیعُ یُزارُ أَنتِ لِقمٍّ شَمعَهٌ وَ مَنارُ

مَعصومَهٌ عَینَ البَری الأبرارُ وَ البَیْتَ عِلمٌ والِّوی أَحرارُ

یا بِنتَ کاظِمَ عَیْضیهِ إِعطاءٌ یا بِنْتَ موسی العالِمَ المِدْرارُ

ص: ۱۶۶

يا بنتَ مَنْ دانَتْ لَهُ أَدْيارُ عَلَمُ الرِّضا فی الخافِقینِ مُدارُ

لِلّهِ دَرُّکُمُ صَفا معْطارُ بِالدِّینِ دِنتُمْ عُبَّدٌ أبرارُ

دَوما لَمِشتهدِکِ الّزکیِّ منارُ مَعصومَهٌ حِصنُ الصَّفی الأَحرارُ

بنتَ النّبیِّ المُصطفی أعْذارُ روحی یُرَفْرِفُ فی قِباکِ مُجارُ

هذا ضَریحَکِ کَالمَنارِ مُنارُ وَ الدّارُ عَمْری بَالتُّقی الأخیارُ

هذا البکاءْ لِلعِتْرَهِ الأحرارُ حُبّا لآلِ المصطفی الأبْرارُ

أکرِمْ بِمَنْ خَدَمَ الأئمّهَ مُستَجارُ خُدّامَ فاطِمَ خُلقُهُمْ مِسْرارُ

لِلّهِ نَعبُدُ وَ الشَّفیعَ یُزارُ آلُ النَّبیَّ المصْطفی أَنوارُ

* * *

منجی دل ها

منجی دل ها

ای کلید قفل درهای بزرگ منجی دل، از خطرهای بزرگ

ص: ۱۶۷

آشنای شهر در شام نیاز صاحب این بال و پرهای بزرگ

مبدأ خورشید، آغاز طلوع مقصد دل در سفرهای بزرگ

دل به سمت بارگاهت زائر است کوله بارش مختصرهای بزرگ

عالم اسرار غیبی، این توئی شاهکاری از هنرهای بزرگ

باز کن بانو گره را از دخیل با نظر، از آن نظرهای بزرگ

قفل دل با هیچ دستی وانشد ای کلید قفل درهای بزرگ

* * *

غزلگوی تو

غزلگوی تو

وقتی وجودم راهی کوی تو گردد آن لحظه ذهن من غزلگوی تو گردد

بی یاد تو احساسها پژمرده بودند این شعرها و این قلم ها مرده بودند

عشق تو آمد معنی اشعار من شد عشق تو آمد باعث دیدار من شد

ص: ۱۶۸

عشق تو دل را راهی قم کرده امشب تن، روح را در خویشتن گم کرده امشب

عشق تو چون در خاطر من پا گذارد نوری پر از امید و الفت جا گذارد

این ذهن سرگردان من، این مأمن تو این دستهای عاشقان، وین دامن تو

بانو حریم لطفت اقیانوس عشق است این شیشه و آهن نه، این پابوس عشق است

بانو حریمت جنت المأواست جان را بوی ضریحت بوئی از زهراست جان را

وقتی دلم گیرد بهانه قبر زهرا مثل پرستو می پرد، می آید اینجا

گرچه غریبی در دل من آشیانت ای ماه، نور افشان و ایران آسمانت

ور سینه تو خفته یاد انقلابی است روشن تر از این آسمان، آبی آبی است

شهر تو فانوس زمان در سینه دارد شهر تو قلبی پاک چون آئینه دارد

شهر تو شهر پاکبازان الهی آغوش سرخ لاله های صبحگاهی

شهر تو نورافشان آن شمس ولایت شهر تو شهر عارفان با ارادت

ص: ۱۶۹

بانوی عصمت شام میلادت مبارک ای شهر، جشن نرگست، بادت مبارک

سید نعمت اللّٰه حسینی

فضیلت شهر و اهل قم

فضیلت شهر و اهل قم

سید نعمت الله حسینی

شهر قم شهر قهرمان پرور شهر خون و قیام، فتح و ظفر

حرم اهلبیت و مرکز علم مدفن دخت موسی بن جعفر

مردمش در حوادث ایّام پایداری کنند سینه سپر

شهر علم است و شهره عالم بهر شیعه است نهری از کوثر

می کنند از نقاط دور جهان سوی آن تشنگان علم سفر

هر ستمگر نموده حمله به قم چون نمک آب گشته رفته هدر

می گذارد چو آفتاب اثر علم از قم به شهرهای دگر

تربتش توتیای دیده ماست تربیت یافته در او رهبر

ص: ۱۷۰

شهر پر نعمت است و پر برکت شهر تقوی و دانش است و هنر

سر نهاده به خاک او چون سگک پادشاهان صاحبِ افسر

هر گنه کار خفته در این خاک بلکه گردد گناهشان کمتر

* * *

قم و انقلاب

قم و انقلاب

اهل قم را حساب در قبر است فارغند از کشاکش محشر

قم نه تنهاست جای راز و نیاز بلکه از قم شد انقلاب آغاز

علم و ایمان به خاک اوست عجین مؤمنان راست قم بهشت برین

دل هر مؤمنی در او شاد است مؤمن اندر قم از غم آزاد است

این خبر از امام معصوم است که قم از فتنه و بلا دور است

چون خمینی طلوع کرد از قم شاه با دودمان خود شد گم

* * *

ص: ۱۷۱

فیضیّه و آثار آن

فیضیّه و آثار آن

خوش آن دلی که بود آشنای فیضیّه خوش آنکه داشت به سر او هوای فیضیّه

خوش آنکه در پی تحصیل علم و فضل و کمال نموده عمر خودش را فدای فیضیّه

خوشا به نیّت آن مردمان خیراندیش که مانده است از آنها بنای فیضیّه

خوشا بآنکه ز فیضیّه فیض می گیرد ادای حق کند او نی جفای فیضیّه

خوش آنکه کسب نمود علم و دانش و تقوی به کوشش و به نماز و دعای فیضیّه

کنار بارگه دخت موسی جعفر چه با جلال گرفته است جای فیضیّه

چه با صفاست تو گوئی که بازگردیده دری به باغ بهشت از سرای فیضیّه

چقدر جامعه را دردهای بیدرمان دوا شده است ز دارالشفّای فیضیّه

به هر کجای جهان عالمی است روشندل ز فیض مدرسه دلگشای فیضیّه

شکوه و شوکت و جاهش شده ست عالمگیر به شاه فخر فروشد گدای فیضیّه

ص: ۱۷۲

قم است چون حرم اهلبیت و مرکز علم همیشه هست معطّر فضای فیضیّه

چو آشیانه علم و فضیلت و تقواست بجز بهشت نباشد بهای فیضیّه

ز کوفه علم فروکش نموده، ظاهر شد به شهر قم ز دل با صفای فیضیّه

نمود دشمن نادان به شهر قم حمله ز پا فتاد به چوب خدای فیضیّه

ز تخت سلطنت افتاد سرنگون شد شاه چو کرد حمله به صحن و سرای فیضیّه

همیشه هست مصون از گزند دشمنها که هست بیمه خالق بقای فیضیّه

به این جهت شده قم سربلند در عالم که ریخت خون شهیدی به پای فیضیّه

ز قم قیام نموده امام با امّت به اهتزاز درآمد لوای فیضیّه

ز پایگاه بزرگ علوم اسلامی ز جایگاه ولایت صدای فیضیّه

ندا رسید به عالم ز قم بپاخیرید جواب داد جهان بر ندای فیضیّه

شد انقلاب جهانگیر ما ز قم آغاز ببین تو قدرت معجزنمای فیضیّه

ص: ۱۷۳

زبان ببند «حسینی» ترا میسّر نیست بگفتن و بنوشتن ثنای فیضیّه

تضمینی از شعر حضرت آیه الله العظمی صافی(دامت برکاته)

احمد باقریان (باقر) ـ جهرم

در مدح حضرت معصومه علیهاالسلام

در مدح حضرت معصومه علیهاالسلام

احمد باقریان (باقر) ـ جهرم

قم مدفن حبیبه محبوب کبریاست یا آشیان آل علی میر اتقیاست

عاشق بیا که جایگه توبه و دعاست بنما دعا و صدق، یقین حاجتت رواست

«دارالشفا و عقده گشا و فرح فزاست باب امان ز محنت فردای محشر است»

بنما نظر کند ملک از این مکان عبور برخوان نماز و توبه کن اینجا تو با شعور

مهدی زیارت آید و یابد گهی حضور هر کس که منکر است یقین دان که هست کور

«طور حضور و مطلع نور و مطاف حور آرامگاه دختر موسی بن جعفر است»

کردم نظر به شهر قم و پاک نعمتش معصومه هست مبدأ آثار و علّتش

ص: ۱۷۴

در قم وزد نسیم خوش از کوی رحمتش بس بهر علم گشته روانه ز حکمتش

«خاتون دین پناه که برهان عزّتش هر صبح و شام، صیحه الله اکبر است»

دیدم که هست دشمن معصومه بت پرست فاش است این سخن بر هشیار و مست

من بر ولای حضرت معصومه پای بست «باقر» گدای درگه معصومه از الست

«هر کس دری و خانه و راهی گزیده است چشم امید «لطفی صافی» بر این در است»

طور حضور

طور حضور

تضمینی از شعر حضرت آیه الله العظمی لطف الله صافی

گلپایگانی در مدح حضرت معصومه

احمد باقریان (باقر)

قم مدفن حبیبه محبوب کبریاست قم آشیان بنت محمد(ص) گل صفاست

قم آشیان آل علی میر اتقیاست قم جایگاه بنت حسین میر کربلاست

در قم، حبیب، فاش ببین رحمت خداست قم مطلع طلوع حق و رحمت و هداست

ص: ۱۷۵

قم جایگاه «روح خدا»، لطف اولیاست خونین دل عاشقان تو بدان معدن لقاست

از بهر عاشقان خدا باغ دلگشاست خاک درش به چشم خلایق چو توتیاست

تائب بیا که جایگه توبه و دعاست بنما دعا ز صدق یقین حاجتت رواست

کن ناله دردمند که از بهر تو دواست ای دردمند رنج بیا خانه شفاست

عاشق بیا که جایگاه یار باوفاست اینجا قم است جایگاه عاشق ولاست

یا قطعه ای ز خاک غم انگیز کربلاست در اهتزاز از پرچم اسلام و هم لواست

بر گوش جان ز عشق خدا هر زمان نواست تا روز حشر پرچم با عزّتش به پاست

«دارالشفاء عقده گشا و فرح فزاست»

«باب امان ز محنت فردای محشر است»

بنما نظر کند ملک از این مکان عبور برخوان نماز و توبه کن اینجا تو باشعور

مهدی(عج) زیارت آید و یابد گهی حضور هرکس که منکر است یقین دان که هست کور

کن توبه ای به درگه حق گوی ای غفور بگذر خدا ز جمله تقصیر و از قصور

ص: ۱۷۶

توفیق ده خدای که گردم دمی شکور با صدق و با صفای بکن عاشقا نذور

دیدی که کرده ماه دی اینجا بسی فتور کردی سقوط دولت طاغوت و ظلم و زور

طاغوتیان شدند همه دفن در قبور نمرودیان فتاده همه دل تنور

ظلم یزیدیان چو بسی گشته بود شور کردم شبی چو در دل تاریخ ها مرور

گفتا چرا تو غافلی از سوز آه مور؟! دیدی که رفت دولت ظلم و ستم به گور

رفت آبروی دشمن مجنون و بس جسور تابید بعد شام سیه دولتی ز نور

نیکو سروده عاشق دلداده آن سطور لطف خدا و آیت عظمی و بس فکور

«طور حضور و مطلع نور و مطاف حور»

«آرامگاه دختر موسی بن جعفر است»

دوش عاشق علی شدم و آل و عترتش معصومه را نظر کن و این عزّ و حرمتش

در قم وزد، نسیم خوش از کوی رحمتش کردم نظر به شهر قم و پاک نعمتش

معصومه هست مبدأ آثار و علّتش بس بحر علم گشته روانه ز حکمتش

بنما نظر به عزّت و جاه و به رفعتش محو کریمه گشته ام پاک رتبتش

معدوم گشت هرکسی آید به حربتش بنما نظر به خصم کژاندیش و نکبتش

من عاشق زیارت اویم و صحبتش گریان شدم ز هجرت و حرمان و محنتش

الهام گیر عاشق دلخون ز حجتش صد آفرین به عزّت و جاه و فتوتش

بس پاسدارِ عاشق دلداده، حرمتش دنیا ندید آوخ و افسوس عشرتش

دشمن چشیده خواری و ظلمت ز شدّتش بس آفرین بر این گهرپاک فطرتش

«خاتون دین پناه که برهان عزّتش»

«هر صبح و شام صیحه الله اکبر است»

دیدم که هست دشمن معصومه بت پرست فاش است این سخن بر هشیار و نزد مست

هرکس دراز کرد به این خانواده دست غافل مباش، دست پلیدش خدا شکست

عاشق گدای درگه معصومه هست، مست از حُب خاندان علی از عذاب رَست

خصم علی و آل علی گشته است پست خصم از جفا به فاطمه بر جای خود نشست

عاصی ز مهر فاطمه جان از عذاب رَست فانی شد آنکه جان و دل و روح او بخست

دیدی خدا که بند ز پای مُحب گسست مدّاح او ز آتش دوزخ یقین بجست

آنکس که راه مرقد مولا حسین ببست دیدم خدا ورا نموده ذلیل و پست

هر کس ز بهر حضرت معصومه دشمن است ای دل یقین بدان که خورد عاقبت شکست

از وی شکست باز و انگشت و شست و دست اینجاست جایگاه عزیزی خداپرست

من بر ولای حضرت معصومه پای بست «باقر» گدای درگه معصومه از اَلَست

«هر کس دری و خانه و راهی گزیده است»

«چشم امید لطفی صافی برین در است»

محمدحسین صادقی (غلام)(منظومه ی کندوی مزامیر)

در ستایش قلّه سار عصمت و معرفت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

محمدحسین صادقی (غلام)

سلام ای میوه باغ مناجات کلید افتتاح باب حاجات

ص: ۱۷۹

سلام ای مخزن الاسرار بینش مفاتیح الجنان آفرینش

سلام ای کوثرستان سخاوت که از دست تو می بارد کرامت

سلام ای چلچراغ سینه شب سلام ای در صبوری مثل زینب

سلام ای کربلا در سینه تو چه داغستان بُود آئینه تو

سلام ای چشم مذهب از تو روشن سلام ای دین به نام تو مزّین

سلام ای عالِم علم الهی سلام ای جلوه حلم الهی

سلام ای آبیار باغ ایمان سلام ای لاله کار دشت عرفان

سلام ای «عشق و عصمت» را الهه سلام ای «ناز و نعمت» را الهه

سلام ای روح قرآن در تو جاری سلام ای مُصحَف آئینه کاری

سلام ای دُرّ اقیانوس عصمت سلام ای گوهر زیبای عترت

سلام ای آنکه بی کُفو و قرینی و یکتا گوهر عرش برینی

سلام ای وارث علم امامت که در تو جا گرفته بی نهایت

سلام ای آنکه از فضل و مناقب شده، جنّت به زوّار تو واجب

سلام ای مجمع البحرین دانش که معصومین نمودندت ستایش

سلام ای روحبخش عشق و عرفان سلام ای بَهجت افزای محبّان

* * *

تو عرفان علی در سینه داری تو نور زهره در آئینه داری

تو فانوس خدا در شام تاری تو، ره گمکردگان را راهداری

تو آن نوری که بر هر دل بتابد صراط المستقیم حق بیابد

دلی که ره به فانوس تو بُرده است ره صد ساله را، یک شب، سپرده است

سپهر بارگاهت لایزالی است که زیبا گوشه ای از عرش عالی است

سپهر لایزال بارگاهت پُر است از کوکب علم و فقاهت

کواکب مثل تو تابنده هستند اگرچه مرده، امّا زنده هستند

تو خورشیدی و می تابی هماره و محو شمس می گردد ستاره

ستاره، گر که پیدا نیست در روز شده حلّ در شعاع عالم افروز

تو خورشیدی و در عرشت، کواکب هزاران عهده دارند از مناصب

تو سلطانی و آنها کارپرداز که هر یک منصبی دارد ز اعجاز

تو مشغول امور مُلک و دینی و در هر کار داری جانشینی

کواکب، چونکه مأمور شمایند گره از کار مردم می گشایند

* * *

سلام ای روح قرآن در تو جاری سلام ای مُصحف آئینه کاری

دلم در بارگاهت مثل کاهی است ولی در انتظار روی ماهی است

تو او را دیده ای با چشم جانت هزاران بار، بین زائرانت

ص: ۱۸۲

و من در انتظار آن عزیزم که می خواهم به پایش، جان بریزم

چه می گویم، که این جان، هدیه از اوست نشاط و آه و اشک و گریه، از اوست

الهی جمکران سینه من شود با مَقدم مهدی مزیّن

تو اما می توانی با وساطت نمایی حاجت دل را اجابت

* * *

سلام ای دُرّ اقیانوس عصمت سلام ای گوهر زیبای عترت

تو همنام عزیز مصطفائی تو در طینت، همان خیرالنّسائی

بُود همنام آن بانو، فراوان ز نسل طاهر و پاک امامان

ولی تنها فقط با قدر افزون توئی معصومه، نزد فاطمیون

لقب ها، کُنیه ها، کم در عرب نیست ولی «معصوم و معصومه» لقب نیست

بُود این هردو نام از جانب حق که باشد لایق پاکان مطلق

عرب، هر چند جاهل بود و خونریز از این دو «اسم حُسنی» داشت پرهیز

کسی قبل از تو در ادیان و مذهب نبوده با چنین نامی، ملقب

ولی تنها توئی شایان این نام که باشد مُنبعث از وحی و الهام

شدی معصومه، چون معصوم بودی و چون معصوم ها، مظلوم بودی

مقام عصمت از حق گشته اهدا به تو، ای در ولایت، مثل زهرا

تو معصومی و نامت با مُسمّاست که هر معصوم با نامش، مُجزّاست

اگر از هم به ظاهر دور هستند ولیکن، جملگی یک نور هستند

ندارد هیچ یک با دیگری فرق همه هستند در ذات خدا، غرق

زمان بر ذات آنها نیست شامل مکان در بین آنها نیست حائل

حیات و مرگشان باشد خدائی ندارند از خدا یکدم جدائی

خدا هرجاست، آنها نیز هستند و مُشْرِف بر دل هر چیز هستند

خدا با جانشینانش، عجین است و هر یک بر بقیه، جانشین است

سلام ما به هریک، بر بقیه است جواب جملگی، بر ما، هدیه است

ولی در هر زمان، یک نور، تنها شود آئینه دار کُلّ آنها

در آن عصر و زمان، او هست، محور که بر مردم رسانَد فیض کوثر

سلام عصر ما، تقدیم مهدی است و بر هر گل بُود، تسلیم مهدی است

اگرچه، جمله مأذون خدایند کنون با دست مهدی، رهگشایند

که او روح خدا در جسم دنیاست و در این جانشینی، فرد و یکتاست

* * *

سلام ای آنکه واجب گشته جنت به زائر، گر بُود عارف به حقّت

حرم، زیباترین تصویر هستی است زیارت، جلوه زیباپرستی است

زیارت، مکتب مولاشناسی است و جنّت، مُزد این زیباشناسی است

ص: ۱۸۵

ائمه گرچه از یک نور هستند اگرچه از دُوئیت دور هستند

ولی هر یک تجلیگاه اسمی است و مأموریت هر یک به قِسمی است

تو مأمور چه هستی ای گل پاک که عشق شیعه را بُردی بر افلاک

ملائک، آشنا با عشق شیعه است و دائم سجده گر بر این «ودیعه» است

* * *

سلام ای آنکه بی کُفْو و قرینی و یکتا گوهر عرش برینی

تو عمرت مثل زهرا بود کوتاه پر از هجر و پر از درد و پر از آه

پدر، زندانیِ بند ستم بود دلت از هجر او دریای غم بود

از این زندان به آن زندان، هماره پی خورشید بودی چون ستاره

شباب عمر تو با غصه سر شد دلت تقویم هجران پدر شد

برادر، بعد بابا، گشت تبعید و با غصه ز مهد وحی کوچید

ص: ۱۸۶

برادر بر قضای حق، رضا بود که رسم اهلبیت مصطفی بود

برادر، آنکه سلطان جهان است و حکمش بر همه عالم روان است

برادر، آنکه فضلش بی حساب است و قدرش در زمین چون آفتاب است

برادر، آنکه با دست خدائی همه کارش بُود مشکل گشایی

برادر، آنکه معشوق زمان است و محبوب همه کرّوبیان است

برادر؟ من چه می گویم، تو دانی که خود هستی «رضا» را وجه ثانی

شما یک روحِ واحد در دو جسم اید شما یک نور مطلق با دو اسم اید

چه دردی بدتر از هجر دو همروح که باشد قلبشان از هجر، مجروح

بُود این بهر آن، درمان و مرهم شفای آن و این، پیوسته با هم

بُود دیدار هردو عین درمان که باشد در وجود هر دو، یک جان

سفر کردی که مولا را ببینی گل درمان ز وصل او بچینی

ص: ۱۸۷

ولی در بین ره، روحت سفر کرد برادر را ز غم خونین جگر کرد

ابا الفضل سپاهش، میر احمد به خون غلطید با آل محمد

اگرچه غم، دلت را منکسر کرد خدا نسل شما را منتشر کرد

* * *

سلام ای چشم مذهب از تو روشن سلام ای دین به نام تو مزیّن

اگرچه عمر تو با غم عجین بود ولی اصلی ترین درد تو دین بود

چه دینی، دین سبز رستگاری نشاط آورتر از باد بهاری

چه دینی، دین سر سبز تکامل ره شیدائی و عشق و توکّل

چه دینی، آنکه بعد از رحلت یار برای حق کُشی گردید ابزار

چه دینی، دین نَه، ابزار چپاول طریق نحس توجیه و تجاهل

طریق شرعی معصوم کشتن ره قانونی مظلوم کشتن

ص: ۱۸۸

طریق سارقان نام اسلام برای حاکمیّت بر ری و شام

تو می دیدی خزان باغ دین را و پائیز امام هفتمین را

تو می دیدی که با نام دیانت به محبوب خدا می شد اهانت

تو می دیدی ره آیندگان را مقدس بازی درّندگان را

گذشته، بهر تو سرشار غم بود و آینده پُراز جبرِ ستم بود

تو با آن حجم اندوه و مصائب چه می کردی به جز لعنت به غاصب

سقیفه راه را با حیله، کج کرد سقیفه با خدای عشق، لج کرد

سقیفه، آتش دیرینه افروخت و قلب حضرت آئینه را سوخت

سقیفه، حُکم بر سُفیانیان داد و دَجّالیگری بر دلقکان داد

سقیفه، قتل عام کربلا کرد و قرآن را به روی نیزه ها کرد

بنی عباس، با حکم سقیفه شدند از پشت هم، یک یک خلیفه

سقیفه، متهم، عصر و زمان کرد «فلک» را حمله گاه شاعران کرد

فلک، زوبین و شمشیری ندارد فلک، بیچاره، تقصیری ندارد

فلک، عصر و زمان و روزگار است «قسم بر عصر» او هم داغدار است

نبود ار حکم شورای سقیفه کجا بوزینه ای می شد خلیفه

که در زندان، دهد زهر هلاهل به معصومی گرفتار سلاسل

* * *

سلام ای چلچراغ سینه شب سلام ای در صبوری مثل زینب

دلم می سوزد از این درد و داغت بسوزد آنکه آتش زد به باغت

دلم تنگ است و می جوشد درونم شده آتشفشان، هر قطره خونم

اگر داغ دلت را تازه کردم ببخشا، جرم بی اندازه کردم

هنوز از«یاس و میخ در» نگفتم هنوز از «خنجر و حنجر» نگفتم

چه سازم، من «غلام» اهلبیتم پُر است از زخم و آتش، بیت بیتم

نه آتش، بلکه خشمی ناب دارم که من در سینه، یک «نواب» دارم

* * *

سلام ای آنکه داری دوست چون گل زیارتنامه خوانی های بلبل

اجازت ده ز غم، کمتر بگویم کمی، از شور، شیرین تر بگویم

اجازت ده که شعری تر بخوانم زیارتنامه ای دیگر بخوانم

بگویم خاطرات داغ سرخی که کرده سینه ام را باغ سرخی

حدیث اولین وصل و زیارت که بر پا کرده در قلبم قیامت

هنوز آدم میان آب و گل بود که «عترت» قبله گاه اهل دل بود

ولیکن من ز اهل دل نبودم بجز یک سنگ بی حاصل نبودم

نمی دانم کدامین دست عاشق مرا انداخت در باغ شقایق

تو در بزم ازل با مهربانی از این گَلسنگ کردی میزبانی

مرا تا بر گرفتی، پر گرفتم و مهرت را چو جان در بر گرفتم

شکستی با محبت قلب سنگم و جا کردی درون قلب تنگم

ز عشقت، دل، از آن تنگی درآمد دلم از هیبت سنگی درآمد

شدم مانند احجار «کریمه» عقیق عشق من شد نیمه نیمه

سپس در هر قنوتی، جاگرفتم کف دست نیایش، پا گرفتم

عقیق قلب شیعه این چنین است تجلیگاه عشقی آتشین است

که صیقل می زند بر عهد فطرت و در آن می درخشد نور عترت

* * *

سلام ای مخزن الاسرار بینش مفاتیح الجنان آفرینش

تو یاس عترتی، من مرغ عشقم گهی نزد تو گاهی در دمشقم

تو و زینب پرستاران دین اید شما آئینه روح الامین اید

شما آئینه سازان وجودید شما در خیمه هستی عمودید

شما تصویر ایزد در زمین اید شما در عشق «او» را جانشین اید

پر ازعطر اجابت خیز سیب اید و پاسخگوی هر«اَمَّنْ یُجیب»اید

دل شیعه بود گنج محبت و دین و مذهبش باشد «ولایت»

ولای تو در این دل جا گرفته و قلبم وسعت دریا گرفته

ولی چون ذره ای در بینهایت دلم افتاده کُنج سَر سَرایت

تو بانوی بزرگ کائناتی تجلیگاه اسماء و صفاتی

دلم با عشق تو شد آسمانی شدم مثل غباری کهکشانی

دلم شد، مثل شنهای کویری روان، در کهکشان راه شیری

کنون از یُمن عشقت در مدارم طوافی جاودانی، گشته کارم

فقیر عشقم و محتاج مهرم به این اوصاف مشهور سپهرم

اگر بینی که اقیانوس داغم سفیر حافظ و شاهچراغم

پُر از راز و پُر از ناز است عشقم عقیق سبک شیراز است عشقم

* * *

سلام ای کوثرستان سخاوت که از دست تو می بارد کرامت

تو بانوی عظیم الشأن دینی و چون جان محمد، نازنینی

تو گنج عصمتی ای نازدانه که هستی هستی ما را بهانه

تو معصومی و من شمعی صبورم که بوده دین و آئین اَلَستم

تو خورشیدی و من شمعی صبورم هزاران سال نوری از تو دورم

تو بارانی و من یک باغ زردم که لطفت می زداید داغ و دردم

تو دریایی و من صحرای خشکم عطا کن دجله ای بر نای خشکم

تو عین کوثری، من چون کویرم بنوشان جرعه ای از «الغدیرم»

تو فجر صادقی، من شامگاهم پر از دلواپسی های سیاهم

تو، گلشن، من نسیمی دوره گردم الهی تا ابد دورت بگردم

تو شهدخت حریم کبریائی تو مثل هر «ولیّ» مشکل گشایی

غریبان را چو خواهر، می نوازی ز درد دردمندان می گدازی

ز بس نازکدل و بی تاب و صبری شبیه آسمان پر ز ابری

دلت دائم هوای گریه دارد که می خواهد غریبانه ببارد

چنان باران، نگاه مهربانت طراوت می دهد بر زائرانت

کلید قفل بسته، در کف تست دوای جان خسته، در کف تست

دعایت نزد خالق مستجاب است سؤالت از خدا، عین جواب است

خدا کی می کند رد دستهایت که خود داده به تو اذن شفاعت

ص: ۱۹۵

سلام ای آنکه از فضل و مناقب شده جنت به زوّار تو واجب

تو معصومی و من غرق گناهم سرافکنده، پشیمان، عذرخواهم

چه بودم روز اول؟ گوهری ناب ولی اینک چه هستم؟ کِرم مرداب

چه بودم روز اول؟ رَشک افلاک ولی اینک چه هستم؟ کمتراز خاک

چه بودم روز اول؟ عاشقی مست ولی اینک چه هستم؟ ظالمی پَست

به نفس خود، ز جرأت، ظلم کردم ز جهل خود، به عترت، ظلم کردم

دل من حاجت بسیار دارد ولی پرونده ای غمباردارد

اگرچه داده ای اذن زیارت سرم بالا نمی آید ز خجلت

دو چشمم گشته فرش آستانت که شُوید خاک پای زائرانت

به سویت آمدم با جرم بسیار شدم حل در میان سیل زوّار

ص: ۱۹۶

به حق عشق این پاکان شیدا بدی مانند من را هم ببخشا

تو بانوئی کریم و دستگیری یقین دارم که عذرم می پذیری

پناهم داده ای در سایه سارت همین، بس باشدم مزد زیارت

اگرچه در دل من معرفت نیست ولی تصمیم تو، جز مصلحت نیست

به حق «کاف و نون» استجابت صلاحم، هرچه باشد «کُن» اجابت

* * *

سلام ای وارث علم امامت که در تو جا گرفته بی نهایت

شده وقت وداع و بی قرارم و من محکوم جبرِ اختیارم

جدا تا می شوم از قدس کویت چو کردم می گریزد، دل به سویت

چه دیده در ضریحت، طفل احساس؟ گل مریم؟ گل نرگس؟ گل یاس؟

بُود طفل دل شیعه مسیحت چو دیده نور مریم در ضریحت

دل من می شود مدهوش و بی حس چو می بوید ز قبرت عطر نرگس

گل گمگشته ما، زائر تست که عطرش در حریم طاهرتست

گل یاس غریب ما، توئی تو شبیه حضرت زهرا توئی تو

مزارش گرچه در تاریخ، گم شد ولیکن جلوه گر در شهر قم شد

تو زهرائی و شیعه، طفل احساس که می بوید ز تو، عطر گل یاس

که می چسبد چو کودک بر مزارت و خون می بارد از غم در کنارت

چو بر زانوی مهرت می نهد سر طلب دارد نوازشهای مادر

تو او را می نوازی، مادرانه و کودک، باز، می گیرد بهانه

طواف یار، پایانی ندارد و جز تکرار، درمانی ندارد

* * *

سلام ای آنکه در گلزار معنا به دل الهام کردی راز گلها

سلام ای آنکه دل از من ربودی و از الهام سرشارم نمودی

سلام ای عهده دار سرنوشتم که هرچه امر فرمودی، نوشتم

سلام ای آنکه در وقت جدائی نمودی از دلم مشکل گشائی

چو دادم دفعه آخر سلامت به گوشش جانم آمد این پیامت:

«دلت را من به این سو، می کشانم که باشد تا قیامت، میهمانم»

شنیدم تا پیامت، ای دلارام هوائی شد دلم در عرش الهام

وزید عطر تجلّی سوی باغم شکوفا شد انارستان داغم

همینکه پرتوی از خُلد دیدم رگ شیرین عقلم را بُریدم

چو داغم تازه شد با این اشاره دلم پیچید بر ساق مناره

پر از گلهای اسلیمی شدم من به هر دلخسته، تقدیمی شدم من

شدم تا نقش بر ایوان عرشت دلم روئید در بستان عرشت

شدم نیلوفر گلدسته هایت و بال و پر کشیدم در هوایت

شدم نقش در و دیوار و بامت که با هر زائری گویم سلامت

نماد انتظار و اشتیاقم گل اسلیمی طاق و رواقم

هر آنکه در حرم پا می گذارد دلش را نزد تو جا می گذارد

دل هر زائر، اینجا نقش بسته است و هر آینه، یک قلب شکسته است

ضریح و عرش و فرش آستانت پُر است از نقش قلب زائرانت

ضریحت هست جمع قلب عُشّاق پُراز گُلمهره های عشق و میثاق

گل اسلیمی تو بی خزان است که سیراب از سرشک عاشقان است

بود تصویری از جنت حریمت ز جنت می وزد بر ما نسیمت

اگر که از طلا یا خاک و خشت است حریمت یک در باغ بهشت است

گلستان تو، باغ مردگان نیست گل اسلیمی ات جز نقش جان نیست

ص: ۲۰۰

دلت، بخشیده جان، بر قلب زوّار نگاهت، زنده کرده نقش دیوار

در و دیوار در ذکر و تولّاست چو اَجرام سما، هر ذره، شیداست

مناجات از دل هر یک بلند است که هر یک نایب یک دردمند است

از این باغ به ظاهر سرد و خاموش فغانها می رسد بر پرده گوش

فکنده غلغله در کهکشانها سکوت این زیارتنامه خوانها

نوای بی نهایت اصل و تصویر حرم را کرده کندوی مزامیر

کنون که دل رها شد از «منیّت» و در او جلوه گر شد، بی نهایت

کنون که حل شدم در «بی زمانی» و نوشیدم ز شهدی جاودانی

به همراه هزاران قلب پاره زیارتنامه می خانم دوباره

* * *

سلام ای آنکه از پاکی و خوبی تجلیگاه ستارالعیوبی

سلام ای میوه قلب پیمبر سلام ای دختر زهرا و حیدر

سلام ای یاس گلزار خدیجه سلام ای نسل پاکان را نتیجه

سلام ای مجتبی را نور دیده سلام ای قُرّه العین سپیده

سلام ای دختر شاه شهیدان سلام ای خواهر آن ذبح عطشان

سلام ای دختر معصوم سجاد سلام ای مثل او مظلوم و ناشاد

سلام ای بنت باقر، بنت صادق سلام ای گنج عرفان و حقایق

سلام ای دختر باب الحوائج که باشد قدر تو از وصف، خارج

سلام ای دختر موسی بن جعفر سلام ای وارث اسرار کوثر

سلام ای زینب شاه خراسان سلام ای کاروانسالار ایمان

سلام ای عمّه تقی و هادی سلام ای آنکه هادی و جوادی

سلام ای عمّه مولای محصور امام عسکری، آن خازِن نور

ص: ۲۰۲

سلام حق بر آن خورشید حاضر که غایب مانده از بس هست ظاهر

سلام ای عمه موعود ادیان که باشد وارث جمع رسولان

سلام ای پاسخ دریای خواهش که داری از خدا اذن گشایش

گشایش کن تو ابواب حوائج فراهم ساز اسباب معارج

عنایت بر دل محتاج ما کن حیاتی طیبه بر ما عطا کن

شفاعت کن ز ما، در روز محشر بِبر ما را به گلزار پیمبر

الهی نور تو در ما نمیرد خدا عشق تو را از ما نگیرد

به حق قلب پاک و طاهر تو شود حاجت روا، هر زائر تو

الهی، قلب شیعه، شاد گردد و دنیایش، فرج آباد گردد

* * *

سلام ای مجمع البحرین دانش که معصومین نمودندت ستایش

ص: ۲۰۳

اگرچه وقت غمبار وداع است دلم ناراضی از این انقطاع است

دلم از دیدنت سیری ندارد بجز، تکرار، تدبیری ندارد

اجازت ده دوباره پر بگیرم ستایشنامه را از سر بگیرم

* * *

سلام ای میوه باغ مناجات کلید افتتاح باغ حاجات...

محمدحسین بیگدلی(قدوه النساء)

محمدحسین بیگدلی

صدها هزار بار درود از سوی خدا بر روح تابناک تو ای قدوه النساء

ای خواهر مطهره هشتمین امام آن ملجأ خلایق، سلطان دین رضا

باب الحوائج ارچه بود باب تو ولی زین درب هم روا شده حاجت هزارها

همواره داخل حرمت باشد عطرآگین افشان نسیم باغ بهشتی در آن فضا

فرموده امام ششم باشد این چنین که زائرت بهشت برین باشدش جزا

زان پس که برگرفت قم آن گوهر ثمین از بهر اولیا شده آنجا حرمسرا

قم از طفل مقدم تو گشته دار علم هم پروشگه علما هست و اتقیا

بس مرجع و فقیه و حکیم جلیل قدر اینجا به یمن مقبره ات خاسته اند به پا

فقه و اصول و منطق و عرفان و فلسفه از این دیار پخش به هر شهر و روستا

فریده چراغی _ الیگودرز(سیده سجده)

فریده چراغی _ الیگودرز(سیده سجده)

بر گنبدت ای دخت نبی صد صلوات ای بنت علی بر حرمت صد صلوات

ای دختری از نسل گل یاس کبود ای همچو خدیجه، دخترآبی رود

ای ناز گل دامن خوشبوی حسن ای همچو حسین کشته در غیر وطن

از سیده سجده و چون گل طاهر از مخزن دانش به دلت چون باقر

ای جلوه ای از صدق و صفای صادق ای دختر هفتمین هزار عاشق

ص: ۲۰۵

از خواهر بوالحسن، شد غربت و داغ ای عمّه بخشنده ترین بلبل باغ

ای همچو علی پاک، تویی معصومه ای همچو حسن، غریبه و مظلومه

ای بارگهت منزل موعود زمان از باز درت بر همه خوب و بدان

ای از تو کویر قم شده با برکت ای نور تو بر طرف کند هر ظلمت

با دست تهی، به سوی تو آمده ایم امّا به امید کرمت آمده ایم

ما را بپذیر و از ره لطف و سخا از روز قیامت تو شفاعت بنما

ناظر زاده کرمانی(بانوی عظمی)

ناظر زاده کرمانی

این هم منظومه ای شیوا از شادروان «دکتر ناظرزاده کرمانی» که در عین نابینائی و باسوز دل و اعتقاد وافر درباره حضرت معصومه علیهاالسلام سروده شده و ظاهراً آخرین اثر آن فقید سعید می باشد که از طبع موّاج وی تراوش یافته است.

در این اثر عرفانی مرحوم مهدی فتوحی هم عازم آستانبوسی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به قم بوده، خداوند هردو بزرگوار را بیامرزد.

ص: ۲۰۶

بانوی عظمی

به صد امید ای بانوی عظمی روان گشتیم سوی مرقدت ما

تو هستی دختر موسی بن جعفر که مانند پدر بودی شکیبا

الا ای دختر موسی بن جعفر بکن از لطف درد ما را دوا

ز اعماق قرون روی توبینم بود در آسمان، زهد تو پیدا

به صبر و طاقت و تقوا و عفت شما هستید دین را رونق افزا

محبان شما امید دارند به لطف و جود و رحم حق تعالی

به صد امید سویت ما روانیم گرفتار مصیبت های دنیا

مگر ای خواهر سلطان هشتم که هستی چون رضا دانا و بینا

برای ما بخواهی از خداوند تو جسم سالم و روح و مصفا

«فتوحی» و من از صدق و ارادت ثناخوان شما هستیم هرجا

ص: ۲۰۷

به عزم پایبوسی خدمت آییم گره از کارهای بسته بگشا

به حق جده ات زهرای اطهر شفایم ده که دل یابد تسلا

به «ناظرزاده» لطفی کن که دیگر ز درد چشم افتاده است ازپا

احمد قاضی زاهدی(در عظمت حضرت معصومه علیهاالسلام)

احمد قاضی زاهدی(در عظمت حضرت معصومه علیهاالسلام)

این حریم دختر موسی استی یا رواق گنبد مینا استی

با ادب بگذر از این درگاه چون قطعه ای از جنّت المأواستی

هر که دید آن گنبد والاش گفت جلوه اش چون جلوه سیناستی

نور چشم مصطفی و حیدر است یادگار زهره زهراستی

بنت موسی خواهر شمس الشموس یا گلی از گلشن طاهاستی

در کلاس دین و ایمان و شرف رتبه اش چون مریم و ساراستی

ص: ۲۰۸

فاطمه شد نام آن درّثمین نام او یادآور زهراستی

محمدعلی ارزنده

کنز مخفی

محمدعلی ارزنده(کنز مخفی)

کنز مخفی که در این مضجع عظما باشد گوهری از صدف دختر طاها باشد

قبر معصومه که جنت بود از ابوابش نه حریمی کرمش را، چو که دریا باشد

مرو ای صوفی بیچاره به هر خانقهی خانقاه و می و میخانه به اینجا باشد

تو به میخانه مرو یقظه اگر می طلبی ناله در نزد ضریحش خوش و زیبا باشد

سائل سابقه دارش که گدایی می کرد مزدش این بود که او عاشق و شیدا باشد

به قیامت که عمل نیست به پرونده ما دست ما دامن آن عصمت کبرا باشد

به طواف حرمش رفته که یک غمزه او موجب مرتبت عالم دنیا باشد

مزد «ارزنده» و هر عاشق و هر پیر زهی بس، غلامی به در خانه زهرا باشد

ص: ۲۰۹

زائر شادان

زائر شادان

قبر زهرا چو که از دیده ما پنهان است تا قیامت ز غمش دیده ما گریان است

گل بُستان محمد(ص) چو که پرپر گردید برگی از آن گل طاها به قم ایران است

عالِم و عامی و سالك به در منزل او مفلس از هر جهتی در بر او نالان است

سه بشارت ز امامان هدایت آمد زائر مرقد او روز جزا شادان است

خاك جنّت که زِ هر سیم وزری افزون است غبطه ای می خورد و عاشق این سامان است

چه شود فاطمه دختر کاظم که به ما گوشه چشمی بنمایی که به ما درمان است

نزد «ارزنده» که عاشق بود این دنیا را عمر دنیا به نبود حرمش زندان است

مهری حسینی _ قم(بهار بی خزان)

مهری حسینی _ قم(بهار بی خزان)

رو کنم سمت ضریحت، آسمانی باورم تا ببارد بار دیگر، رحمت حق بر سرم

ص: ۲۱۰

قم معطر گشته از تو، ای بهار بی خزان کوچه های سبز باور، گشته اکنون معبرم

گوشه چشمی لطف کن، با این که دل نالایق است سالیان بی شماری، من گدای این درم

صد کبوتر در نگاهم، بال بسته مانده است در سفر مانده دل من، زخمی از بال و پرم

فاطمه جان! اشفعی لی، چشم هایم خسته اند مثل کشتی در میان موج ها بی لنگرم

محمد میرهاشمی _ قم، خلجستان(قبله گاه آفتاب)

محمد میرهاشمی _ قم، خلجستان(قبله گاه آفتاب)

در فضای قم مبارک قبّه ای رخشان بود سرزمین قم ز نور و طلعتش تابان بود

حضرت زهرا بود یا زینب کبری است این فاطمه بنت اسد یا مریم عمران بود

نیست زهرا، نیست زینب، نیست مریم نیز هم کیست این بی بی که نامش درد را درمان بود

او دُری از کان عصمت حضرت معصومه است شمسه عصمت و یا سر حلقه ایمان بود

گوهری از معدن تقوا و عفت فاطمه او دُر شهوار بحر معنی قرآن بود

ص: ۲۱۱

او ید بیضای موسی هست در وادی طور قبّه اش همچون درخت طور نور افشان بود

چشم انجم خیره در جاه و جلال و منصبش دیده کرّوبیان در شوکتش حیران بود

شمع خاور می کند دور حریمش را طواف قبله گاه آفتاب، این گنبد تابان بود

مهر و مه، هر صبح و شام از بهر کسب طیف نور در فضای پاک این ایوان، سرگردان بود

نوگلی از گلسِتان اطهر پیغمبر است عطر سبز خطه ایران از این بستان بود

کیست آن کو گفت ایشانند در ایران غریب یا که آن حضرت در ایران مثل یک مهمان بود

شد رهین منّتش ایران و ایرانی تمام زانکه ایشان بانویی از خطّه ایران بود

حضرت معصومه خود شهزاده ایرانی است شهر بانو جدّه اش، شهزاده ساسان بود

بعد او گیتی به خود معصومه ای چون او ندید او ز بعد فاطمه معصومه دوران بود

فرش بر عرش خدا در هر زمان بالیده است زین گهرهایی که او را زیب بر دامان بود

من چسان رخ بر زمین سایم، که در این آستان حاجب آن مریم است و هاجرش دربان بود

ص: ۲۱۲

زائرینش را ملائک می دهد اذن ورود هر که را نور خدا بر مردم چشمان بود

او که دریا در قبال شوکتش چون قطره ای است بر کویر تشنه دل های ما باران بود

زاده باب الحوائج ای عزیز ذوالمنن ای که درگاه تو رشک روضه رضوان بود

التفاتی کن به این تنهایی دلهای ما چون دل «تنهای» ما محتاج این احسان بود

فروغ الزمان ضرغامی _ مشهد(کحل البصر ملائک)

فروغ الزمان ضرغامی _ مشهد(کحل البصر ملائک)

این بارگاه کیست که دائم پی شرف کحل البصر کنند ملائک غبار وی

این روضه نسبتش به که باشد که فوج فوج حوران جنت آمده خدمتگزار وی

از کیست این رواق که جبریل صبح و شام روبد به نوک مژه غبار جدار وی

گویا رواق دختر موسی بن جعفر است جانها فدای مرقد پاک و مزار وی

خواهی اگر غبار غم از دل کنی تو پاک بشنو تو نام نامی پر افتخار وی

ص: ۲۱۳

معصومه است و فاطمه اش نیز گفته اند زان رو که او گلی بود از لاله زار وی

روز جزا به جاه و جلال، او مقدم است مریم به سمت ایمن و حوّا یسار وی

چون من کجا و مدحت آن بانوی جهان مور ضعیف هدیه ندارد نثار وی

گر هدیه «فروغ» بیفتد قبول لطف حق جا دهد به حشر مرا در جوار وی

با اشک جاری و دل پر خون اگر چه رفت اندر حرم بماند نکو یادگار وی

چون از جهان گذشت، نمایید یاد او او را به سوره ای حق پروردگار وی

محبوب کاشانی _ کاشان(شافعه گردی اگر...)

محبوب کاشانی _ کاشان(شافعه گردی اگر...)

حضرت معصومه ای حبیبه داور اخت رضائی و دخت موسی جعفر

دل به هوای تو ای سلاله زهرا جان به فدای تو ای حبیبه داور

پای چو بر خاک پاک قم بنهادی قم ز شرافت گرفت زینت و زیور

ص: ۲۱۴

بیخت فلک مشک ناب بر سر و رویت ریخت ملک ز اشتیاق عود به مجمر

عبد سرای تو هست طغرل و خاقان بنده درگاه توست خسرو و قیصر

پشت فلک پیش توست خم پی تعظیم جبهه، ملک سوده صبح و شام بر این در

طعنه زند بر بهشت صحن و سرایت بس که بُود با صفا و پاک و مطهر

به به بر این مقام و عزّت و شوکت وه وه از این خجسته کوکبه و فر

خالق رحمان گناه خلق ببخشد شافعه گردی اگر به عرصه محشر

شمسه ایوان توست شمس سماوات فرش رواقت بود ز چرخ فراتر

کس نبرد پی به قدر و جاه و جلالت غیر خداوندگار خالق اکبر

خلق ستمدیده را تو یار و مددکار مردم درمانده را تو مونس و یاور

حجّت هفتم امام موسی کاظم فخر کند با وجود همچو تو دختر

فخر تو این بس که پادشاه خراسان حجّت هشتم رضا تو راست برادر

ص: ۲۱۵

پیش تو خم خسروان چو بید معلّق ای گل بی خار بوستان پیمبر

ریزه خور خوان تست حاتم طائی بهره ور از جود تست کهتر و مهتر

بانوی ذی احترام بهر کنیزیت گشته مباهی هزار ساره و هاجر

خلق بهر درد و رنج رو به تو آرند ز آنکه تو هستی پناه مردم مضطر

ای مه رخشنده می کند ز حریمت ذرّه صفت کسب نور مهر منوّر

روز قیامت محبّت از ره احسان جام بگیرد ز دست ساقی کوثر

من چه سرایم به مدح تو که بمانده است لنگ به وصفت کمیت خامه و دفتر

نام تو را چون به روی صفحه نگارم خامه شود مشک بیز و صفحه معطّر

هست به مدحت زبان ناطقه الکن ای که تو را جبرئیل هست ثناگر

گرد حریم فرح فزای تو از شوق مرغ دلم می زند به صبح و مسا پر

کن نظر از راه لطف جانب «محبوب» چشم امیدش به تست در صف محشر

ص: ۲۱۶

قدوه النساء

* * *

منظومه کندوی مزامیر

شهر سبز غزل

بانویِ پرده نشین

در مدح حضرت معصومه علیهاالسلام

در مدح حضرت معصومه علیهاالسلام

قصیده دیگر از هاتف اصفهانی

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹